



تجزیه و تحلیل کاملی از

زندگی پیامبر اکرم

آیه الله محمد جعفر سبحانی

ویرایش دوم

چاپ بیست و هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست موضوعی کتاب فروغ ابدیت برای مسابقه ملی کتابخوانی

موضوع	صفحات
ولادت پیامبر اکرم(ص)	۴ تا ۱۵
هجرت پیامبر اکرم(ص)	۱۶ تا ۳۶
حدیث ثقلین	۳۷ تا ۶۳
حجه الوداع	۶۴ تا ۹۵
رحلت پیامبر اکرم(ص)	۹۶ تا ۱۱۲

ميلاد پیامبر

اشاره

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شددل رمیده ما را انیس و مونس شد ابرهای تیره و تار جاهلیت، سراسر شبه جزیره عربستان را فرا گرفته بود؛ کردارهای زشت و ناروا، کارزارهای خونین، یغماگری و فرزندکشی، هر گونه فضایل اخلاقی را از میان برده و جامعه عرب در سراشی بی بدبختی عجیبی قرار گرفته بود.

فاصله مرگ و زندگی آنان، بیش از حد کوتاه شده بود. در این هنگام ستاره صبح سعادت دمید و محیط تاریک عربستان، با میلاد مسعود رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم روشن شد و از این راه مقدمات و سعادت یک ملت عقب افتاده، پی ریزی گردید. طولی نکشید که شعاع این نور سراسر جهان را روشن ساخت و اساس یک تمدن انسانی، در تمام نقاط جهان پایه گذاری شد.

دوران کودکی بزرگان

هر فصلی از زندگانی مردان بزرگ، قابل مطالعه و در خور دقت است. گاهی شخصیت یک فرد، به قدری بزرگ و گسترده است که به تمام فصول زندگانی او، حتی دوره کودکی و شیرخوارگی وی نیز توجه می شود. سراسر زندگی نوابغ زمان، رهبران اجتماع و پیشروان قافله تمدن معمولا جالب و دارای نکات حساس و شگفت آور

است. دفترچه حیات آنان، از روزی که نطفه آنان در رحم مادران قرار می گیرد، تا روزی که آخرین دقایق عمر آن ها سپری می گردد؛ مملو از اسرار است. ما درباره دوران طفولیت و کودکی مردان بزرگ جهان می خوانیم که سراسر اعجاب و اعجاز است و اگر این نوع مطالب را درباره بزرگان جهان می پذیریم؛ قبول مشابه آن ها درباره پیامبران و اولیا بسیار سهل و آسان خواهد بود.

قرآن، دوران کودکی حضرت موسی را، بسیار اسرارآمیز تشریح می کند و می گوید:

صدها طفل معصوم به منظور این که (موسی) متولد نشود، به دستور حکومت وقت سر بریده شدند، چون اراده الهی بر این تعلق گرفته بود که موسی پا به عرصه وجود بگذارد؛ از این لحاظ نه تنها دشمنان او نتوانستند آسیبی به او برسانند، بلکه بزرگ ترین دشمن او (فرعون) مربی و حامی وی گشت.

قرآن می گوید:

ما به مادر موسی وحی کردیم که فرزند خود را در میان صندوقی بگذارد و دست امواج آب او را به ساحل نجات می رساند، دشمن من و او از وی حمایت می کند، محبت عمیق او را در دل دشمن می افکنم و مجدداً فرزند تو را به خودت بازمی گردانیم.

خواهر موسی، به دیار فرعون رفت و گفت:

من زنی را سراغ دارم که می تواند تربیت این فرزند مورد علاقه شما را به عهده بگیرد؛ از این لحاظ، مادر موسی از طرف حکومت وقت، موظف شد که از کودک مورد علاقه آنان سرپرستی کند. (۱)

دوران بارداری و تولد و پرورش حضرت مسیح علیه السلام شگفت انگیزتر از موسی بود.

قرآن، دوران نشو و نمو مسیح را چنین تشریح می کند:

مریم، مادر مسیح از قوم خود کناره گرفت، روح (جبرئیل) به صورت بشری متمثل شد

و به وی نوید داد که من مأمورم به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم. (مریم) در شگفت ماند و گفت: کسی با من نزدیکی نکرده و زن بدکار نیز نیستم. فرستاده ما گفت: این کار برای خدا آسان است؛ سرانجام به فرمان خدا، نور مسیح، در رحم مادر قرار گرفت و درد زایمان او را به سوی درخت خرما کشانید، او از وضع خود غمگین بود. دستور دادیم که درخت خرما را تکان بدهد تا رطبی تازه فرو ریزد، فرزند او گام به جهان هستی گذاشت و مریم با نوزاد خود به سوی قوم خود آمد. دهان مردم از تعجب بازمانده و سیل اعتراض ها به جانب (مریم) سرازیر شد. مریم دستور داشت که به مردم برساند که، سؤال های خود را از همین کودک پرسند. آنان گفتند: مگر طفل شیرخوار که در گهواره آرمیده است، می تواند سخن بگوید؟ در این هنگام عیسی لب به سخن گشود و گفت:

منم بنده خدا و دارای کتاب و در زمره پیامبران هستم. (۱)

هرگاه پیروان قرآن و تورات و مسیح، درباره ولادت این دو پیامبر اولو العزم به استواری مطالب یاد شده گواهی می دهند؛ در این صورت نباید درباره مطالب شگفت آوری که درباره میلاد مسعود پیامبر اسلام وارد شده است، تعجب کنند و آن ها را سطحی بگیرند. ما در لابه لای کتاب های تاریخی و حدیث چنین می خوانیم:

هنگام ولادت آن حضرت، ایوان کسری شکافت و چند کنگره آن فرو ریخت، آتش آتشکده فارس خاموش شد، دریاچه ساوه خشک گردید، بت های بتخانه مکه سرنگون شد، نوری از وجود آن حضرت، به سوی آسمان بلند شد که شعاع آن فرسنگ ها راه را روشن کرد، انوشیروان و موبدان خواب وحشتناکی دیدند، آن حضرت ختنه شده و ناف بریده به دنیا آمد و گفت:

الله أكبر و الحمد لله كثيرا سبحانه الله بكرة و أصيلا.

همه این مطالب، در منابع اصیل تواریخ و جوامع حدیث موجود است. (۲)

۱- . مریم (۱۹) آیات ۱۸-۳۲.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴۸ و سیره حلبی، ج ۱، ص ۶۴.

با در نظر گرفتن مطالبی که درباره حضرت موسی و عیسی نقل کردیم، دیگر جایی ندارد که در قبول این نوع جریان ها به خود تردید راه دهیم.

اکنون سؤال می شود که هدف از این حوادث فوق العاده چه بوده است؟

همان طور که یادآور شدیم، این نوع اتفاق های غیر عادی مخصوص پیامبر گرامی نیست، بلکه تولّد پیامبران دیگر نیز با این نوع حوادث مقارن و همراه بوده است.

علاوه بر قرآن، تاریخ امت ها و ملت های یهود و مسیح، این نوع سرگذشت ها را درباره پیامبران خود نقل کرده اند.

گذشته از این، این نوع حوادث، حس کنجکاوی جباران و ستمگران را که ملت ها را به بند کشیده اند، تحریک می کند که درباره این حوادث بیندیشند و از خود پرسند:

چه شد که خانه گلی پیرزنی شکاف برنداشت، اما کنگره عظیم ایوان کسری فرو ریخت؟ چرا آتش آتشکده فارس، با بودن همه نوع وسایل سوخت و خاموش گشت؟ چرا بت های دور کعبه سرنگون گشتند؟ در حالی که همه چیز در جای خود باقی بود؟ اگر در علت این حوادث می اندیشیدند، می فهمیدند که این رویدادها از سپری گشتن دوران بت پرستی بشارت می دهد و این که به همین زودی مظاهر قدرت های اهریمنی به نابودی کشیده خواهد شد.

اصولاً- لازم نیست که حوادث در همان روز وقوع مایه عبرت و وسیله پند و اندرز گردد؛ بلکه کافی است که حادثه ای در سالی رخ دهد و پس از سالیان درازی از آن بهره برداری شود. حوادث شب میلاد آن حضرت می تواند از این مقوله باشد، زیرا هدف از آن ها ایجاد تکان و توجه در قلب های مردمی بود که در بت پرستی و ظلم و بیدادگری غرق شده بودند.

مردم عصر رسالت و یا کسانی که پس از آن آمده اند؛ وقتی ندای مردی را می شنوند که با تمام قدرت به ضدیت با بت پرستی و ظلم و بیدادگری برخاسته است، آن گاه که سوابق زندگی او را مطالعه و بررسی می کنند، ملاحظه می کنند که در شب میلاد این مرد، حوادثی رخ داده است که با دعوت او کاملاً هم آهنگ است. طبعاً تقارن این دو

نوع حادثه را، نشانه راست گویی او می گیرند و به تصدیق او برمی خیزند.

وقوع این نوع حوادث، در میلاد پیامبران مانند ابراهیم، موسی، مسیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم، کمتر از بروز در دوران نبوت آن ها نیست و همگی از لطف الهی سرچشمه گرفته و برای هدایت مردم و جذب آنان به دعوت برانگیختگان خود، صورت پذیرفته است.

سال و ماه و روز ولادت پیامبر

عموم سیره نویسان اتفاق دارند که تولد پیامبر گرامی در عام الفیل، در سال ۵۷۰ میلادی بوده است، زیرا آن حضرت به طور قطع، در سال ۶۳۲ میلادی در گذشته است و سن مبارک او ۶۲ تا ۶۳ بوده است. بنابراین، ولادت او در حدود ۵۷۰ میلادی خواهد بود.

اکثر محدثان و مورخان بر این قول اتفاق دارند که تولد پیامبر، در ماه (ربیع الاول) بوده، ولی در روز تولد او اختلاف دارند. معروف میان محدثان شیعه این است که آن حضرت، در هفدهم ماه ربیع الاول روز جمعه، پس از طلوع فجر چشم به دنیا گشود و مشهور میان اهل تسنن این است که ولادت آن حضرت، در روز دوشنبه دوازدهم همان ماه اتفاق افتاده است. (۱)

از این دو قول کدام صحیح است؟

بسیار جای تأسف است که روز میلاد و وفات رهبر عالی قدر اسلام، بلکه ولادت ها و وفات های بیشتر پیشوایان مذهبی ما، به طور تحقیق معین نیست. این ابهام سبب شده که بسیاری از روزهای جشن و سوگواری ما از نظر تاریخ قطعی نباشد، در صورتی که دانشمندان اسلام، نوعا وقایع و حوادثی را که در طی قرون

۱- (ر. ک: مقریزی، امتاع الاسماع، ص ۳).

اسلامی رخ داده است؛ با نظم مخصوصی ضبط کرده اند، ولی معلوم نیست چه عواملی در کار بوده که میلاد و وفات بسیاری از آنان به طور دقیق ضبط نگردیده است.

فراموش نمی کنم هنگامی که دست تقدیر، نگارنده را به سوی یکی از شهرهای مرزی (کردستان) ایران کشانیده بود؛ یکی از دانشمندان آن محل این موضوع را با من در میان گذاشت و بیش از حد اظهار تأسف کرد. وی از سهل انگاری نویسندگان اسلامی بسیار تعجب می کرد و می افزود: چه طور آنان در چنین موضوعی اختلاف نظر دارند. به او گفتم: این موضوع تا حدودی قابل حلّ است. اگر شما بخواهید زندگی نامه و شرح حال یکی از دانشمندان این شهر را بررسی کنید و فرض کنیم که این دانشمند پس از خود اولاد و کسان زیادی از خود به یادگار گذاشته باشد، آیا به خود اجازه می دهید که با بودن فرزندان مطلع و فامیل بزرگ آن شخص، که طبعاً از خصوصیات زندگانی او آگاهند؛ شرح زندگانی او را از اجانب و بیگانگان یا از دوستان و علاقه مندان آن شخص پرسید؟ به طور مسلم وجدان شما چنین کاری را اجازه نمی دهد.

رسول گرامی از میان مردم رفت و فامیل و فرزندانی از خود به یادگار گذاشت، بستگان و کسان آن حضرت می گویند: اگر رسول خدا پدر ارجمند ماست و ما در خانه او بزرگ شده و در دامن مهر او پرورش یافته ایم؛ بزرگ خاندان ما، در فلان روز به دنیا آمده و در فلان ساعت معین، چشم از جهان بر بسته است. آیا با این وضع جا دارد که قول فرزندان او را نادیده گرفته و نظر دور افتادگان و همسایگان را بر قول آنان ترجیح دهیم؟

دانشمند مزبور، پس از شنیدن سخنان نگارنده سر به زیر افکند و سپس گفت:

گفتار شما مضمون مثل معروف است که: (أهل البيت أدری بما فی البيت) و من نیز تصور می کنم که قول امامیه، در خصوصیات زندگی آن حضرت که مأخوذ از اولاد و فرزندان و نزدیکان اوست، به حقیقت نزدیک تر باشد.

دوران حمل

اشاره

معروف این است که نور وجود آن حضرت، در ایام تشریق (۱) در رحم پاک (آمنه) قرار گرفت. (۲) ولی این مطلب با آن چه میان عموم مورخان مشهور است - که میلاد آن حضرت در ماه (ربیع الاول) بوده است - سازگار نیست، زیرا در این صورت، باید دوران حمل (آمنه) را، سه ماه و یک سال و سه ماه بدانیم و این خود از موازین عادی بیرون است و کسی هم آن را از خصایص پیامبر نشمرده است. (۳)

محقق بزرگ، شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶) اشکال مزبور را چنین حل کرده است:

فرزندان اسماعیل به پیروی از نیاکان خود، مراسم حج را در (ذی الحجه) انجام می دادند، ولی بعداً به عللی به این فکر افتادند که مراسم حج را هر دو سال در یک ماه انجام دهند، یعنی دو سال در ذی الحجه و دو سال در محرم و به همین ترتیب.

بنابراین، با گذشتن ۲۴ سال، دو مرتبه ایام حج به جای خود بازمی گردد و رسم اعراب بر همین جاری بود تا این که در سال دهم هجرت که برای اولین بار، ایام حج با ذی الحجه تصادف کرده بود، پیامبر گرامی با القای خطبه ای، از هر گونه تغییر اکیدا جلوگیری فرمود و ماه ذی الحجه را ماه حج معرفی کرد (۴) و این آیه در خصوص جلوگیری از تأخیر ماه های حرام که رسم عرب جاهلی بود نازل گردیده است:

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُوْنَ عَامًا وَيُحَرِّمُوْنَهُ عَامًا (۵)؛ تغییر دادن ماه های حرام نشانه فزونی کفر است. کسانی که کافرنند با آن گمراه می شوند، یک سال آن را حلال می شمارند و یک سال حرام.

۱- یازدهم، دوازدهم و سیزدهم از ماه حج را ایام تشریق می نامند.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

۳- فقط طریحی در مجمع البحرین، در ماده (شرق)، به صورت قولی که گوینده آن معلوم نیست، آن را نقل کرده است.

۴- رسول گرامی، این حقیقت را با جمله زیر بیان فرمود: و إِنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: زمان به نقطه ای که از آنجا آغاز شده بود بازگشت؛ روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید.

۵- توبه (۹) آیه ۳۷.

روی این جریان، ایام تشریق در هر دو سال در گردش بوده است. اگر روایات می گوید: نور آن حضرت در ایام (تشریق) در رحم مادر قرار گرفته و در هفدهم ربیع الاول از مادر متولد گردید است؛ این دو مطلب با هم منافاتی ندارند، زیرا در صورتی منافات پیدا می کنند که منظور از ایام تشریق همان یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه باشد، ولی - همان طوری که توضیح داده شد - ایام تشریق پیوسته در تغییر و تبدیل بوده و ما با محاسبات به این مطلب رسیدیم که در سال حمل و ولادت آن حضرت، ایام حج مصادف با ماه جمادی الاولی بوده است و چون آن حضرت در ربیع الاول متولد گردیده، در این صورت دوران حمل آمنة تقریباً ده ماه بوده است. (۱)

اشکالات این بیان

نتیجه ای را که مرحوم شهید ثانی از این نظر گرفته است؛ صحیح نیست و معنایی که برای (نسیء) بیان کرده، از میان مفسران فقط (مجاهد) آن را برگزیده و دیگران آن را طور دیگر تفسیر کرده اند و تفسیر مزبور چندان محکم نیست، زیرا:

اولاً، مکه مرکز همه گونه اجتماعات بود و یک عبادتگاه عمومی برای تمام اعراب به شمار می رفت. ناگفته پیداست که تغییر حج در هر دو سال، طبعاً مردم را دچار اشتباه می کند و عظمت آن اجتماع بزرگ و عبادت دسته جمعی را از بین می برد. روی این نظر بعید است که قریش و مکّیان راضی بشوند که آنچه مایه افتخار و عظمت آن هاست، در هر دو سال در دست تحول باشد و سرانجام مردم، وقت آن را گم کنند و آن اجتماع از بین برود.

ثانیاً، اگر به دقت محاسبه شود، (۲) لازمه این سخن این است که در سال نهم هجرت،

۱- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۲.

۲- علامه مجلسی، در بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۳، این محاسبه را انجام داده است. علاقه مندان می توانند به آنجا مراجعه بفرمایند، هر چند به اشکالی که در بالا یادآور شدیم، توجه نداده است.

ایام حج مصادف با (ذی القعدة) بوده باشد. در صورتی که در همین سال، امیر مؤمنان علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأموریت یافت که سوره (برائت) را در ایام حج برای مشرکان بخواند. مفسران و محدثان متفق اند که آن حضرت، سوره مزبور را در دهم ذی الحجه خواند و چهار ماه مهلت داد و آغاز مهلت را دهم ذی الحجه می دانند، نه ذی القعدة.

ثالثاً، معنای (نسی ء) این است که: چون اعراب مجرای صحیحی برای زندگانی نداشتند، غالباً از راه غارت گری ارتزاق می نمودند، لذا برای آنان بسیار سخت بود که در سه ماه (ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) جنگ را تعطیل کنند. از این جهت، گاهی از متصدیان کعبه درخواست می کردند که اجازه دهند در ماه محرم الحرام جنگ کنند و به جای آن، در ماه صفر جنگ متارکه شود و معنای (نسی ء) همین است و در غیر محرم، ابداً (نسی ء) نبوده است و در خود آیه اشاره ای بر این مطلب دیده می شود.

يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا؛ یک سال جنگ را حلال و یک سال حرام می کردند.

ما تصور می کنیم راه حل مشکل این است که اعراب، در دو موقع (حج) می کردند:

یکی ذی الحجه و دیگری ماه رجب و تمام اعمال حج را در همین دو موقع انجام می دادند. در این صورت، ممکن است مقصود از این که: (آمنه) در ماه حج یا در ایام تشریق، حامل نور رسول خدا شده، همان ماه رجب باشد و اگر تولد آن حضرت را در هفدهم ماه ربیع الاول بدانیم، در این صورت مدّت حمل، هشت ماه و اندی خواهد بود.

مراسم نام گذاری پیامبر اسلام

اشاره

روز هفتم فرارسید. (عبد المطلب) برای عرض سپاس گزاری به درگاه الهی گوسفندی کشت و گروهی را دعوت کرد و در آن جشن با شکوه که از عموم قریش دعوت شده بود؛ نام فرزند خود را (محمد) گذاشت. وقتی از او پرسیدند: چرا نام فرزند خود را محمد انتخاب کردید؟ در صورتی که این نام در میان اعراب کم سابقه است؟ گفت: خواستم که در آسمان و زمین ستوده باشد. در این باره (حسان بن ثابت) شاعر رسول خدا چنین می گوید:

فشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد - آفریدگار، نامی از اسم خود برای پیامبر خود مشتق نمود. از این جهت (خدا) (محمود) (پسندیده) و پیامبر او (محمد) (ستوده) است و هر دو کلمه از یک ماده مشتقند و یک معنا را می‌رسانند. (۱)

قطعا، الهام غیبی در انتخاب این نام بی دخالت نبوده است، زیرا نام محمد، اگر چه در میان اعراب معروف بود، ولی تا آن زمان کمتر کسی به آن نامیده شده بود. طبق آمار دقیقی که بعضی از تاریخ نویسان به دست آورده اند، تا آن روز فقط شانزده نفر به این اسم نام گذاری شده بودند. چنان که شاعر در این باره گوید:

إِنَّ الدِّينَ سَمَّوْا بِاسْمِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ خَيْرِ النَّاسِ ضَعْفَ ثَمَانٍ (۲) - کسانی که به نام محمد، پیش از پیامبر اسلام نام گذاری شده بودند، شانزده نفر بودند.

ناگفته پیداست که: هر چه مصداق یک لفظ کمتر باشد، اشتباه در آن کمتر خواهد بود و چون کتاب های آسمانی، از نام و نشان و علایم روحی و جسمی او خبر داده بودند؛ باید علایم آن حضرت، آنچنان روشن باشد که اشتباه در آن راه پیدا نکند. یکی از آن ها، نام حضرت است. باید مصداق آن به قدری کم باشد که راه هر گونه تردیدی را در تشخیص پیامبر گرامی از بین برد. مخصوصا هنگامی که بقیه اوصاف و علایم وی ضمیمه نامش گردد. در این صورت، به طور واضح کسی که انجیل و تورات، از ظهور او خبر داده است به خوبی شناخته خواهد شد.

اشتباه خاورشناسان

قرآن مجید، رسول گرامی را به دو، یا چند نام معرفی می کند. (۳) در سوره های

۱- . سیره حلبی، ج ۱، ص ۷۸.

۲- . همان، ص ۸۲.

۳- . به عقیده گروهی دیگر نام پیامبر اسلام نیست، بلکه از حروف مقطعه قرآن به شمار می روند.

آل عمران، محمد، فتح و احزاب، در آیه های ۱۳۸، ۲، ۲۹ و ۴۰، او را به نام (محمد) و در سوره صف، آیه ۶ به نام (احمد) خوانده است. علت داشتن دو نام این است که: مادر رسول خدا، پیش از جدش نام او را (احمد) گذارده بود، چنان که در تاریخ منعکس است. (۱) بنابراین، آنچه را بعضی از خاورشناسان در مقام اعتراض گفته اند که: انجیل به تصریح قرآن، در سوره (صف، آیه ۶) ظهور پیامبری را بشارت داده است که نام او احمد است نه محمد و شخصی که مسلمانان به رهبری او معتقدند، نام او (محمّد) است نه احمد، بی اساس است، زیرا قرآنی که پیامبر ما را به نام (احمد) معرفی نموده است؛ در چند جا او را به نام (محمّد) خوانده است. اگر مدرک آن ها برای تعیین نام این پیامبر، قرآن مجید باشد- چنان که همان است- قرآن او را به هر دو اسم نامیده و او را در جایی به نام (محمد) و در جای دیگر (احمد) معرفی نموده است.

اینک برای حل اشکال، در این قسمت توضیح بیشتری می دهیم.

«احمد» یکی از نام های مشهور پیامبر اسلام بود

هر کس مختصر مطالعه ای در تاریخ زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد؛ می داند که آن حضرت، از دوران کودکی دو نام داشت و مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند: یکی (محمد) که جد بزرگوارش (عبدالمطلب) برای او انتخاب کرده بود و دیگری (احمد) که مادرش (آمنه) او را به آن، نامیده بود. این مطلب یکی از مسلمات تاریخ اسلام است و سیره نویسان این مطلب را نقل کرده اند و مشروح آن را در سیره حلبی می توانید بخوانید. (۲)

عموی گرامی وی، (ابو طالب) که پس از درگذشت (عبدالمطلب) کفالت و

۱- سیره حلبی، ج ۱، ص ۹۳. برخی عقیده دارند که: الفاظ (طه) و (یس)، از اسامی پیامبر گرامی است.

۲- انسان العیون فی سیره الامین و المأمون، ج ۱، ص ۹۳-۱۰۰.

سرپرستی (محمد) به او واگذار شده بود؛ با عشق و علاقه زاید الوصفی، ۴۲ سال تمام، پروانه وار به گرد شمع وجود وی گشت و از بذل جان و مال در حراست و حفاظت او دریغ ننمود. در اشعاری که درباره برادرزاده خود سروده، گاهی از او به نام (محمد) و گاهی به نام (احمد) اسم برده است و این خود حاکی از آن است که در آن زمان یکی از نام های معروف وی همان (احمد) بوده است.

در اینجا برخی از اشعار وی را که در آن ها پیامبر، به نام (احمد) نامیده شده است، می آوریم:

- آنچه که امروز (احمد) می گوید، نور است و در روز رستاخیز پاداش است. (۱)

- دشمن می گوید: سخنان احمد، بیهوده و نسب او پائین است. (۲)

- حقا که احمد به سوی آنان با آیین حق آمد و آیینی دروغ، نیاورده است. (۳)

- کسانی که بر احمد ستم کرده اند، خواستند او را بکشند، ولی برای این کار رهبری نداشتند. (۴)

دوران شیرخوارگی پیامبر

نوزاد قریش فقط سه روز از مادر خود شیر خورد و پس از او، دو زن دیگر به افتخار دایگی پیامبر نائل شده اند:

۱- . إن یکن ما اتی به احمد الیوم سناء و کان فی الحشر دینا

۲- . و قوله لأحمد: انت امرئ خلوف الحدیث ضعیف النسب

۳- . و إن کان أحمد قد جاءهم بحقّ و لم یأتهم بالکذب

۴- . أرادوا قتل أحمد ظالموه و لیس بقتلهم فیهم زعیم و در اشعار دیگری که محققان بزرگ تاریخ و حدیث آن ها را به (ابو طالب) نسبت داده اند؛ وی نیز برادرزاده خود را به لفظ (احمد) نام برده است، ولی در دیوان او موجود نیست. آنچه که اکنون نقل کردیم، همه را از دیوان وی صفحات: ۱۹، ۲۵، ۲۹ گرفته ایم. (ر. ک: جعفر سبحانی، احمد، موعود انجیل، ص ۱۰۱-۱۰۷ و همو، مفاهیم القرآن).

عملی سازند. ابو لهب از آن میان برخاست و گفت: زنان و فرزندان بنی هاشم در داخل خانه هستند، ممکن است در این جریان به آن ها آسیبی برسد. گاهی گفته می شود که علت تأخیر آنان این بود که می خواستند پیامبر را در روز روشن، در برابر دیدگان بنی هاشم بکشند تا افراد قبیله ببینند که قاتل او فردی مشخص نیست. سرانجام تصمیم گرفتند که بامدادان در هوای روشن نقشه را عملی سازند. (۱)

پرده های تیره شب، یکی پس از دیگری عقب رفت؛ صبح صادق سینه افق را شکافت. شور و شوق عجیبی در مشرکان پدید آمد. آنان چنین می پنداشتند که به زودی به هدف خود می رسند، در حالی که دست ها به قبضه شمشیر بود با شور و شوق خاص وارد حجره پیامبر شدند. در این حال، علی سر از بالش برداشت و برد سبز رنگ را کنار زد و با کمال خون سردی فرمود: چه می گوئید؟ گفتند: محمد را می خواهیم و او کجاست؟ فرمود: (مگر او را به من سپرده بودید تا از من تحویل بگیرید، او اکنون در خانه نیست).

چهره مأموران از شدت غضب و خشم برافروخته شده بود و خشم گلوی آن ها را می فشرد و از اینکه تا صبح گاهان صبر کرده بودند پشیمان بودند و ابو لهب را مقصر می دانستند، زیرا وی مانع از حمله شبانه شده بود.

قریش از اینکه توطئه آنان نقش بر آب شده و با شکست روبه رو شده بودند، سخت عصبانی بودند و با خود فکر می کردند که در این مدت کم، محمد نمی تواند از محیط مکه بیرون برود: به ناچار یا در خود مکه پنهان شده و یا در راه مدینه است. از این رو، مقدمات دست گیری او را فراهم آوردند.

پیامبر در غار «ثور»

آنچه مسلم است اینکه پیامبر نخستین شب هجرت و دو شب پس از آن را با

(ابو بکر) در غار ثور- که در جنوب مکه (نقطه مقابل مدینه) است- به سر برده است و چندان روشن نیست که این مصاحبت چگونه صورت گرفته و این نقطه در تاریخ کاملاً مبهم است: عده ای معتقدند که این مصاحبت اتفاقی بوده و رسول خدا او را در راه دید و همراه خود برد. برخی نقل کرده اند که پیامبر همان شب به خانه ابی بکر رفت و نیمه شب هر دو نفر، خانه را به قصد غار ثور ترک گفتند. گروهی نیز می گویند:

ابو بکر به سراغ پیامبر آمد و علی او را به مخفی گاه او راهنمایی کرد. (۱) در هر حال بسیاری از سیره نویسان این مصاحبت را از مفاخر خلیفه می دانند و این جریان را درباره فضایل او با آب و تاب نقل می کنند.

قریش در پیدا کردن پیامبر از پای نمی نشینند

شکست قریش سبب شد که نقشه را عوض کنند و با بستن راه ها و گماردن مراقبان، تمام راه های مدینه را ببندند و افراد ماهری را که در شناسایی رد پای اشخاص مهارت کامل داشتند استخدام کنند تا به هر قیمتی است از رد پایش جایگاه او را به دست آورند. ضمناً اعلان کردند که: هر کس از پناهگاه محمد اطلاع صحیحی بیاورد، صد شتر به عنوان جایزه به او داده خواهد شد.

گروهی از قریش دست به کار شدند؛ آنان بیشتر در قسمت های شمالی مکه- که راه مدینه است- فعالیت می کردند. در صورتی که پیامبر برای ابطال نقشه آن ها، به طرف جنوب مکه رفته و در غار (ثور) که نقطه مقابل مدینه است مخفی شده بود.

قیافه شناس معروف مکه، (ابو کرز) با رد پای پیامبر آشنا بود، روی این اصل تا نزدیکی غار آمد و گفت: خطمشی پیامبر تا این محل بوده است؛ احتمال دارد که او در غار پنهان شده باشد، کسی را مأمور کرد که به داخل غار برود. آن شخص هنگامی که برابر غار آمد، دید تارهای غلیظی بر دهانه آن تنیده شده و کبوتران وحشی در آنجا تخم

گذارده اند. (۱) وی بدون اینکه وارد غار شود، برگشت و گفت: تارهایی در دهانه غار هست و حکایت از آن دارد که کسی آنجا نیست. این فعالیت، سه شبانه روز ادامه داشت و پس از سه روز تلاش جملگی مأیوس شدند و از فعالیت دست برداشتند.

جانبازی در راه حقیقت

نکته مهم در این صفحه تاریک، همان جانبازی علی علیه السلام در راه حقیقت است و آن از اوصاف مردانی است که عاشق و دل داده آن باشند. کسانی که از جان و مال و شخصیت می گذرنند و تمام سرمایه های معنوی و مادی خود را در طریق احیای حقیقت به کار می برند؛ در صفوف عاشقان حقایق، قرار می گیرند. کمال و سعادت را که در هدف خود می بینند، سبب می شود که از زندگی موقت دست بشویند و به زندگانی ابدی بپیوندند.

خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر، در آن شب پرغوغا، نمونه بارزی از این عشق به حقیقت است. محرکی برای این عمل پرخطر، جز عشق به بقای اسلام - که متضمن سعادت جامعه است - چیز دیگری نبوده است.

این نوع جانبازی، به اندازه ای ارزش داشت که خداوند جهان در قرآن، آن را ستوده و جانبازی در راه کسب رضایت الهی نامیده است و این آیه به نقل بسیاری از مفسران در این مورد نازل شده است:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲)؛ برخی از مردم با خدا معامله نموده و جان خود را برای رضایت خدا، از دست می دهند، خدا به بندگان خود مهربان است.

فضیلت و اهمیت این عمل باعث شده است که دانشمندان بزرگ اسلام آن را یکی

۱- . الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۹. این کرامت را عموم سیره نویسان در اینجا نقل کرده اند و نظر به بحث هایی که پیرامون معجزه، در سرگذشت ابرهه نموده ایم؛ نباید بی جهت این سلسله از کرامات را تأویل و یا تحریف کنیم.

۲- . بقره (۲) آیه ۲۰۷.

از بزرگ ترین فضایل امیر مؤمنان بشمارند و او را مردی جانباز و فداکار معرفی کنند.

در تفسیر و تاریخ هر موقع رشته سخن به اینجا کشیده شده، نزول آیه یاد شده را درباره او مسلم گرفته اند. (۱)

این حقیقت هرگز فراموش شدنی نیست. چهره واقع را می توان تا مدتی پوشیده نگاه داشت، ولی سرانجام نور حقیقت پرده او هام را می درد و آفتاب حقیقت از پس ابرها می درخشد.

دشمنی معاویه با خاندان نبوت و بالا-خص امیر مؤمنان جای گفت و گو نیست. وی خواست با تطمیع بعضی از یاران پیامبر، صفحات درخشان تاریخ را با جعل اکاذیب لکه دار سازد. اما در این کار موفقیتی به دست نیاورد.

(سمره بن جندب) که در زمان رسول گرامی می زیست، در اواخر عمر به دربار معاویه متوسل شده و با اخذ مبلغی حقایق را تحریف می کرد. معاویه جدا از او خواست که به منبر برود و نزول آیه یاد شده را درباره علی تکذیب کند و به مردم بگوید این آیه در حق قاتل علی (عبد الرحمن بن ملجم) نازل شده است و در برابر این عمل که به قیمت دین او تمام می شد، صد هزار درهم بگیرد. (سمره) راضی نشد و معاویه نرخ معامله را بالا برد تا به چهار صد هزار درهم رسانید و او را راضی ساخت.

پیر آزمند، دست به تحریف حقایق زد و تاریخ زندگی خود را- که از زمان پیامبر سیاه بود- سیاه تر ساخت. او در یک مجمع عمومی به مردم گفت: مقصود از این آیه، عبد الرحمن بن ملجم است و هرگز این آیه درباره علی نازل نشده است.

گروهی ساده لوح سخن وی را پذیرفته و هرگز به فکرشان خطور نکرد که عبد الرحمن یمنی، در روز نزول آیه در محیط حجاز نبوده و شاید از مادر متولد نشده بود، ولی چهره حقیقت با این پرده ها هرگز پوشیده نشد. خاندان معاویه و حکومت وی دست خوش حوادث شدند، آثار دروغ پردازان دوره وی از میان رفت و بار دیگر

۱- . مسند احمد، ج ۱، ص ۸۷ و کنز العمّال، ج ۶، ص ۴۰۷ و در کتاب الغدير، ج ۲، ص ۴۴-۴۵، مدارك نزول این آیه درباره امام علی علیه السلام مشروحا نقل شده است.

آفتاب حقیقت از لایه لای پرده های جهل و افترا درخشیدن گرفت. مفسران عالی قدر، (۱) محدثان ارج دار غالباً در تمام قرون و اعصار اعتراف کردند که آیه فوق در (لیله المبیت) درباره فداکاری علی علیه السلام نازل شده است. (۲)

سخنی از ابن تیمیه

احمد بن عبد الحلیم حرانی حنبلی در زندان (مراکش) به سال ۷۲۸ درگذشت. وی یکی از علمای اهل تسنن است که ریشه بسیاری از عقاید وهابی ها از او سرچشمه می گیرد. وی درباره پیامبر و امیر مؤمنان و عموم خاندان وحی عقاید مخصوصی دارد و بیشتر عقاید خود را در کتاب منهاج السنه بیان کرده است. عقاید انحرافی وی سبب شده که بسیاری از علمای معاصرش، او را تکفیر کرده و از وی تبرّی جویند که شرح و بسط اینگونه مطالب از هدف ما بیرون است. وی در خصوص این فضیلت سخنی دارد (۳) که با تصرف مختصری از نظر شما می گذرد. گاهی دیده می شود که برخی افراد

- ۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۲، درباره این فضیلت به شایستگی سخن گفته است.
- ۲- (سمره بن جندب)، از عناصر جنایت کار دوره حکومت آل امیه است. وی در تحریف حقایق به همان اندازه که در بالا گفته شد، اکتفا نکرد و بنا به نقل (ابن ابی الحدید) چیز دیگری نیز بر آن افزود و گفت: آنچه در حق علی نازل شده است این آیه است: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (بقره (۲) آیه ۲۰۴)؛ برخی از مردم هستند که گفتار آن ها در زندگی این جهان تو را فریب می دهد و او خدا را بر آنچه که در قلب او است گواه می گیرد و او سرسخت ترین دشمنان است. یکی از جنایات این مرد این است که وی در دوره استانداری زیاد در عراق، فرماندار بصره بود. او هشت هزار نفر از مسلمانان و علاقه مندان خاندان نبوت را کشت. وقتی زیاد بن أبیه از او بازجویی به عمل آورد و گفت: به چه جرئت تو این همه افراد را کشتی، هیچ تصور نکردی که شاید در میان این ها بی گناه و بی جرمی وجود داشته باشد. سمره در پاسخ وی گفت لو قتلت مثلهم ما خشيت: من از کشتن بیش از این ها نیز باکی نداشتم. لکه های ننگین این مرد بیش از آن است که در این صفحات بگنجد، این خیره سر همان شخص است که تقاضای پیامبر را درباره مراعات همسایه رد کرد و پیامبر به او فرمود: اِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌ وَلَا ضَرَرَ وَلَا ضَرَارَ فِي الْإِسْلَامِ. برای توضیح بیشتر به کتب رجالی و تاریخی مراجعه بفرمایید.
- ۳- پیش از او، جاحظ در کتاب العثمانیه قسمتی از این اعتراض را متذکر شده است. (ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۲).

کم مایه و بی ظرفیت، تحت تأثیر سخنان وی واقع شده و بدون تحقیق و سؤال از اهل فن، مطالب او را در میان عوام اشاعه می دهند تا (عوام الناس) تصور کنند که گوینده این سخن از اهل تحقیق است. غافل از آن که این سخن از مرد منحرفی است که هم کیشانش او را تکذیب و تکفیر کرده اند.

او می گوید: خوابیدن علی در بستر پیامبر فضیلت نیست، زیرا علی از دو طریق فهمیده بود که آن شب آسیبی به وی نخواهد رسید:

الف) از گفتار خود پیامبر که صادق و مصدق است، آنجا که در همان شب به او فرمود: (در بستر من بخواب و آسیبی به تو نخواهد رسید). (۱)

ب) پیامبر امانات و ادای قرض ها را بر عهده وی گذاشت و طبعاً می دانست که جانشین او کشته نمی شود و گرنه این تکلیف را متوجه دیگران می کرد و خود علی از توصیه فهمید که در این صحنه گزند نمی خواهد دید و با انجام وظایفی که رسول خدا معین کرده است، موفق خواهد گردید.

پاسخ: پیش از آن که به طور تفصیل به پاسخ هر دو سخن پردازیم؛ اجمالاً باید گفت:

ابن تیمیه، با انکار فضیلتی، فضیلت بالاتری را ثابت کرده است، زیرا یا ایمان علی به صدق گفتار پیامبر ایمانی عادی بود، یا اینکه او به گفتار وی ایمانی قوی و فوق العاده داشت و کلیه گفتارهای پیامبر در نظرش در پرتو ایمان قوی مانند روز روشن بوده است.

بنا به فرض اول، هرگز علی علم به بقای سلامتی خود نداشته است، زیرا هرگز برای چنین طبقه ای (و علی مسلماً از آن طبقه نبوده است) از گفتار پیامبر، علم قطعی پیدا نمی شود و اگر به ظاهر بپذیرند، در خاطر تشویش خواهند داشت. و اگر در لحظه های خطر در جایگاه آن ها بخوابند، تشویش و اضطراب و احتمالات زیادی جوانب قلب آنان را فرا می گیرد و هر دم هیولای مرگ در نظرشان مجسم می شود.

بنابراین فرض، علی با احتمال کشته شدن دست به چنین کاری زده است، نه با علم به سلامتی.

بنا به فرض دوم فضیلت بالاتری برای علی اثبات کرده است، زیرا اگر ایمان مرد به پایه ای برسد که آنچه را از پیامبری بشنود، با روز روشن فرقی نداشته باشد، هیچ چیز با فضیلت چنین ایمانی برابری نمی کند. نتیجه آن این است که هنگامی که پیامبر به او بگوید: در بستر من بخواب و در حمله تروریست ها آسیبی نخواهی دید، با کمال ثبات قلب می رود و در بسترش می آرمد و یک سر سوزن احتمال خطر در دلش راه پیدا نمی کند و اگر نظر ابن تیمیه از گفتار خود - که علی علیه السلام از سلامت خود آگاه بود، زیرا صادق مصدق بدو گفته بود؛ - اثبات عالی ترین درجه ایمان باشد، باید بداند که بدون توجه، بزرگ ترین فضیلت را برای علی ثابت کرده است.

پاسخ تفصیلی: درباره دلیل اول باید گفت که جمله: (آسیبی به تو نخواهد رسید) برخی از استوانه های فن تاریخ که از هر نظر اصالت و سابقه دارند، آن را نقل نکرده اند. (۱)

آری، ابن اثیر، (۲) (م ۶۳۰) و طبری (۳) (م ۳۱۰)، جمله مزبور را نقل کرده و گویا مدرک آن ها، سیره ابن هشام است (۴) که مطلب را به همان صورت نقل کرده است. خصوصاً که عبارت های این دو مورخ با ابن هشام در این مورد کاملاً یکی است.

علاوه بر این تا آنجا که ما اطلاع داریم، جریان مزبور به آن صورت، در نوشته های دانشمندان شیعه نیست.

شیخ شیعه، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰) در امالی خود جریان هجرت را

۱- . مانند مؤلف الطبقات الکبری، در ص ۲۲۸-۲۲۷، که در سال ۱۶۸ متولد شده و در سال ۲۳۰ در گذشته است و نیز مقریزی در الامتاع، از این جمله سخن به میان نیاورده است.

۲- . الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۲.

۳- . تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۹.

۴- . سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۸۳.

به طور گسترده تر نقل کرده و جمله مزبور را با مختصر تغییری آورده است. اما صورت جریان با آنچه در کتاب های اهل تسنن است فرق دارد، زیرا او صریحا نقل می کند که پس از سپری شدن شب هجرت، در دو شب بعد، علی همراه (هند بن ابی هاله) فرزند خدیجه و ربیب پیامبر در نیمه های شب به محضر رسول خدا شرف یاب شدند. در یکی از آن شب ها پیامبر به علی فرمود: (إِنَّهُمْ لَن يَصْلُوا مِن الْآنَ إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ بِأَمْرِ تَكْرَهَهُ).

این جمله تقریبا همان جمله ای است که ابن هشام و طبری و ابن اثیر نقل کرده اند، ولی بنا به نقل مرحوم شیخ طوسی، رسول گرامی چنین اطمینان خاطر را در شب دوم یا سوم به او داده است، نه شب اول. گذشته از همه این ها، کلام خود علی علیه السّلام بهترین گواه ما است.

علی علیه السّلام آشکارا این عمل را یک نوع فداکاری و جانبازی در طریق حقیقت شمرده است. چنان که در اشعاری که نقل می گردد، این حقیقت منعکس است. این اشعار در الفصول المهمه و غیره وارد شده است. (۱)

خلاصه معنای اشعار این است:

من با جانم، بهترین کسی را که به روی زمین قدم گذاشته، نیکوترین مردی که خانه خدا و حجر اسماعیل را طواف کرده است، حفظ کردم. آن شخص عالی قدر محمد بن عبد الله است و من هنگامی دست به این امر زدم که کافران بر ضد وی نقشه می کشیدند.

در این موقع خدای بزرگ او را از مکر آن ها حفظ کرد، من در بستر وی شب را به صبح آورده و در انتظار دشمن بودم و خود را آماده مرگ و اسارت کرده بودم.

۱- . وقیت بنفسی خیر من وطأ الحصا و أكرم خلق طاف بالبيت العتيق و بالحجر محمد لما خاف أن يمكروا به فوقاه ربّي ذو الجلال من المكر و بتّ أراعی منهم ما یسوؤنی و قد نفس علی القتل و الأسر و بات رسول الله فی الغار آمنا و ما زال فی حفظ الإله و فی السّتر (الفصول المهمه، ص ۴۸).

با این جمله های رسا و تعبیرهای صریح، هرگز جا ندارد به گفته ابن هشام- که قراین زیادی بر اشتباه او هست- اعتماد کنیم و احتمال قوی می رود که منشأ این اشتباه، این باشد که وی سیره (ابن اسحاق) را تلخیص کرده است.

از آنجا که نظر وی این بوده که مطالب را فشرده نقل کند، تنها به نقل اصل جمله اکتفا کرده و چون ظرف گفتن این جمله که همان شب دوم یا سوم بوده، در نظرش اهمیت نداشته است؛ از این رو، از نقل آن صرف نظر نموده و مطلب را به گونه ای ادا کرده که گویا تمام این جریان ها در همان شب هجرت اتفاق افتاده است.

مؤید دیگر، حدیث معروفی است که بسیاری از دانشمندان سنی و شیعه نقل کرده اند که در آن شب، خداوند به جبرئیل و میکائیل خطاب کرد که اگر من برای یکی از شما مرگ و برای دیگری زندگی را مقدر سازم؛ کدام یک حاضرید، مرگ را بپذیرید و زندگی را به دیگری واگذار کنید؟ هیچ کدام تن به این کار ندادند. در این هنگام فرمود: اکنون علی مرگ را برای خود خریده و جان خود را فدای زندگی پیامبر کرده است. سپس دستور داد که بر روی زمین فرود آیند و حراست و حفاظت علی را به عهده بگیرند. (۱)

دلیل دوم که نظر ابن تیمیه را می رساند که علی، سرانجام کار را می دانست، همان دستور رد امانات است که حکایت از آن بود که رسول خدا می دانست وی در این حادثه گزند نمیخواهد دید؛ از این رو او را مأمور رد امانات ساخت، ولی گمان ما این است که اگر دنباله جریان به طور صریح گفته شود، شاید این مشکل نیز از بین برود.

دنباله جریان مهاجرت پیامبر

مراحل ابتدائی نجات پیامبر با نقشه ای صحیح صورت گرفت، پیامبر گرامی در دل

۱- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۹، نقل از أحياء العلوم غزالی.

شب به غار (ثور) پناه برد و نقشه توطئه چینان را خنثی کرد. او کوچک ترین اضطرابی در خود احساس نمی کرد. حتی هم سفر خود را در لحظه های حساس با جمله:

لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (۱)؛ غم مخور خدا با ما است. تسلّا می داد. سه شبانه روز از عنایات خداوند بزرگ بهره مند بودند؛ علی و هند بن ابی هاله فرزند خدیجه (بنا به نقل شیخ طوسی در امالی) و عبد الله بن ابی بکر و عامر بن فهیره، چوپان گوسفندان ابو بکر (بنا به نقل بسیاری از مورخان) به محضر رسول اکرم شرف یاب می شدند.

ابن اثیر (۲) می نویسد: فرزند ابی بکر، شب ها تصمیمات قریش را برای رسول خدا و پدرش نقل می کرد. چوپان وی شب ها، مسیر گوسفندان را طوری قرار می داد که از نزدیکی غار عبور کنند تا پیامبر و مصاحب وی از شیر آن ها استفاده کنند و هنگام مراجعت عبد الله جلوی گوسفندان راه می رفت تا اثر پایش از بین برود.

(شیخ) در امالی می گوید: در یکی از شب ها (پس از شب هجرت) که علی و (هند) شرف یاب محضر رسول خدا می شدند، پیامبر به علی دستور داد که دو شتر برای ما (پیامبر و هم سفر او) تهیه کن. در این موقع ابو بکر عرض کرد: من دو شتر قبلا برای شما و خودم آماده ساخته ام. پیامبر فرمود: من با پرداخت قیمت آن حاضرم قبول کنم.

سپس به علی دستور داد که قیمت شتر راپردازد.

از جمله وصایای رسول گرامی در آن شب، در غار (ثور) این بود که علی فردا در روز روشن با صدای رسا اعلام کند که هر کس پیش محمد امانتی دارد، یا از او طلب کار است بیاید پس بگیرد. سپس درباره مسافرت (فواطم) (مقصود فاطمه عزیز خود، فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زبیر است) سفارش فرمود و دستور داد که علی مقدمات سفر آن ها را و کسانی که از بنی هاشم مایل به مهاجرت باشند فراهم سازد. و در چنین موقع جمله ای را که دست آویز ابن تیمیه در دلیل اول بود، بیان فرمود:

۱- . توبه (۹) آیه ۴۰.

۲- . الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۳.

إِنَّهُمْ لَن يَصْلُوا إِلَيْكَ مِنْ الْآنَ بَشَىء تَكْرَهْ؛ از این به بعد آسیبی به تو نخواهد رسید.

چنان که ملاحظه کردید پیامبر موقعی به علی دستور داد امانات مردم را رد کند که (لیله المیت) سپری شده بود. هنگامی امر کرد که خود در آن لحظه آماده خروج از غار بود.

حلبی می نویسد: (۱) علی در یکی از شب ها که در غار ثور خدمت پیامبر رسید. از جمله سخنان آن حضرت به علی، رد امانات و ادای قروض وی بوده است.

آن گاه از مؤلف کتاب الدر نقل کرده که علی پس از شب هجرت باز با پیامبر ملاقات کرده است.

خلاصه سخن: جایی که شیخ شیعه مانند طوسی، با سندهای معتبری نقل می کند که فرمان ردّ امانات پس از لیله المیت صادر شده، دیگر ما نباید در برابر این نقل صحیح صف آرایبی کرده و مشغول سرگرم کردن عوام شویم. و اینکه مورّخان اهل تسنن مطلب را طوری نقل کرده اند که ظاهر آن می رساند، تمام سفارش های پیامبر در یک شب- که همان شب هجرت باشد- صورت گرفته است، قابل توجیه است و بعید نیست عنایت آن ها فقط به نقل اصل مطالب بوده و تعیین وقت صدور این فرمان ها و وصایا در نظر آنان چندان اهمیت نداشته است.

خروج از غار

علی علیه السلام به دستور پیامبر، سه شتر همراه راهنمای امینی به نام (اریقط) در شب چهارم به طرف غار فرستاد. نعره شتر با صدای آرام راهنمای آنان به گوش رسول خدا رسید و با هم سفر خود از غار پایین آمده و سوار شتر شدند و از طرف پایین مکه روی خط ساحلی، با طّی منازلی که تمام خصوصیات آن ها در سیره ابن هشام، و پاورقی تاریخ ابن اثیر (۲) قید شده است، عازم یثرب گردیدند.

۱- سیره حلبی، ج ۲، ص ۳۵.

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۹۱ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۵.

نقشه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه

نخستین صفحه تاریخ

تاریکی شب فرا رسید و انوار روح بخش خورشید متوجه نیم کره دیگری گردید.

گروهی از قریش که سه شبانه روز شهر مکه و اطراف آن را برای پیدا کردن پیامبر زیر پای گذاشته بودند، خسته و کوفته به خانه های خود بازگشتند و از گرفتن بزرگ ترین جایزه (صد شتر) که برای دست گیری پیامبر معین شده بود، مأیوس گردیدند و راه های مدینه که با مراقبان قریش مسدود شده بود، بار دیگر گشوده شد. (۱)

در این موقع صدای آرام راهنمایی که سه شتر و مقداری غذا همراه داشت، در غار به گوش رسول اکرم و هم سفر وی رسید. او آرام آرام می گفت: باید از تاریکی شب استفاده کرد و هرچه زودتر از قلمرو مکیان خارج شد و راهی را انتخاب کرد که رفت و آمد از آن راه کمتر باشد.

سرآغاز تاریخ مسلمانان از همان سال شب هجرت آغاز می گردد و مسلمانان تمام حوادث را با سال هجری تعیین کرده و جریان ها را با آن سنجیده و تاریخ می گذارند.

چرا سال هجرت مبدأ تاریخ گردید؟

دین اسلام کامل ترین شرایع آسمانی است، شریعت حضرت موسی و عیسی را به صورت کامل تری که با تمام شرایط و اوضاع تطبیق می کند برای بشر به ارمغان آورده است. با اینکه حضرت مسیح و میلاد وی در نظر آن ها محترم است؛ میلاد وی پیش آنان مبدأ تاریخ نگردید، زیرا مسلمانان ملتی مستقل اند و نباید در اتخاذ تاریخ پیرو دیگران باشند.

مدت ها بود که (عام الفیل) (سالی که ابرهه با سپاه فیل به مکه آمد و خواست کعبه را خراب کند) پیش عرب مبدأ تاریخ بود. میلاد مسعود پیامبر اکرم نیز در آن سال است،

ولی مسلمانان آن را نخستین صفحه تاریخ اسلام قرار ندادند، زیرا در آن روز اثری از اسلام و ایمان نبود. به همین دلیل نیز سال (بعثت) را آغاز تاریخ مسلمانان به حساب نیاوردند، چون تعداد مسلمانان در آن روزها بیش از سه نفر نبود. اما در نخستین سال هجرت پیروزی بزرگی نصیب اسلام و مسلمانان گردید و حکومت مستقلی در مدینه پدید آمد و مسلمانان از آوارگی بیرون آمده و در محلی آزادانه تمرکز یافتند و برای همین پیروزی، آن سال را مبدأ تاریخ خود قرار دادند و تاکنون همه گونه خیر و شر را با آن مقایسه می کنند. روی محاسبه قمری تاکنون ۱۳۸۳ سال و روی حساب شمسی ۱۳۴۲ سال از نخستین سال هجرت نبی گرامی می گذرد. (۱)

هجرت پیامبر، سرآغاز تاریخ مسلمانان جهان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شخصا تاریخ هجری را پایه گذاری کرد. گزینش هر نوع تاریخ به جای تاریخ هجری، روی گردانی از سنت پیامبر اسلام به شمار می رود.

در زندگی اجتماعی بشر، وجود تاریخ مشخص از سال، ماه و هفته، از ضروریات حیاتی است که چرخ حیات اجتماعی بشر، بدون آن از حرکت بازمی ماند. این مطلب، آنچنان روشن است که استدلال بر آن بسان استدلال بر امور بدیهی به شمار می رود.

آیا تنظیم معاهده و پیمان های سیاسی و نظامی و عقد قراردادهای بازرگانی، تحویل اسناد و حواله های تجاری و پرداخت دیون و نگارش نامه های خانوادگی و غیره، بدون تاریخ مشخص می توانند مفید و سودمند باشند؟ به طور مسلم، نه.

هنگامی که یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از اختلاف و دگرگونی ماه سؤال کردند که چرا ماه در آغاز باریک سپس کم کم پر و به حالت (بدر) در می آید؛ آن گاه رو به حالت نخستین می گراید. وحی الهی نازل شد و یکی از فلسفه های آن را بیان کرد و گفت:

قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ اخْتَلَفَ مَاهُ بِخَطَرٍ (وقت شناسی) است تا مردم از این

۱- . این تاریخ مربوط به سال تألیف کتاب است. نگارش آن در مهر ماه سال ۱۳۳۷ هجری شمسی آغاز گردید و در اردیبهشت سال ۱۳۵۰ پایان پذیرفت.

طریق آغاز ماه را از نیمه و پایان آن، تشخیص دهند و اوقات تکالیف، وظایف مذهبی و اجتماعی خود را از این طریق بشناسند، بستانکاران طلب خود را وصول کنند، بدهکاران به دنبال پرداخت بدهی خود بروند و افراد با ایمان به انجام وظایف مذهبی خود در ماه های روزه و حج قیام کنند.

در اینکه هر ملتی باید برای خود، تاریخ مشخصی داشته باشد سخنی نیست.

حرف در این است که از چه تاریخ مشخصی باید پیروی کرد و دفاتر و مکاتبات خود را تاریخ گذاری کرد. به عبارت دیگر، چه حادثه و رویدادی را سرآغاز تاریخ قرار داد و حوادث آینده را با آن سنجید؟

پاسخ این پرسش بسیار آسان است، هرگاه ملتی برای خود سوابق درخشان، تمدن و فرهنگ اصیل، مذهب و آیین مستقل، شخصیت های علمی و سیاسی بارز، و حوادث تکان دهنده و غرور آفرین داشته باشد و (قارچ گونه) از زمین نرویده و بسان برخی از ملت های تازه به دوران رسیده، بی اصل و نسب نباشد؛ در این صورت، چنین ملتی موظف است بزرگ ترین حادثه ای را که در حیات اجتماعی و مذهبی این ملت رخ داده است، مبدأ تاریخ قرار دهد و همه حوادث را، چه رویدادهایی که قبل از آن حادثه بزرگ تر رخ داده و چه بعدا رخ می دهد، با آن بسنجند و از این طریق ملیت و شخصیت خود را، استحکام بخشد و خود را از وابستگی، در یوزگی و هضم شدن در دیگر ملت ها بازدارد.

چرا هجرت پیامبر مبدأ تاریخ قرار گرفت؟

در تاریخ ملت اسلام، شخصیتی بالاتر از پیامبر اسلام و حادثه ای تکان دهنده تر و سودمندتر از هجرت نیست، زیرا با هجرت پیامبر، صفحه تاریخ بشر ورق خورد و پیامبر اسلام و مسلمانان جهان از محیط پرخفقان به محیط مساعد و آزاد گام نهادند.

مردم بومی مدینه، از رهبر مسلمانان به گرمی استقبال کردند و قدرت و نیرو در اختیار آنان نهادند.

چیزی نگذشت که به برکت همین هجرت، اسلام برای خود تشکیلات سیاسی و نظامی پیدا کرد و به صورت حکومتی نیرومند در شبه جزیره و پس از چندی در مجموع جهان درآمد و تمدن بزرگی را پی ریزی کرد که چشم بشر مانند آن را ندیده است. اگر هجرت رخ نمی داد، اسلام در همان محیط مکه دفن می گردید و جهان بشر از این فیض بزرگ محروم می ماند.

از این رو، مسلمانان هجرت را سرآغاز تاریخ اتخاذ کردند. از آن روز تاکنون تقریباً ۱۴۰۰ سال می گذرد و این ملت، چهارده قرن حیات پرافتخار خود را پشت سر گذارده و در آستانه قرن پانزدهم قرار گرفته است.

چه کسی هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد؟

بر خلاف آنچه میان مورخان مشهور است که خلیفه دوم، به تصویب و اشاره امیر مؤمنان علیه السلام، هجرت پیامبر اسلام را سرآغاز تاریخ قرار داد و دستور صادر کرد که نامه ها و دفاتر دولتی با آن تاریخ گذاری گردد؛ دقت در نامه های پیامبر که قسمت اعظم آن ها در متون تاریخ و کتاب های حدیث و سیره موجود است و دیگر اسناد و مدارکی که در این صفحات ارائه می گردد؛ به روشنی ثابت می کند که پیامبر گرامی، نخستین کسی است که هجرت خویش را مبدأ تاریخ شناخت و نامه ها و مکاتبات خود را با سران قبایل و رؤسای عرب و شخصیت های بارز، با آن مورخ ساخت.

ما در این بخش، چند نمونه از نامه های مورخ آن حضرت را منعکس می سازیم.

آن گاه به طرح دیگر دلایل می پردازیم، شاید در این مورد دلایل دیگری نیز باشد که ما از آن ها آگاهی نداریم.

چند نمونه از نامه های تاریخ دار پیامبر

۱. (سلمان) از پیامبر درخواست کرد که وصیت آموزنده ای برای او و برادرش (ماه بن داذ) و خاندانش بنویسد. پیامبر، علی را طلبید و مطالبی را املا کرد و علی نیز آن را

نوشت. در پایان نامه چنین آمده است:

و كتب علي بن أبي طالب بأمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في رجب سنة تسع من الهجرة. (۱)

۲. مورخ معروف (بلاذری) متن پیمان پیامبر را با یهودیان (مقنأ) آورده و یادآور شده است که متن آن را فردی مصری در پوست سرخ کهنه ای دیده بود. وی آن نامه را استنساخ کرده بود و برای من خواند، آن گاه بلاذری متن نامه را نقل می کند و در پایان آن چنین آمده است:

برای شما امیری، جز از خود و از اهل بیت رسول خدا نیست و كتب علي بن ابو طالب (فی سنة تسع) (۲) با اینکه از نظر قواعد ادبی، باید (ابی طالب) نوشته شود، نه ابو طالب؛ محققان یادآور می شوند که قبیله قریش لفظ (اب) را در تمام حالات (ابو) تلفظ می کرد و می نوشت و از میان ادبا (اصمعی) بر این مطلب تصریح کرده است.

پروفسور (محمد حمید الله)، مؤلف کتاب الوثائق السياسية می گوید: من در سال ۱۳۵۸، در مدینه منوره مشغول تتبع و بررسی بودم؛ نامه هایی به خط امام علی علیه السلام دیدم که در همه آن ها، چنین آمده بود: (أنا علي بن أبو طالب). (۳)

۳. در صلح نامه ای که (خالد بن ولید) برای مردم دمشق تنظیم کرده و در آن خون و مال و کلیساهای آنان را محترم شمرده؛ چنین آمده است:

و كتب سنة ثلاث عشرة؛ در سال سیزده (هجری) نوشته شده است. (۴)

همگی می دانیم که دمشق، در آخرین روزهای حیات خلیفه اول گشوده شد.

گروهی که می گویند تاریخ هجری، به امر خلیفه دوم و تصویب امیر مؤمنان رسمی

۱- این نامه را علی بن ابی طالب به امر پیامبر خدا، در ماه رجب در سال نهم هجرت نوشت. (ر. ک: ابو نعیم، اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۵۲-۵۳).

۲- فتوح البلدان، ص ۷۲.

۳- مکاتیب الرسول، ص ۲۸۹، نقل از شرح ملا علی قادری بر شفاء قاضی عیاض و الوثائق السياسية.

۴- الاموال، ص ۲۹۷.

شده است؛ تاریخ آن را مربوط به سال شانزدهم یا هفده هجرت می دانند؛ در صورتی که این نامه چهار سال پیش از آن تنظیم شده و به تاریخ هجری مورخ است.

۴. تاریخ صلح نامه ای که امام علی علیه السلام به املائی پیامبر برای مسیحیان نجران نوشته است؛ مورخ به سال پنجم هجری است. در نامه چنین آمده است:

و أمر علیاً أن یکتب فیه أنه کتب لخمس من الهجره؛ به علی دستور داد که در آن بنویسد، این صلح نامه در سال پنجم هجرت نوشته شده است. (۱)

این جمله به روشنی می رساند که پایه گذار تاریخ هجری، خود پیامبر است و او بود که به علی علیه السلام دستور داد که ذیل نامه را با تاریخ هجری تاریخ گذاری کند.

۵. در آغاز صحیفه سجّادیه آمده است: جبرئیل در ضمن تعبیر خواب پیامبر چنین گفت: آسیای اسلام از زمان هجرت تو تا ده سال می چرخد، آن گاه از گردش بازمی ماند. بار دیگر در رأس سال ۳۵، از زمان هجرت پنج سال دیگر به گردش در می آید، آن گاه آسیاب ضلالت به محور خود می چرخد. (۲)

۶. محدثان اسلامی نقل کرده اند که پیامبر به (ام سلمه) گفت: فرزندم حسین در شصتمین سال از هجرت من کشته می شود. (۳)

۷. (انس) می گوید: یاران پیامبر به ما خبر دادند که آن حضرت فرمود: صد سال از هجرت من می گذرد که چشم هایی از شما بسته می شود. (۴)

۸. یاران رسول خدا، حوادث اسلامی را در زمان وی با هجرت آن حضرت سنجیده و به جای اینکه بگویند فلان حادثه در فلان سال رخ داد، می گفتند: در چندمین ماه از هجرت او رخ داد؛ مثلاً می گفتند:

تحوّل قبله از مسجد الاقصی به کعبه در ماه شعبان در شانزدهمین یا هفدهمین یا

۱- التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۱۸۱ نقل از المشایخ سیوطی.

۲- صحیفه سجّادیه، ص ۱۵ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۴۱.

۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰.

۴- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۶۷.

هیجدهمین ماه از هجرت رخ داد. (۱)

روژه ماه رمضان، در رأس هیجدهمین ماه از هجرت واجب شد. (۲)

(عبد الله بن أنیس) رئیس گروه اعزامی از جانب پیامبر می گوید: من روز دوشنبه، در پنجم محرم در پنجاه و چهارمین ماه از هجرت پیامبر از مدینه خارج شدم.

محمد بن سلمه، درباره غزوه (قرطاً) می گوید: در دهم محرم مدینه را ترک گفتم، پس از نوزده روز غیبت در شب آخر ماه محرم در پنجاه و پنجمین ماه از هجرت پیامبر به مدینه باز گشتم. (۳)

این نوع تاریخ گذاری، حاکی است که مسلمانان تا سال پنجم هجرت، حوادث را از طریق شمارش ماه، با هجرت پیامبر می سنجیدند؛ تا اینکه در سال پنجم به دستور پیامبر، سال هجری جای گزین ماه هجری گردید و - چنان که در نامه شماره چهار گذشت - پیامبر به علی علیه السلام فرمود: نامه مربوط به مسیحیان نجران را با سال هجری تاریخ گذاری کند.

۹. از این گذشته، محدثان اسلامی از (زهري) نقل می کنند: وقتی پیامبر وارد مدینه شد، فرمان به تعیین تاریخ داد و از ماه ربیع (ماه ورود پیامبر) تاریخ معین شد. (۴)

۱۰. (حاکم) از (ابن عباس) نقل می کند که تاریخ هجری از سالی آغاز شد که پیامبر وارد مدینه گردید و در آن سال (عبد الله بن زبیر) متولد شد. (۵)

این نصوص حاکی از آن است که قائل بزرگ اسلام از روز نخست، تکلیف تاریخ اسلامی را روشن کرده و آغاز هجرت خود را مبدأ تاریخ قرار داده است. چیزی که هست تا مدتی به جای شمارش با سال، با ماه می شمردند و آن گاه که سال پنجم آغاز گردید، سال هجری جای گزین ماه شد.

۱- همان، ص ۳۶۹.

۲- .واقدي، المغازی، ج ۲، ص ۵۳۱، تحقیق دکتر (مارسدن جونز).

۳- .واقدي، المغازی، ج ۲، ص ۵۳۴.

۴- .تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۸.

۵- .مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۳-۱۴.

پاسخ یک پرسش

ممکن است کسی سؤال کند که اگر پیامبر پایه گذار تاریخ هجری بود، پس تکلیف خبری که بسیاری از محدثان و مورخان نوشته اند، چیست؟ آنان می نویسند:

مردی سند طلب خود را از کسی نزد خلیفه دوم آورد که مدت آن در ماه شعبان به پایان می رسید. خلیفه گفت مقصود کدام شعبان است؟ آیا شعبان همین سال، یا شعبان سال گذشته یا سال آینده؟ از این رو، یاران پیامبر را گرد آورد و گفت: برای مردم تاریخی معین کنید تا با آن سر رسید بدهکاری های خود را بفهمند. برخی از یاران پیامبر نظر دادند که در تعیین مبدأ تاریخ از ایرانیان پیروی کنند. هر زمامداری از آنان می مرد، رویدادها را از زمان فرمانروایی فرد بعدی معین می کردند. برخی دیگر نظر دادند که از تاریخ رومیان پیروی شود و تاریخ اسکندر مبدأ تاریخ گردد. سومی نظر داد، تولد پیامبر سرآغاز و مبدأ تاریخ قرار گیرد. چهارمی گفت بعثت پیامبر سرآغاز تاریخ شود. هیچ یک از این نظریه ها مورد پسند قرار نگرفت. در آن میان علی علیه السلام فرمود: هجرت پیامبر مبدأ تاریخ شود، زیرا نمود پیامبر در هجرت، بیش از ولادت و بعثت وی است. خلیفه دوم این نظر را پسندید و دستور داد که هجرت پیامبر، مبدأ تاریخ قرار گیرد. (۱)

(یعقوبی) می نویسد: تاریخ این بخشنامه، سال شانزدهم هجرت بوده است. (۲)

پاسخ

این بخش از تاریخ، در برابر نصوص پیش که پیامبر گرامی را پایه گذار تاریخ هجری معرفی می کند، نمی تواند قابل استناد باشد. گذشته از این، ممکن است تاریخ هجری که پیامبر پایه گذار آن بود، بر اثر مرور زمان و کمی نیاز به تاریخ، متروک شده و

۱- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۷۳-۷۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۴.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.

جنبه رسمی به خود نگرفته بود، ولی در زمان خلیفه دوم بر اثر گسترش مناسبات رسمی شد.

یادآوری دو نکته

۱. در میان طرح های مختلفی که یاران پیامبر به خلیفه دوم دادند، نامی از تاریخ مسیحی که مبدأ تاریخ را میلاد حضرت مسیح علیه السلام قرار می دهد، به میان نیامده و نکته این است که تاریخ میلاد در قرن چهارم اسلامی، با یک رشته محاسبات تقریبی در میان مسیحیان رسمیت پیدا کرد و پیش از آن، تاریخ رایجی نبود.

۲. امروزه کشورهای اسلامی، بیش از هر زمان به وحدت و یگانگی نیاز دارند و یکی از مظاهر وحدت کوشش بر حفظ تاریخ اسلامی است. از این رو، باید کشورهای اسلامی مبنای کار خود را در تمام مناسبت ها بر اساس تاریخ هجری، اعم از شمسی و قمری قرار دهند و از این طریق پایه های وحدت و اتحاد را استوارتر سازند. این کار به یک کنگره بزرگ اسلامی نیاز دارد که در آن تمام شخصیت های بزرگ اسلامی برای توحید تاریخ، دور هم گرد آیند و خود را از غرب گرایی در تاریخ برهانند.

بسیار جای تأسف است که بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی، از تاریخ هجری چشم پوشیده و تاریخ میلادی را مبنای کارهای خود قرار داده اند. حتی شیخ دانشگاه معروف (الازهر) که در رأس روحانیت جامعه اهل تسنن قرار دارد، نامه های خود را با میلادی تاریخ می گذارد و لاقلاً، در کنار آن نامی از تاریخ هجری نمی برد. (۱)

توطئه طاغوت

کشور ایران، یکی از کشورهای اسلامی بود که تاریخ هجری را به دقت حفظ کرده

۱- . خود این جانب نامه شیخ اسبق ازهر را به نام شیخ (محمود عبد الحلیم) دیدم که مورخ به تاریخ میلادی بود.

حوادث سال دهم هجرت

در سوگ فرزند

اشاره

(ابراهیم عزیز! کاری از ما برای تو ساخته نیست. تقدیر الهی نیز بر نمی گردد).

چشم پدرت در مرگ تو گریان و دل او محزون و اندوه بار است، ولی هرگز سخنی را که موجب خشم خداوند باشد، بر زبان جاری نمی سازم. اگر وعده صادق و محقق الهی نبود، که ما نیز به دنبال تو خواهیم آمد، در فراق و جدایی تو بیش از این گریه می کردم و غمگین می شدم). (۱)

این جمله ها را پیامبر گرامی در سوگ فرزند دلبندهش ابراهیم - در حالی که در آغوش پرمهر پدر جان می سپرد و لبان پرمهر خود را بر چهره گلگون فرزند نهاده بود - بیان نمود و با چهره ای اندوهگین و روحی مملو از احساسات و عواطف و در عین حال راضی به تقدیر حق، با وی وداع کرد.

مهر و مودت به اولاد، از عالی ترین و پاک ترین تجلیات روح انسانی است و نشانه سلامت روح و لطافت آن می باشد.

پیامبر عالی قدر پیوسته می گفت: (أكرموا أولادكم؛ به فرزندان خود مهر ورزید. و

۱- . تبکی العین و یحزن القلب، و لا نقول ما یسخط الرب ... (سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۴۷ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۷).

عواطف خویش را به آنان ابراز کنید.) (۱) تا آنجا که عطف و محبت به کودکان، از صفات پسندیده پیامبر گرامی شمرده شده است. (۲)

در سال های گذشته، پیامبر با مرگ سه فرزند به نام های (قاسم، طاهر و طیب) (۳) و سه دختر به نام های (زینب، رقیه و امّ کلثوم) روبه رو شد و در فراق آن ها به شدت متأثر گردید. (فاطمه) یگانه فرزند و یادگار او، از همسر گرامیش (خدیجه) بود.

پیامبر در سال ششم هجرت، سفیرانی را به کشورهای خارج فرستاد. در ضمن یکی از آن نامه ها را به فرمانروای مصر نوشت و او را به آیین توحید دعوت کرد. وی در ظاهر به ندای پیامبر پاسخ مثبت نگفت، ولی به نامه او - ضمن ارسال هدایایی از جمله کنیزی به نام (ماریه) - محترمانه پاسخ داد.

این کنیز بعداً افتخار همسری پیامبر را پیدا کرد و برای او فرزندی به نام (ابراهیم) آورد که پیامبر او را بسیار دوست می داشت. تولد ابراهیم، تا حدّی از غم و اندوه مرگ فرزندان شش گانه کاست و نور امیدی در دل او برافروخت. اما متأسفانه این نور پس از هیجده ماه به خاموشی گرایید. پیامبر برای انجام کاری از خانه بیرون رفته بود، وقتی از وضع وخیم فرزندش آگاه شد، فوراً وارد خانه شد و او را از آغوش مادر گرفت و در حالی که آثار ناراحتی در چهره وی نمایان بود، فرمود:

... گریه و اندوه پیامبر در سوگ فرزند خود، نشانه عواطف انسانی او است که پس از مرگ نیز ادامه داشت. ابراز احساسات و اظهار تألم، بیان گر روح عاطفی رسول خدا بود که بدون اختیار خود را نشان می داد. اینکه پیامبر سخنی بر خلاف رضای حق بر زبان جاری نمی ساخت، نشانه ایمان و رضای او به تقدیر الهی بود که کسی را از آن گریزی نیست.

۱- . بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۴.

۲- . المحجّه البیضاء، ج ۳، ص ۳۶۶.

۳- . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶. ولی برخی از دانشمندان شیعه، فرزند ذکور وی را از خدیجه، دو نفر دانسته اند (ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱).

اعتراضی بی مورد

(عبد الرحمن بن عوف) که از تیره انصار بود، از گریه پیامبر تعجب کرد و زبان به اعتراض گشود و گفت: شما، ما را از گریه بر مردگان نهی می کردید، اکنون چگونه در سوگ فرزند خود اشک می ریزید؟ معترض نه تنها از اصول و مبانی عالی اسلام آگاه نبود، بلکه از روحیات و عواطف خاص انسانی - که دست آفرینش در ضمیر وی به ودیعت نهاده است - نیز بی خبر بود. تمام غرایز انسانی برای اهداف خاصی آفریده شده اند و لازم است که هر کدام در وقت و زمان خویش، جلوه گر شوند. فردی که در سوگ عزیزان خود متأثر نشود و دلش نسوزد و از دیدگان او اشک نریزد، خلاصه اگر واکنش و عکس العملی در فراق آنان نشان ندهد، قطعه سنگی بیش نیست و نمی توان نام انسان بر او نهاد.

ولی در اینجا نکته حساس و قابل توجهی وجود دارد، زیرا این اعتراض در عین اینکه بی پایه و بی اساس بود، حاکی است که در اجتماع نو بنیاد مسلمانان آن روز، آزادی مطلق و دموکراسی کاملی وجود داشته است؛ به گونه ای که یک فرد به خود جرأت می داد که با کمال آزادی و بدون ترس و واهمه از عمل رهبر خویش انتقاد کند و پاسخ بشنود. از این رو، پیامبر در پاسخ وی فرمود:

من هرگز نگفته ام که در مرگ عزیزان خود گریه نکنید، زیرا این احساس ها نشانه دلسوزی و مهربانی و ترحم است و شخصی که دلش بر حال دیگران نسوزد، مورد رحمت الهی قرار نمی گیرد. (۱)

من گفته ام که در مرگ عزیزان، داد و فریاد نکنید و سخنان کفرآمیز و یا سخنانی نگوئید که بوی اعتراض می دهد و از شدت اندوه، لباس های خود را پاره نکنید. (۲)

۱- . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.

۲- . سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۴۸.

امیر مؤمنان (۱) به دستور پیامبر، بدن ابراهیم را غسل داد و کفن کرد. آن گاه گروهی از اصحاب پیامبر جنازه او را پس از مشایعت، به قبرستان بقیع بردند و به خاک سپردند.

پیامبر، نگاهی به قبر ابراهیم کرد. حفره ای در گوشه قبر او دید، برای هموار ساختن آن بر زمین نشست؛ روی قبر را با دست خود صاف کرد و فرمود:

إذا عمل أحدكم عملاً فليتقن؛ هرگاه یکی از شما عملی را انجام داد، باید در اتقان و استحکام آن بکوشد. (۲)

مبارزه با خرافات

روز وفات ابراهیم، آفتاب گرفت. گروهی بی خبر از نوامیس و قوانین طبیعی جهان، تصور کردند که آفتاب برای مرگ ابراهیم گرفته است. به طور مسلم چنین اندیشه باطلی، افسانه و موهوم بود، ولی در ظاهر به نفع پیامبر تمام می شد و اگر پیامبر یک رهبر عادی و مادی بود، جا داشت بر این اندیشه، صحنه بگذارد و از این راه عظمت و بزرگی خود را ثابت کند.

ولی او بر خلاف چنین تصویری، بر فراز منبر رفت و مردم را از حقیقت امر آگاه ساخت و فرمود:

هان! ای مردم! بدانید: إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله يجريان بأمره، مطيعان له، لا ينكسفان لموت أحد ولا لحياته؛ (۳) آفتاب و ماه از نشانه های قدرت خدایند آن ها بر طبق سنن طبیعی و قوانینی که خدا بر آن ها مقرر داشته است، در مسیر خاصی می گردند. هرگز برای مرگ کسی و یا تولد کسی نمی گیرند، بلکه وظیفه شما در موقع کسوف این است که نماز بگزارید.

۱- . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۶ و به نقل سیره حلبی، مراسم غسل و کفن ابراهیم را فضل، فرزند عباس، عموی پیامبر انجام داد.

۲- . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۷.

۳- . المحاسن، ص ۳۱۳ و سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۴۸.

او بر خلاف بسیاری از فرصت طلبان، که نه تنها حقایق را به نفع خود تفسیر می کنند، بلکه از جهل و نادانی و از خرافه و افسانه پرستی مردم، به سود خود استفاده می کنند، هرگز پرده بر روی حقیقت نیفکنند و از جهل و نادانی مردم به سود خود استفاده نکرد. اگر او در آن روز صبح بر چنین اندیشه باطلی می نهاد، در جهان امروز که پرده از اسرار طبیعت برافتاده و قوانین و نوامیس جهان ماده و علل کسوف خورشید و گرفتگی ماه روشن گردیده است؛ نمی توانست خود را رهبر جاویدان بشر و نماینده و برگزیده خدا- که خالق طبیعت و پایه گذار قوانین عالم ماده است- معرفی کند.

آیین و دعوت او مخصوص گروه عرب نیست و از نظر زمان و مکان محدودیتی ندارد و اگر رهبر گذشتگان بوده، رهبر و پیامبر عصر فضا و دوره کشف اسرار طبیعت نیز است. سخنان وی در هر موضوعی، آنچنان محکم و پای برجا مانده است که تحولات اخیر علمی- که دانش های گذشتگان را زیرورو کرد- کوچک ترین خدشه ای در سخنانش پدید نیاورده است.

هیئت نمایندگی «نجران» در مدینه

اشاره

بخش با صفای (نجران) با هفتاد دهکده تابع خود، در مرز حجاز و یمن قرار گرفته است. در آغاز طلوع اسلام، این نقطه تنها منطقه مسیحی نشین حجاز بود که به عللی از بت پرستی دست کشیده و به آیین مسیح گرویده بودند. (۱)

پیامبر اسلام به موازات مکاتبه با سران دولت ها و مراکز مذهبی جهان، نامه ای به اسقف نجران، (۲) (ابو حارثه) نوشت و طی آن ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد.

۱- . یاقوت حموی، در معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۶۶-۲۶۷، علل گرایش آنان را به آیین مسیح بیان کرده است.

۲- . اسقف، معرب کلمه یونانی (اپسکوپ) به معنی رقیب و ناظر است، و هم اکنون نشانه یک منصب روحانی مافوق کشیش می باشد.

به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. [این نامه ای است] از محمد پیامبر خدا به اسقف نجران. خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را حمد و ستایش می کنم و شما را از پرستش (بندگان) به پرستش (خدا) دعوت می نمایم. شما را دعوت می کنم که از ولایت بندگان خدا خارج و در ولایت خداوند وارد شوید و اگر دعوت مرا نپذیرفتید [لا اقل] باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه) پردازید (که در برابر این مبلغ جزئی از جان و مال شما دفاع می کند) و در غیر این صورت به شما اعلام خطر می شود. (۱)

برخی از مصادر تاریخی شیعه اضافه می کند که آن حضرت آیه مربوط (۲) به اهل کتاب را نیز نوشت که در آن همگی به پرستش خدای یگانه دعوت شده اند.

نمایندگان پیامبر وارد نجران شده، نامه پیامبر را به اسقف نجران دادند. وی نامه را با دقت هرچه تمام تر خواند و برای تصمیم، شورایی مرکب از شخصیت های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد. یکی از افراد طرف مشورت، (شرحیل) بود که به عقل و درایت و کاردانی شهرت داشت. وی در پاسخ (اسقف) چنین اظهار نمود:

اطلاعات من در مسائل مذهبی بسیار ناچیز است. بنابراین، من حق ابراز نظر ندارم و اگر در غیر این موضوع با من مشورت می کردید، می توانستم راه حل هایی در اختیاران بگذارم.

اما ناچارم مطلبی را تذکر دهم و آن اینکه: ما مکرر، از پیشوایان مذهبی خود شنیده ایم که روزی منصب نبوت از نسل (اسحاق) به فرزندان (اسماعیل) انتقال خواهد یافت و هیچ بعید نیست که (محمد) که از اولاد (اسماعیل) است، همان پیامبر موعود باشد.

شورا نظر داد که گروهی به عنوان (هیئت نمایندگی نجران) به مدینه بروند، تا از نزدیک با محمد صلی الله علیه و آله و سلم تماس گرفته، دلائل نبوت او را بررسی کنند.

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲- منظور آیه: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ می باشد. (عمران (۳) آیه ۶۴، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۸۷).

بدین ترتیب، شصت تن از ارزنده ترین و داناترین مردم (نجران) انتخاب گردیدند که در رأس آنان سه تن پیشوای مذهبی قرار داشت:

۱. (ابو حارثه بن علقمه) اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود؛

۲. (عبدالمسیح) رئیس هیئت نمایندگی که به عقل و تدبیر و کاردانی شهرت داشت؛

۳. (ایهم) که فردی کهن سال و یکی از شخصیت های محترم ملت نجران بود. [\(۱\)](#)

هیئت نمایندگی، هنگام عصر در حالی که لباس های تجملی ابریشمی بر تن، و انگشترهای طلا بر دست و صلیب هایی بر گردن داشتند، وارد مسجد شده به پیامبر سلام کردند. ولی وضع زننده و نامناسب آنان آن هم در مسجد، پیامبر را به شدت ناراحت کرد. آنان احساس کردند که پیامبر از آنان ناراحت شده است، اما علت آن را ندانستند، فوراً با (عثمان بن عفان) و (عبد الرحمن بن عوف) که سابقه آشنایی با آنان داشتند، تماس گرفتند و جریان را به آنان گفتند. آن ها اظهار داشتند که حل این گره به دست (علی بن ابی طالب) است. وقتی به امیر مؤمنان مراجعه کردند، علی علیه السلام در پاسخ آن ها چنین گفت: شما باید لباس های خود را تغییر دهید و با وضع ساده، بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید. در این صورت، احترام و تکریم می شوید.

نمایندگان نجران، با لباس ساده بدون انگشتر طلا به محضر پیامبر شرف یاب شده، سلام کردند. پیامبر با احترام خاص، پاسخ سلام آنان را داد و برخی از هدایایی را که برای وی آورده بودند، پذیرفت. نمایندگان پیش از آن که وارد مذاکره شوند، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است. پیامبر اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه، در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند، بخوانند. [\(۲\)](#)

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۶.

۲- سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹.

مذاکره نمایندگان نجران

گروهی از سیره نویسان و محدثان و مورخان اسلامی، متن مذاکره نمایندگان نجران را با پیامبر نقل کرده اند، ولی مرحوم سید بن طاوس، خصوصیات مذاکره و سرگذشت مباحله را دقیق تر و جامع تر از دیگران نقل کرده است. وی تمام خصوصیات مباحله را از آغاز تا پایان، از کتاب مباحله (محمد بن عبد المطلب شیبانی) (۱) و عمل ذی الحجه (حسن بن اسماعیل) نقل کرده است. (۲) ولی در اینجا نقل تمام جزئیات این واقعه بزرگ تاریخی - که متأسفانه برخی از سیره نویسان حتی در اشاره به آن کوتاهی کرده اند - میسر نیست، لذا فقط به گوشه ای از مذاکرات آنان که (حلبی) در سیره خود آورده است، اشاره می کنیم. (۳)

پیامبر: من شما را به آیین توحید و پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می کنم. سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان خواند.

نمایندگان نجران: اگر منظور از اسلام، ایمان به خدای یگانه جهان است، ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل کنیم. پیامبر: اسلام علایمی دارد و برخی از اعمال شما حاکی است که به اسلام واقعی نگرویده اید. چگونه می گوید که خدای یگانه را پرستش می کنید؛ در صورتی که شما (صلیب) را می پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی کنید و برای خدا فرزند معتقدید؟

نمایندگان نجران: ما او را خدا می دانیم، زیرا او مردگان را زنده کرد و بیماران را شفا بخشید و از گل پرنده ای ساخت و آن را به پرواز درآورد و تمام این اعمال، حاکی است که او خدا است.

۱- محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن البهلول بن همام بن مطلب، متولد سال ۲۹۷ و متوفای ۳۸۷ می باشد.

۲- (ر. ک: اقبال الاعمال، ص ۴۹۶-۵۱۳).

۳- سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹.

پیامبر: نه! او بنده خدا و مخلوق او است که او را در رحم مریم قرار داد و این قدرت و توانایی را خدا به او داده بود.

یک نفر از نمایندگان: آری او فرزند خدا است، زیرا مادر او مریم بدون اینکه با کسی ازدواج کند، او را به دنیا آورد. پس ناچار باید پدر او همان، خدای جهان باشد.

در این موقع فرشته وحی نازل شد و به پیامبر گفت که به آنان بگوید: وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی پایان خود، بدون اینکه دارای پدر و مادری باشد از خاک آفرید. (۱) اگر نداشتن پدر، گواه بر این باشد که او فرزند خدا است، پس حضرت آدم برای این منصب شایسته تر است، زیرا او نه پدر داشت و نه مادر.

نمایندگان نجران: گفت و گوهای شما ما را قانع نمی کنند. راه این است که در وقت معینی با یکدیگر مباحله کنیم و بر دروغ گو نفرین بفرستیم و از خداوند بخواهیم دروغ گو را هلاک و نابود کند. (۲)

در این موقع پیک وحی نازل گردید و آیه مباحله را آورد و پیامبر را مأمور ساخت تا با کسانی که با او به مجادله و محاجه برمی خیزند و زیر بار حق نمی روند به مباحله برخیزد و طرفین از خداوند بخواهند که افراد دروغ گو را از رحمت خود دور سازد.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۳)؛ هر کس پس از روشن شدن جریان با تو مجادله کند، بگو بیایید فرزندان و زنان و نزدیکان خود را گرد آوریم و لابه کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

۱- منظور آیه ۵۹ آل عمران است: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

۲- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۲، ولی از آیه مربوط به (مباحله) و از سیره حلبی استفاده می شود که موضوع مباحله را خود پیامبر پیشنهاد کرد. همچنان که جمله تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا از آن حکایت می کند.

۳- آل عمران (۳) آیه ۶۱.

طرفین به فیصله دادن مسأله آماده شدند و قرار شد که فردا همگی برای مباحله آماده شوند.

پیامبر به مباحله می رود

سرگذشت مباحله پیامبر اسلام، با هیئت نمایندگی (نجران) از حوادث جالب و تکان دهنده و شگفت انگیز تاریخ اسلام است. اگر چه برخی از مفسران و سیره نویسان، در نقل جزئیات و تحلیل آن، کوتاهی ورزیده اند، گروه زیادی مانند زمخشری در کشاف (۱) امام رازی در تفسیر خود، (۲) و ابن اثیر در کامل، (۳) در این باره داد سخن داده اند. زمخشری می گوید:

وقت مباحله فرا رسید، قبلاً پیامبر و هیئت نمایندگی (نجران) توافق کرده بودند که مراسم مباحله در محلی خارج از شهر مدینه، در دامنه صحرا انجام بگیرد. پیامبر از میان مسلمانان و بستگان خود، فقط چهار نفر را برگزید که در این حادثه تاریخی شرکت کنند. این چهار تن، جز علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه دختر پیامبر و حسن و حسین کس دیگر نبود، زیرا در میان تمام مسلمانان نفوسی پاک تر و ایمانی استوارتر از ایمان این چهار تن، وجود نداشت.

پیامبر، فاصله منزل و نقطه ای را که قرار بود در آنجا مراسم مباحله انجام بگیرد، با وضع خاصی طی کرد. او در حالی که حضرت حسین را در آغوش (۴) و دست حضرت حسن را در دست داشت و فاطمه به دنبال آن حضرت و علی بن ابی طالب پشت سر وی حرکت می کردند، گام به میدان مباحله نهاد و پیش از ورود به میدان (مباحله) به همراهان خود گفت: من هر موقع دعا کردم، شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید.

۱- ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۴۷۱ و ۴۷۲.

۳- ج ۲، ص ۱۱۲.

۴- در برخی از روایات وارد شده است: پیامبر دست حسین را گرفته بود، علی پیش روی پیامبر و فاطمه پشت سر آن حضرت حرکت می کردند. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۳۸.

سران هیئت نمایندگی نجران، پیش از آن که با پیامبر روبه رو شوند به یکدیگر می گفتند: هرگاه دیدید که (محمد) افسران و سربازان خود را به میدان مباحله آورد و شکوه مادی و قدرت ظاهری خود را نشان ما داد در این صورت وی یک فرد غیر صادق است و اعتمادی به نبوت خود ندارد، ولی اگر با فرزندان و جگر گوشه های خود به (مباحله) بیاید و با یک وضع وارسته از هر نوع جلال و جبروت مادی، رو به درگاه الهی بگذارد؛ پیداست که پیامبری راست گو است و به قدری به خود ایمان و اعتقاد دارد که نه تنها حاضر است خود را در معرض نابودی قرار دهد، بلکه با جرأت هرچه تمام تر، حاضر است عزیزترین و گرامی ترین افراد نزد خود را در معرض فنا و نابودی واقع سازد.

سران هیئت نمایندگی در این گفت و گو بودند، ناگهان قیافه نورانی پیامبر با چهار تن دیگر که سه تن از آن ها شاخه های شجره وجود او بودند، نمایان گردید.

همگی با حالت بهت زده و تحیر به چهره یکدیگر نگاه کردند و از اینکه او جگر گوشه های معصوم و بی گناه و یگانه دختر و یادگار خود را به صحنه مباحله آورده است انگشت تعجب به دندان گرفتند. آنان دریافتند که پیامبر به دعوت و دعای خود اعتقاد راسخ دارد و گر نه یک فرد مردد، عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی و عذاب الهی قرار نمی دهد.

اسقف نجران گفت: من چهره هایی را می بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگ ترین کوه ها را از جای بکنند، فوراً دعای آنان مستجاب می شود. بنابراین، هرگز صحیح نیست ما با این قیافه های نورانی و با این افراد با فضیلت، مباحله کنیم، زیرا بعید نیست که همه ما نابود شویم و ممکن است دامنه عذاب گسترش پیدا کند و همه مسیحیان جهان را بگیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند. (۱)

۱- . دانشمند بزرگوار شیعه، در کتاب اقبال الاعمال نقل می کند: در روز مباحله گروه زیادی از انصار و مهاجر، به نزدیکی نقطه ای که قرار بود مراسم مباحله در آنجا انجام بگیرد، آمده بودند. ولی پیامبر از منزل با همان چهار نفر حرکت کرد، و در محل مباحله جز این پنج نفر از مسلمانان کس دیگر نبود. پیامبر وارد محل مباحله شد و عبای خود را از دوش برگرفت و بر روی دو درخت بیابانی که نزدیک یکدیگر بودند افکند، و با همان هیئت پنج نفری که از منزل حرکت کرده بود زیر سایه عبا قرار گرفتند، و هیئت نمایندگی نجران را به مباحله دعوت نمود.

انصراف هیئت نمایندگی از مباحله

هیئت نمایندگی با دیدن وضع یاد شده مشورت کردند و به اتفاق آرا تصویب کردند که هرگز وارد مباحله نشوند و حاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان (جزیه) پردازند و در برابر آن، حکومت اسلامی از جان و مال آنان دفاع کند. پیامبر رضایت خود را اعلام کرد و قرار شد هر سال در برابر پرداخت مبلغ جزئی، از مزایای حکومت اسلامی برخوردار گردند. سپس پیامبر فرمود:

عذاب، سایه شوم خود را بر سر نمایندگان مردم نجران گسترده بود و اگر از در ملاحنه و مباحله وارد می شدند، صورت انسانی خود را از دست داده، در آتشی که در بیابان برافروخته می شد، می سوختند و دامنه عذاب به سرزمین (نجران) کشیده می شد.

از عایشه نقل شده است: روز مباحله، پیامبر اسلام چهار تن همراهان خود را زیر عبای مشکی رنگی وارد کرده و این آیه را تلاوت نمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.

سپس زمخشری، به بیان نکات آیه مباحله پرداخته و در پایان بحث می نویسد:

سرگذشت مباحله و مفاد این آیه، بزرگ ترین گواه بر فضیلت اصحاب (کساء) بوده و سندی زنده بر حقانیت آیین اسلام است.

صورت صلح نامه

هیئت نمایندگی نجران، از پیامبر درخواست کردند که مقدار مالیات سالانه آنان، در نامه نوشته شود و نیز امنیت منطقه (نجران) از طرف پیامبر تضمین گردد. امیر

مؤمنان به فرمان پیامبر نامه زیر را نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. [این نامه ای است] از محمد رسول خدا، به ملت نجران و حومه آن. حکم و داوری محمد درباره تمام املاک و ثروت ملت نجران، این شد که:

اهالی (نجران) هر سال دو هزار لباس - که قیمت هر یک از چهل درهم تجاوز نکند - به حکومت اسلامی بپردازند. آنان می توانند نیمی از آن را در ماه صفر و نیم دیگر را در ماه رجب پرداخت کنند و هرگاه از ناحیه (یمن)، آتش جنگ شعله ور گشت باید ملت نجران به عنوان همکاری با دولت اسلامی، سی زره، سی اسب و سی شتر به صورت عاریه مضمونه در اختیار ارتش اسلام بگذارند و پذیرایی نمایندگان پیامبر در سرزمین نجران به مدت یک ماه، بر عهده آنان است. و هر موقع نماینده ای از جانب وی به سوی آنان آمد، باید از او پذیرایی کنند و جان و مال و سرزمین ها و معابد ملت نجران در امان خدا و رسول او است؛ مشروط بر اینکه از هم اکنون، از هر نوع رباخواری خودداری کنند و در غیر این صورت ذمه محمد از آنان بری بوده، تعهدی در برابر آنان نخواهد داشت. (۱)

این نامه روی پوست سرخی نوشته شد و دو نفر از یاران پیامبر به عنوان گواه زیر آن را امضا نمودند. سرانجام، پیامبر نامه را مهر کرد و به سران هیئت داد. این صلح نامه از شدت عدالت و داد گستری رهبری عالی قدر حکایت کرده و می رساند که حکومت اسلامی، بسان دولت های زورمند جهان نبوده که از ضعف و بی چارگی طرف سوء استفاده کند و مالیات های سنگین را بر آنان تحمیل کند، بلکه در تمام لحظه ها، روح مسالمت و دادگری و اصول انسانی را در نظر گرفته و گام از آن فراتر نمی نهاد.

بزرگ ترین سند فضیلت

فروغ ابدیت، جعفر سبحانی ۹۰۸ بزرگ ترین سند فضیلت ص: ۹۰۸

ستان مباحله و آیه ای که در این باره نازل گردیده است، در طول تاریخ برای شیعه

بزرگ ترین سند افتخار و فضیلت بوده است، زیرا الفاظ و مفردات آیه حاکی است که همراهان پیامبر در چه پایه از فضیلت قرار داشتند. در این آیه، علاوه بر اینکه حسن و حسین را فرزندان پیامبر و فاطمه را یگانه زن منتسب به خاندان وی خوانده است، از شخص علی علیه السلام به عنوان (انفسنا) تعبیر آورده است و آن شخصیت عظیم جهان انسانی را به منزله جان پیامبر دانسته است. چه فضیلتی بالاتر از اینکه یک شخص از نظر معنویت و فضیلت به پایه ای برسد که خداوند بزرگ او را به منزله جان و روح پیامبر بخواند.

آیا این آیه گواه بر برتری امیر مؤمنان بر تمام مسلمانان جهان نیست؟ فخر رازی که روش او در بحث های کلامی و مسائل مربوط به امامت، بر همه روشن است، استدلال شیعه را ذکر کرده و مطلب را با اعتراض کوچک و ناچیزی که پاسخ آن بر اهل معرفت مخفی نیست، به پایان رسانیده است.

از روایاتی که از پیشوایان مذهبی ما وارد شده است، استفاده می شود که موضوع مباحله اختصاص به پیامبر نداشته و هر فرد مسلمانی در مسائل مذهبی می تواند با مخالفان خود به مباحله برخیزد. طرز مباحله و دعای آن، در کتاب های حدیث وارد شده است. (۱)

در رساله حضرت استاد علامه طباطبائی آمده است: مباحله یکی از معجزه های باقی اسلام است و هر فرد با ایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالف خود به مباحله پردازد و از خداوند جهان درخواست کند که طرف مخالف را کیفر بدهد و محکوم سازد. (۲)

سال و ماه و روز «مباحله»

حادثه مباحله، در تاریخ اسلام رویداد معروف و متواتری است که به مناسبت هایی

۱- . برای اطلاع بیشتر (ر. ک: نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲).

۲- . در برخی از روایات اسلامی نیز به این موضوع تصریح شده است. (ر. ک: کافی، ج ۲، ص ۵۱۳-۵۱۴).

در کتاب های: تفسیر، تاریخ و حدیث به طور مشروح وارد شده و خلاصه آن چنین است:

پیامبر گرامی به موازات مکاتبه با سران جهان، نامه ای به اسقف نجران (ابو حارثه) نوشت و در آن نامه ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. وقتی نامه به دست (ابو حارثه) رسید، با گروهی مذاکره کرد. سرانجام، شورا نظر داد که هیئتی به عنوان هیئت نمایندگی نجران به مدینه بروند تا از نزدیک با پیامبر تماس بگیرند.

هیئت نمایندگی وارد مدینه شدند و پس از بحث ها و مذاکره های فراوان، پیامبر به فرمان الهی به آنان پیشنهاد مباهله داد. به این صورت که همگی در صحرا به دعا و نیایش پردازند و هر کدام جبهه مخالف را به باد نفرین بگیرد و نابودی مخالف را بخواهد، آنان پیشنهاد پیامبر را پذیرفتند، ولی روز مباهله سران (نجران) با مشاهده وضع معنوی پیامبر - که فقط چهار نفر از عزیزترین افراد نزد خود را به میدان مباهله آورده بود - از انجام مباهله صرف نظر کرده و قرار شد که مسیحیان نجران با پرداخت جزیه مختصری زیر پرچم اسلام بر آیین خود بمانند.

این خلاصه حادثه نجران است که هیچ مفسر و مورّخی نمی تواند اصل آن را به گونه ای که نگارش یافت انکار کند.

سال مباهله از نظر مشهور

در این مورد، صاحب کتاب مکاتیب الرسول می گوید: اختلافی در میان مورخان نیست صلح نامه ای که پیامبر برای مردم نجران نوشته است، در سال دهم بوده و طبعاً سال مباهله نیز همان سال خواهد بود، زیرا صلح نامه پس از امتناع هیئت نمایندگی نجران از مباهله، نگارش یافته است.

صورت صلح نامه پیامبر نیز، در کتاب های متعددی وارد شده است. (۱)

ماه و روز مباحله

مشهور میان دانشمندان، این است که ۲۵ ماه مباحله ذی الحجه، روز مباحله است و مرحوم شیخ طوسی ۲۴ آن ماه را روز مباحله دانسته و دعایی را در این زمینه نقل می نماید. (۱)

مرحوم سید بن طاووس، درباره روز مباحله سه قول نقل می کند و یادآور می شود که صحیح ترین روایات این است که روز مباحله روز ۲۴ ذی الحجه است و برخی گفته اند روز ۲۱ و بعضی دیگر ۲۷ این ماه دانسته اند. (۲)

وی در آخر کتابش، (۳) سرگذشت مباحله را به طور گسترده ای که در هیچ کتابی به آن وسعت وارد نشده است، نقل می کند و یادآور می شود که وی محتویات این باب را از دو کتاب گرفته است:

۱. کتاب مباحله، نگارش ابو الفضل محمد بن عبد المطلب شیبانی. (۴)

۲. کتاب عمل ذی الحجه، نگارش حسن بن اسماعیل بن اشناس. (۵)

تا اینجا روشن شد که روز مباحله از نظر مشهور، روزهای: ۲۱ یا ۲۴ و یا ۲۵ و

۱- . مصباح المتهجد، ص ۷۰۴.

۲- . اقبال الاعمال، ص ۷۴۳.

۳- . همان.

۴- . مرحوم سید، نسب او را به صورت درست نقل نکرده است. نسب او به طوری که نجاشی نقل کرده، چنین است: محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن بهلول بن مطلب. بنابراین جد او مطلب است نه عبد المطلب و مطلب جد پنجم او به شمار می رود. در اینجا یادآور می شویم که محمد بن عبد الله، از نظر نجاشی دارای دو دوره زندگی بوده است: در یک دوره از عمر، قابل اعتماد و در دوره دیگر قابل اعتماد نمی باشد. و لذا می گوید من از نقل حدیث، از او خودداری کردم مگر آنجا که افراد موثق از او در دوران استقامت وی نقل حدیث کنند (فهرست نجاشی، ص ۲۸۱-۲۸۲) شیخ در رجال خود ص ۵۱۱ می گوید: وی کثیر الروایه است ولی گروهی او را تضعیف کرده اند.

۵- . نام وی در اسناد صحیفه سجادیه وارد شده است و از مشایخ شیخ الطائفه، متوفای ۴۶۰ می باشد. او احادیث کتاب مباحله را، از محمد بن عبد الله شیبانی نقل می کند (ر. ک: الذریعه، ج ۱۵، ص ۳۴۴).

یا ۲۷ ماه ذی الحجه است.

به نظر نگارنده، این نظریات درباره سال و روز مباحله، با دیگر منقولات تاریخی - که تا حدی مورد اطمینان و قسمتی از آن ها قطعی است - به دلایل زیر تطبیق نمی کند:

۱. در ذیل صلح نامه ای که پیامبر به اسقف نجران نوشته است، چنین آمده است:

و إن أیتهم فالجزیه؛ اگر از گرایش به آیین توحید سرباز زنید، باید جزیه پردازید.

لفظ (جزیه) در قرآن، در سوره (توبه) وارد شده و ظاهر این است که پیامبر به پیروی از آن، این جمله را در نامه خود وارد کرده است و سوره توبه، کمی قبل از جنگ تبوک فرود آمده است و جنگ تبوک پس از ماه رجب از سال نهم رخ داده است.

بنابراین بعید است که رسول گرامی نامه ای به مردم نجران بنویسد و آنان پاسخ آن را یک سال و نیم دیگر با اعزام هیئتی بدهند. این واقعه تاریخی حاکی از آن است که این جریان در سال دهم از هجرت انجام گرفته است.

۲. سیره نویسان به اتفاق می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را برای داوری و آموزش احکام به سرزمین یمن اعزام کرد و علی علیه السلام مدتی در آنجا برای انجام وظایف اقامت گزید. وقتی آگاه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ادای مناسک حج رهسپار مکه شده است، او نیز در رأس گروهی عازم مکه شد و به حضور پیامبر رسید و هزار دست پارچه ای که از مردم (نجران) به عنوان جزیه دریافت کرده بود، تحویل پیامبر داد. (۱)

این بخش تاریخی می رساند که جریان مباحله و نگارش صلح نامه، به طور قطع مربوط به سال دهم هجرت نبوده است.

زیرا مردم نجران در آن صلح نامه تعهد کرده بودند که در هر سال، دو هزار دست لباس (البته به صورت پارچه و اندوخته) در اختیار رسول گرامی بگذارند و یک هزار از آن را در ماه رجب و بقیه را در ماه صفر پردازند. (۲)

بدیهی است اگر صلح نامه در ماه ذی الحجه نگارش یافته، به ناچار باید گفت که

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰۲-۶۰۳ و شیخ مفید، الارشاد، ص ۸۹.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۵۸ و مفید، همان، ص ۸۷.

مقصود از آن، سال های قبل از دهم بوده است.

زیرا چگونه می توان گفت که هم نگارش صلح نامه در سال دهم بوده، و هم علی علیه السلام در همان سال آن را اجرا کرده است.

اگر قول مشهور را درباره ماه و روز نگارش صلح نامه بپذیریم، در این صورت امکان عقد صلح نامه در سال دهم وجود خواهد داشت، ولی باید تاریخ نگارش آن را به پیش از ماه رجب بازگردانیم، زیرا فرض این است که علی علیه السلام نخستین بخش از جزیه را در ماه رجب سال دهم دریافت کرده است.

خلاصه، با توجه به این بخش تاریخی (علی بخشی از جزیه را در ماه رجب از اهل نجران دریافت کرده و در ماه ذی الحجه در مکه به رسول گرامی تحویل داده است)، باید یکی از دو نظر یاد شده در ذیل را برگزید:

الف) اگر ماه و روز نگارش صلح نامه را در ماه ذی الحجه مسلم بگیریم، باید بگوییم مقصود از آن ماه های قبل از سال دهم بوده است.

ب) اگر در ماه و روز نگارش صلح نامه، مانند سال آن مردد باشیم؛ در آن صورت می توان گفت روز مباهله و همچنین تاریخ نگارش صلح نامه، مربوط به ماه های قبل از رجب سال دهم بوده است.

ماه و روز مباهله

تا اینجا روشن شد که سال مباهله نمی تواند، تحقیقا سال دهم هجری باشد؛ مگر در یک صورت که در ماه و روز نگارش صلح نامه تغییر نظر دهیم.

اکنون وقت آن رسیده است که ماه و روز مباهله را، با توجه به دیگر رویدادهای تاریخی تعیین کنیم. همان طور که یادآور شدیم مشهور میان علما، درباره ماه و روز مباهله، همان ماه ذی الحجه و روزهای ۲۴ و یا ۲۵ و به قولی ۲۱ و ۲۷ همان ماه است.

اکنون بینیم این نظر با دیگر حوادث قطعی تاریخ تطبیق می کند یا نه. بررسی یاد شده در زیر، ثابت می کند که هرگز جریان مباهله و روز آن نمی تواند در ماه

ذی الحِجَّه از سال دهم انجام بگیرد، زیرا پیامبر در سال دهم هجرت، برای تعلیم مناسک حج رهسپار مکه گردید و روز هجدهم همان ماه در سرزمین غدیر - که در دو میلی (۱) جحفه (۲) قرار دارد - علی را برای امامت و خلافت پس از خود نصب کرد.

ماجرای غدیر، حادثه ای نبود که پیامدهای آن در یک روز پایان پذیرد و پیامبر فوری به سفر خود ادامه دهد، زیرا به گواهی تاریخ، پس از جریان نصب علی علیه السلام بر خلافت، پیامبر به علی علیه السلام دستور داد که در خیمه ای بنشیند و حاضران در غدیر، به صورت سه نفر، سه نفر بر او وارد شوند تهنیت و تبریک بگویند و این کار تا شب نوزدهم ماه ذی الحِجَّه ادامه داشت و در پایان مراسم، (امّهات المؤمنین) به علی علیه السلام تبریک گفتند. (۳)

از این رو، نمی توان گفت که پیامبر روز نوزدهم، سرزمین غدیر را ترک گفت. به ویژه که سرزمین یاد شده، نقطه جدایی کاروان های مدنی، مصری و عراقی بود و طبعاً گروه هایی که عازم سرزمین های مذکور بودند، باید با پیامبر تودیع کنند و خود این جریان بی شک موجب اقامت بیشتر پیامبر در سرزمین غدیر می گردید.

فرض کنید پیامبر خدا روز نوزدهم، راه مدینه را در پیش گرفته است. آیا با محاسباتی که از تاریخ در مقدار پیمودن این مسافت در دست داریم، می توان گفت که

۱- . یک میل (به کسر میم) عبارت است از: سه هزار ذراع، و یک فرسخ عبارت است از نه هزار ذراع و به قولی یک میل عبارت است از: چهار هزار ذراع و یک فرسخ عبارت است از: دوازده هزار ذراع در هر حال یک میل یک سوم فرسخ و سه میل یک فرسخ است (قاموس، ماده میل).

۲- . جحفه (بر وزن طعمه) در سه منزلی مکه و هفت منزلی مدینه قرار دارد و فاصله آن با دریا تقریباً شش میل است و این نقطه در نزدیکی رابغ (بر وزن زابل) که هم اکنون بر سر راه مکه به مدینه است، قرار دارد. (ر. ک: تحریر نووی و تهذیب). یاقوت، در مراصد الاطلاع، ص ۱۰۹ می نویسد: جحفه در چهار منزلی مکه، میقات اهل مصر و شام است. فاصله آن تا دریا شش میل و با غدیر خم دو میل است. ولی اکنون در دویست و بیست کیلومتری مکه قرار دارد. مسعودی نیز، در کتاب التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۱-۲۲۲، می نویسد: (غدیر خم) در ناحیه نزدیک آبگاهی است که به نام (خزار) معروف است.

۳- . مشروح رویداد تهنیت و تبریک را در کتاب الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۵۷ مطالعه بفرمایید.

پیامبر روز ۲۴ و یا ۲۵ به مدینه رسیده و مقدمات مباحله را انجام داده، آن گاه صلح نامه را نگاشته است؟ به طور مسلم نه، زیرا همان طور که یادآور شدیم، فاصله مکه تا جحفه، ۳/۱ فاصله مکه تا مدینه است.

اکنون باید دید کاروان های آن زمان، مجموع مسیر مکه تا مدینه را در چند روز طی می کردند. در اینجا سند روشنی جز سیر خود پیامبر در اختیار ما نیست. پیامبر گرامی، این فاصله را در مهاجرت خود به مدینه، در مدت نه روز طی کرد. (۱)

همچنین رسول گرامی در سال هشتم هجرت، این مسافت را در مدت یازده روز پیمود. (۲)

علت اختلاف این است که پیامبر در سفر نخستین، این مسافت را همراه دو نفر پیمود؛ در حالی که در سفر دوم یک سپاه ده هزار نفری را رهبری کرد و طبعاً حرکت این سفر به کندی انجام می گیرد.

اگر پیامبر در روز نوزدهم، سرزمین غدیر را ترک کرده باشد، هرگاه مقیاس را نه روز بگیریم آن حضرت باید مسافت جحفه تا مدینه را- به حکم اینکه دو سوم راه است- در مدت شش روز طی کند و روز ۲۴ ذی الحجه وارد سرزمین مدینه شود و اگر مقیاس را دومی بگیریم (یازده روز) باید این مسافت را در ظرف هفت روز و نیم طی کند و قاعدتاً هنگام ظهر روز ۲۶ وارد مدینه شود. آیا با این محاسبه، می توان گفت که سرگذشت مباحله در روز ۲۴ یا ۲۵ و یا ۲۷ رخ داده است؟

بی پایگی این قول در صورتی ظاهر می شود که بدانیم هیئت نمایندگی نجران، پس از یک رشته جریان ها و بحث ها تن به مباحله داده و سرانجام از مباحله استنکاف کردند و قرارداد صلح را تحت شرایطی امضا نمودند، زیرا هیئت نمایندگی با

۱- . پیامبر شب چهارم ربیع مکه را به عزم مدینه ترک گفت و در روز دوازدهم همان ماه، نزدیک ظهر وارد محله قبا شد. قرائن نشان می دهد که حضرت این مسافت را به خاطر تعقیب قریش، به سرعت طی کرده است. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۹، و الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۵).

۲- . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹.

لباس های فاخر، در حالی که انگشترهای طلا بر دست و صلیب ها بر گردن داشتند، وارد مدینه شدند و یک سره به مسجد پیامبر رفتند. اما پیامبر با چهره گرفته با آنان روبه رو شد.

این مجلس به پایان رسید و هیئت نمایندگی متفرق شدند. آن گاه هیئت با علی علیه السلام تماس گرفتند و علت گرفتگی پیامبر را از وی جویا شدند. علی علیه السلام فرمود: شما باید با لباس های ساده (نه ابریشمی) بدون زر و زیور، به حضور پیامبر بار یابید. در آن صورت پیامبر از شما با چهره باز استقبال خواهد کرد.

بار دوم که هیئت نمایندگی با وضع ساده به حضور پیامبر رسیدند، حضرت با گشاده رویی از آنان استقبال کرد. سپس از حضرتش درخواست کردند که در مسجد او نماز بگذارند. پیامبر با ادای نماز آن ها در مسجد موافقت کرد. آن گاه بحث و بررسی میان طرفین آغاز گردید و پس از بحث های گسترده ای - که همگی را مفسران و در میان آن ها ابن هشام در سیره خود آورده است (۱) تصمیم گرفتند که جملگی تن به مباحله دهند. روز مباحله تعیین شد، آن گاه وضع ساده پیامبر در همان روز که فقط علی و دخت پاکش فاطمه و دو فرزندان وی حسن و حسین را به میدان مباحله آورده بود، آنان را از ادامه مراسم مباحله منصرف ساخت و تن به پرداخت جزیه دادند.

آیا این رویدادهای پی درپی - که مؤلف منتخب التواریخ (۲) می گوید که چهار مجلس طول کشیده است - می تواند در یک روز انجام بگیرد؟ به طور مسلم نه.

این محاسبات می رساند که مراسم مباحله و نگارش صلح نامه، هرگز در روزهای ۲۱، ۲۴، ۲۵ و یا ۲۷ ماه ذی الحجه از سال دهم رخ نداده است.

گذشته از این، نجران یک شهر مرزی میان حجاز و یمن است و رفت و آمد کاروان ها، خواه و ناخواه، اخبار مدینه را به آن طرف منتقل می کرد که طبیعی است حرکت پیامبر برای ادای مناسک حج به گوشی اهالی نجران می رسید. در این صورت،

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۷۵ و مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲- منتخب التواریخ، ص ۴۰.

مادامی که از بازگشت پیامبر به مدینه و استقرار وی در آنجا اطلاعات قطعی به دست نیاموردند، بسیار بعید است که هیئت نمایندگی نجران به عزم دیدار پیامبر حرکت نمایند.

آیا مراسم مباحله در ذی الحجه سال نهم بوده است؟

در اینجا ممکن است گفته شود که ماه و روز مباحله، در همان ذی الحجه سال نهم بوده است. اتفاقا برخی از تاریخ نویسان نیز، برای اولین بار چنین نظری را داده اند (۱) ولی محاسبات تاریخی نیز، این نظر را بی اساس نشان می دهد، زیرا امیر مؤمنان که خود از شاهدان حتمی مباحله و نویسنده صلح نامه است، در ذی الحجه سال نهم، از طرف پیامبر مأموریت پیدا کرد که آیاتی چند از آغاز سوره (برائت) را در سرزمین منی، برای مشرکان بخواند. در حقیقت سال نهم هجرت، دومین سالی بود که سرپرستی حجاج و رهبری آنان به دست مسلمانان افتاده بود و امیر مؤمنان هم به عنوان امین الحاج برگزیده شده بود.

بدیهی است که مراسم حج، روز دوازدهم ذی الحجه به پایان رسید و شخصیتی مانند علی علیه السلام، که سرپرستی حجاج را بر عهده داشت، با وجود بستگان فراوان عاداتا نمی تواند سرزمین مکه را روز سیزدهم ترک کند و راه مدینه را پیش گیرد، زیرا گذشته بر جهات یاد شده، حرکت حجاج در آن زمان حرکت انفرادی نبود که هر فردی بتواند با یک مرکبی بیابان های بی آب و علف را پشت سر بگذارد، بلکه بایستی به طور جمعی و همراه گروهی مکه را به عزم مدینه ترک گوید. از این رو، امیر مؤمنان هر چه

۱- صاحب منتخب التواریخ، در صفحه ۴۰ می نویسد: این رویداد را مفسران در تفسیر سوره توبه نقل کرده اند و در کتاب الغدير، ج ۶، ص ۳۱۸-۳۲۱، از هفتاد و دو تن از شخصیت های اهل سنت نقل شده است. گویا در آخر این سال (نهم)، قصه مباحله حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نصاری نجران واقع شد. چون وارد شده که این امر در ماه ذی الحجه، بعد از فتح مکه معظمه واقع شد و لا بد در ذی الحجه حجه الوداع، که سال دهم است نبوده، که حکایت غدیر واقع شده؛ پس در ذی الحجه سال قبل بوده است و این جریان چهار مجلس به طول انجامیده است (با تلخیص).

هم با سرعت، مسافت یاد شده را طی کند، در نهایت نمی تواند زودتر از روز ۲۴ خود را به مکه برساند. در این صورت چگونه می تواند راهنمای هیئت نمایندگی نجران شود و علت سردی استقبال پیامبر را برای آنان تشریح کند و شاهد جریان مباحله گردد؟

این شواهد تاریخی، گواهی می دهند که نظریه مشهور درباره سال و ماه و روز مباحله، چندان معتبر نیست و باید برای تعیین وقت این حادثه که از مسلمات قرآن و تفسیر و حدیث است، تحقق بیشتری انجام گیرد.

در اینجا پرسش این است که: چگونه مشهور از علما چنین نظریه ای را درباره ماه و روز مباحله برگزیدند؟

در پاسخ باید گفت: مرحوم شیخ طوسی، به حکم حدیثی که به صورت مسند نقل کرده، این نظریه را برگزیده است، ولی در سند این روایت افرادی قرار دارند که هرگز علمای رجال آن ها را توثیق نکرده اند، مانند:

۱. محمد بن احمد بن مخزوم: استاد حدیث (تلعکبری) است، ولی توثیق نشده است. (۱)

۲. حسن بن علی العدوی: علامه او را تضعیف کرده است. (۲)

۳. محمد بن صدقه العنبری: شیخ طوسی او را غالی خوانده است. (۳)

مرحوم سید بن طاوس، در کتاب اقبال الاعمال، مطالبی مربوط به مباحله را از کتاب ابی المفضل گرفته است و یادآور شدیم که این مرد، دو دوره زندگی داشت که:

یک دوره از آن قابل اعتماد و دوره دیگر آن معتمد نبوده است و هرگز روشن نیست که (ابی المفضل) مطالب مربوط به مباحله را در کدامین دوره از زندگی خود نگاشته و علما از آن اخذ کرده اند.

۱- هر چند مامقانی در تنقیح المقال، می خواهد او را به خاطر استاد حدیث بودن ثقه بشمارد.

۲- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳- رجال طوسی، ص ۳۹.

همچنین سید به حدیثی که به صورت (مرفوع) نقل شده- یعنی سند کامل ندارد- اعتماد کرده و روز مباحله را ۲۴ ذی الحجه قرار داده است؛ (۱) در حالی که چنین روایتی در اثبات مدعا ناتوان است.

پس از قطعنامه منی

اشاره

قطعنامه تند و حادی که امیر مؤمنان علیه السلام، در موسم حج سال نهم هجرت، در سرزمین (منی) از طرف پیامبر اسلام خواند، رسماً اعلام کرد که خدا و پیامبر او از بت پرستان بیزارند و آنان باید در ظرف چهار ماه، وضع خود را یک سره سازند: یا اسلام بیاورند و از بت پرستی دست بکشند و یا آماده نبرد همه جانبه گردند، اثر عمیق و سریعی بخشید، زیرا قبایلی که در نقاط مختلف عربستان بر اثر عناد و لجاج، در برابر منطق قرآن و آیین توحید سر فرود نمی آوردند و اصرار داشتند که به عادات زشت و ناروای خود و گرایش به اوهام و خرافات و پرستش سنگ و گل ادامه دهند، به دست و پا افتاده، نمایندگانی از طرف خود روانه مرکز اسلام (مدینه) کردند. هر کدام از این هیئت ها با پیامبر بحث و سخنی داشت. ابن سعد در الطبقات (۲) خصوصیات ۷۲ تن از آن ها را نقل و ضبط کرده است. هجوم این (وفود) و هیئت ها آن هم پس از خواندن قطعنامه، حاکی است که در آغاز سال دهم هجرت، برای مشرکان عرب دژ قابل اطمینانی باقی نمانده بود و گرنه به آنجا پناه برده و به کمک یکدیگر صف آرای می کردند.

هنوز چهار ماه نشده بود که تمام ملت حجاز، زیر پرچم توحید درآمدند و در هیچ نقطه از حجاز به صورت ظاهر بتکده ای و بت پرستی باقی نماند. حتی گروهی از مردم (یمن)، (بحرین) و (یمامه) نیز متوجه اسلام گردیدند.

۱- . اقبال الاعمال، ص ۷۴۳.

۲- . الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۹۱.

سوء قصد به جان پیامبر

در میان قبایل عرب، سران قبیله (بنی عامر) به شرارت و سرکشی معروف بودند.

سه نفر از سران آن ها به نام های (عامر)، (اربید) و (جبار) تصمیم گرفتند که در رأس هیئتی از (بنی عامر) وارد مدینه شوند و در جلسه ای که با پیامبر مذاکره می کنند، وی را از طریق حيله به قتل برسانند. نقشه این بود که (عامر) با پیامبر به گفت و گو پردازد و موقعی که او با پیامبر مشغول سخن گفتن است؛ (اربید) با شمشیر خود پیامبر را از پای درآورد.

افراد دیگر (هیئت نمایندگی) از نقشه این سه نفر، اطلاعی نداشتند و همه آن ها وفاداری خود را به اسلام و شخص پیامبر ابراز کردند. ولی (عامر) از هر نوع تظاهر به اسلام در محضر پیامبر امتناع ورزیده و مرتب به پیامبر می گفت: من باید با تو در جای خلوتی سخن بگویم. این جمله را می گفت و به (اربید) نگاه می کرد، ولی هرچه در چهره او دقت می کرد، او را ساکت و آرام می یافت. پیامبر در پاسخ او می گفت تا اسلام نیاوری چنین امری میسر نیست. بالأخره (عامر) از جانب (اربید) در اجرای تصمیمی که گرفته بودند، مأیوس گردید. گویا (اربید) هر موقع تصمیم می گرفت که دست به شمشیر ببرد و حمله کند، رعب و عظمت پیامبر او را از اجرای نیت خود باز می داشت. در پایان جلسه، (عامر) از جای خود برخاست و به دشمنی پیامبر تظاهر کرد و گفت: من مدینه را با اسب و سرباز بر ضد تو پر می کنم. پیامبر با حلم و بردباری خاصی که داشت، به سخن او پاسخ نگفت و از خدا خواست که او را از شر هر دو نفر مصون دارد. چیزی نگذشت که دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مستجاب شد. او در نیمه راه به بیماری طاعون مبتلا گردید و به وضع بدی در خانه زنی از (بنی سلول) درگذشت. (اربید) نیز در بیابان، دچار صاعقه شد و سوخت. این دو پیش آمد ناگوار برای دشمنان پیامبر، پیوند ایمان را در دل مردم (بنی عامر) استوارتر ساخت. (۱)

امیر مؤمنان در یمن

اقبال و توجه مردم (حجاز) به اسلام و اطمینانی که پیامبر از جانب قبایل عرب پیدا کرد، به او فرصت داد که شعاع قدرت اسلام را به داخل کشورهای همسایه (حجاز) گسترش دهد. پیامبر، برای نخستین بار یکی از یاران دانشمند خود، معاذ بن جبل را رهسپار (یمن) ساخت، تا ندای (توحید) و اصول آیین اسلام را برای مردم یمن تشریح کند. وی، در ضمن سفارش های مفصل خود به (معاذ) چنین توصیه فرمود:

از سخت گیری پرهیز و مردم را به نویدهای الهی که از آن افراد با ایمان است بشارت ده.

در یمن با گروه اهل کتاب روبه رو می شوی و آنان از تو می پرسند که کلید بهشت چیست؟ در پاسخ آنان بگو: اعتراف به یگانگی و بی همتایی خداوند.

گویا (معاذ) با احاطه ای که به کتاب و سنت داشت؛ با این حال، به سؤالی که از وی درباره حقوق شوهر بر همسر شده بود، جواب کافی نداده بود. (۱) از این رو، پیامبر تصمیم گرفت، شاگرد ممتاز مکتب خود، امیر مؤمنان را روانه یمن سازد تا در پرتو تبلیغات پی گیر و بیانات مستدل، نیروی بازو، شجاعت و شهامت بی نظیرش، نفوذ اسلام گسترش یابد.

گذشته از این، (خالد بن ولید) چندی پیش از علی، از طرف پیامبر به یمن اعزام شده بود (۲) تا مشکلات نفوذ اسلام را در یمن برطرف سازد، ولی در این مدت کاری انجام نداده بود. به همین دلایل پیامبر علی را طلبید و گفت: علی! من تو را به سوی (یمن) اعزام می دارم تا آنان را به اسلام دعوت کنی و احکام خدا و حلال و حرام او را بیان کنی و هنگام بازگشت به مدینه، زکات اموال مردم (نجران) و مالیاتی را که بنا است اهالی آنجا پردازند، بگیری و به بیت المال برسانی.

علی در محضر پیامبر با کمال تواضع گفت:

۱- همان، ص ۵۹۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۶۳.

من فرد جوانی هستم که در طول عمر داوری نکرده و روی کرسی قضاوت ننشسته‌ام. پیامبر دست بر سینه او نهاد و درباره وی دعا کرد و گفت: بار الها! قلب علی را هدایت فرما و زبان او را از لغزش مصون بدار. سپس فرمود: علی! با کسی از در جنگ وارد مشو و بکوش در پرتو نیروی منطق و حسن سلوک، مردم را به راه راست هدایت نمایی. به خدا سوگند! اگر خدا، کسی را از طریق تو به راه راست راهنمایی کند از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر و نیکوتر است.

در پایان، چهار سفارش مهم به علی فرمود و گفت:

۱. دعا و نیایش را پیشه خود ساز، زیرا دعا غالباً با اجابت همراه است. ۲. در تمام حالات سپاسگزار و شاکر باش، زیرا شکر موجب فزونی نعمت است. ۳. اگر با کسی و یا گروهی پیمان بستی، آن را محترم بشمار. ۴. از مکر و نیرنگ و فریب دادن مردم بپرهیز، زیرا حيله بدکاران، به خود آنان بازمی گردد.

علی علیه السلام در مدت اقامت خود در یمن، داوری و قضاوت های حیرت انگیزی نمود که بسیاری از آن ها در کتاب های تاریخ و حدیث ضبط گردیده است.

پیامبر به این مقدار از راهنمایی اکتفا نفرمود و مکتوبی به اهل یمن - که مضمون آن، دعوت ملت یمن به آیین توحید بود - نوشت و به علی داد و دستور فرمود: که علی آن را برای ملت یمن بخواند.

(براء بن عازب) از کسانی بود که در یمن ملازم علی بود. وی نقل می کند که وقتی علی به نخستین نقطه مرزی یمن رسید، صفوف سربازان اسلام را که در آنجا قبلاً به فرماندهی (خالد بن ولید) استقرار داشتند، منظم نمود و نماز صبح را با جماعت خواند. سپس تمام افراد قبیله (حمدان) را که از بزرگ ترین قبایل یمن بودند، برای شنیدن نامه پیامبر دعوت کرد. وی پیش از خواندن پیامبر رسول خدا، خدا را حمد و ثنا گفت؛ سپس پیام پیامبر را برای آنان خواند. شکوه مجلس، شیرینی بیان و عظمت گفتار پیامبر آنچنان قبیله (حمدان) را تحت تأثیر قرار داد که همگی در ظرف یک روز اسلام آوردند. امیر مؤمنان جریان را با نامه ای به اطلاع پیامبر رسانید. پیامبر پس

از اطلاع، آنچنان خوش حال گشت که با سرور و شادی تمام سر به سجده نهاد و شکر خدا را به جای آورد و بعدا سر بلند کرد و فرمود: (درود بر ملت حمدان). اسلام این گروه سبب شد که ملت یمن به تدریج به اسلام بگروند. (۱)

حجه الوداع

اشاره

در میان عبادت های دسته جمعی اسلام، مراسم حج بزرگ ترین و باشکوه ترین عبادتی است که مسلمانان به جای می آورند، زیرا این مراسم آن هم سالی یک بار، برای ملت مسلمان بزرگ ترین مظهر وحدت و یگانگی، نشانه کامل وارستگی از مال و مقام، نمونه بارز مساوات و برابری تمام انسان ها و وسیله تحکیم روابط در بین مسلمانان و ... است. حال اگر ما مسلمانان از این خوان گسترده کمتر استفاده می کنیم و این کنگره سالانه اسلامی را (حقا که می تواند پاسخ گوی بسیاری از مشکلات اجتماعی ما و مبدأ تحولاتی عمیق در زندگانی ما باشد) بدون بهره برداری کامل برگزار می کنیم، نشانه قصور قانون نیست؛ بلکه گواه بر قصور و یا تقصیر رهبران اسلامی است که در صدد استفاده از این مراسم برنمی آیند.

از روزی که (خلیل الرحمن) از تجدید بنای کعبه فراغت یافت و خداپرستان را به زیارت این خانه دعوت نمود، پیوسته این نقطه کعبه قلوب و مطاف ملت های خداشناس بوده است. همه ساله گروهی از اکناف جهان و نقاط مختلف عربستان، به زیارت این خانه شتافته و مراسمی را که از حضرت ابراهیم علیه السلام آموخته بودند، انجام می دادند.

اما گذشت زمان، انقطاع ملت حجاز از رهبری پیامبران، خودخواهی قریش، حکومت بت بر افکار جهان عرب، موجب شده بود که مراسم حج از نظر زمان و مکان، دستخوش تحریف و تغییر گردد و قیافه واقعی خود را از دست بدهد.

۱- . الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۰۵ و بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۶۰-۳۶۳.

روی این جهات، پیامبر خدا در سال دهم هجرت، از طرف خدا مأموریت یافت که در آن سال شخصا در مراسم حج شرکت جوید و عملاً مردم را به تکالیف خود آشنا سازد و هرگونه شاخه های کج و معوجی را که روی علل یاد شده، بر پیکر این عبادت روییده بود، برد و حدود (عرفات) و (منی) و موقع کوچ از آن ها را به مردم تعلیم کند.

این سفر، بیش از آن که جنبه سیاسی و اجتماعی داشته باشد، جنبه تعلیمی داشت.

پیامبر در یازدهمین ماه اسلامی (ذو القعدة) دستور داد که در شهر مدینه و میان قبایل اعلان کنند که پیامبر امسال، عازم زیارت خانه خدا است. این اطلاعیه، شوق و علاقه فراوانی را در دل گروه عظیمی از مسلمانان برانگیخت و به دنبال آن، هزاران نفر در اطراف مدینه خیمه زدند و همگی در انتظار حرکت پیامبر بودند. (۱)

پیامبر در ۲۶ ذو القعدة، (ابو دجانة) را جانشین خود در مدینه قرار داد و در حالی که بیش از شصت قربانی همراه داشت، به سوی مکه حرکت کرد. وقتی به (ذی الحلیفه) (۲) رسید، با پوشیدن دو پارچه ساده از مسجد (شجره) احرام بست و هنگام بستن احرام، دعای (۳) معروف آن را که (لَبَّيْكَ) و پاسخ به ندای ابراهیم است، قرائت نمود. و نیز هر موقع سواری را می دید و یا در بلندی و سرازیری قرار می گرفت، (لَبَّيْكَ) می گفت.

وقتی به نزدیک مکه رسید، (لَبَّيْكَ) را قطع کرد، روز چهارم ماه وارد مکه شد و یک سره راه مسجد را پیش گرفت و از باب (بنی شیبه) وارد مسجد الحرام شد؛ در حالی که خدا را حمد و ثنا می گفت و به ابراهیم درود می فرستاد.

وقتی - هنگام طواف - برابر (حجر الأسود) قرار گرفت، نخست آن را (استلام) (۴)

۱- . سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲- . محلی که مسجد شجره نیز آنجا قرار دارد.

۳- . لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.

۴- . منظور از (استلام) این است که پیش از طواف دست های خود را به آن بمالند. و نکته آن این است که این سنگ هنگام ساختن کعبه، زیر پای ابراهیم قرار داشت، و به وسیله آن دیوارهای کعبه را بالا برده است. و دست گذاردن بر آن یک نوع بستن پیمان با ابراهیم است و اینکه ابراهیم وار تا پای جان در راه آیین توحید کوشا باشیم.

کرد و هفت بار اطراف کعبه دور زد. سپس برای ادای نماز طواف، پشت مقام ابراهیم قرار گرفت و دو رکعت نماز خواند. وقتی از نماز فارغ شد، شروع به سعی میان صفا و مروه (۱) کرد. سپس رو به زائران کرد و گفت:

کسانی که همراه خود قربانی نیاورده اند، از احرام خارج شوند و تمام محرمات احرام برای آنان با (تقصیر) (کوتاه کردن مو و یا گرفتن ناخن) حلال می شود. اما من و افرادی که همراه خود قربانی آورده اند، باید به حالت احرام باقی بمانند، تا لحظه ای که قربانی خود را سر ببرند.

این کار بر گروهی سخت و گران آمد. عذر آنان این بود که هرگز برای ما گوارا نیست که پیامبر در احرام باشد و ما از احرام خارج شویم و چیزهایی که بر او حرام است، برای ما جایز و حلال گردد. گاهی می گفتند: صحیح نیست، ما جزء زائران خانه خدا باشیم، ولی قطره های آب غسل از سر و گردن ما بریزد. (۲)

دیدگان پیامبر به (عمر) افتاد که در حالت احرام باقی بود. به او گفت: آیا قربانی همراه خود آورده ای؟ گفت: نه. فرمود: چرا از احرام خارج نشدی؟ گفت: برای من گوارا نیست که از احرام خارج شوم، ولی شما به همان حالت باقی بمانید. پیامبر فرمود: شما نه حالا، بلکه پیوسته بر این عقیده باقی خواهی ماند.

پیامبر از تردید مردم ناراحت شد و گفت:

لو كنت استقبلت من أمری ما استدبرت لفعلت كما أمرتكم؛ اگر آینده برای من مانند گذشته روشن بود و از دودلی و تردید بی جای شما اطلاع می داشتم، من هم مانند

۱- صفا و مروه، نام دو کوهی است که در نزدیکی مسجد الحرام قرار دارند. و سعی، همان پیمودن فاصله میان دو کوه است، که از صفا آغاز می شود، و در مروه پایان می پذیرد.

۲- این جمله کنایه از نزدیکی با زن و غسل جنابت است. چون یکی از محرمات احرام نزدیکی با زن است، و با (تقصیر) تحریم آن برطرف می شود.

شما بدون اینکه قربانی همراه داشته باشم، به زیارت خانه خدا می آمدم. اما چه کنم، من قربانی همراه خود آورده ام و به فرمان خدا (حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ) باید در حال احرام بمانم تا روز منی قربانی خود را در قربانگاه سر ببرم، ولی هر کس که قربانی همراه نیاورده، باید از احرام خارج شود و آنچه را که انجام داده است (عمره) محسوب کند و بعداً برای حج احرام ببندد. (۱)

علی از یمن باز می گردد

امیر مؤمنان علیه السلام از حرکت پیامبر برای شرکت در مراسم حج، آگاه گردید. وی با سربازان خود در حالی که ۳۴ قربانی همراه داشت، برای شرکت در مراسم حج حرکت کرد و پارچه هایی که از مردم (نجران) به عنوان مالیات اسلامی گرفته بود، همراه خود آورد. علی در نیمه راه، فرماندهی سربازان را به یکی از افسران خود سپرد و به سرعت به جانب مکه حرکت کرد و در نزدیکی آنجا خدمت پیامبر رسید. پیامبر از دیدار علی و موفقیت او خوش حال گردید و از علی پرسید، چگونه نیت کردی؟ او گفت: من موقع احرام، به نیت شما احرام بستم و گفتم: (اللهم إهلالاً کاهلال نبيك؛ بار الها! به همان نیتی که پیامبر تو احرام بسته من نیز احرام می بندم). (۲) سپس پیامبر را از قربانی هایی که همراه خود آورده بود آگاه ساخت. پیامبر فرمود: تکلیف من و شما در این یکی است و ما باید تا لحظه کشتن قربانی ها در حالت احرام باقی بمانیم. سپس دستور داد که علی به طرف سربازان خود باز گردد و آن ها را به مکه برساند.

وقتی علی به جانب سربازان خود بازگشت، دید تمام پارچه هایی که از ملت

۱- . بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۱۹. این سرگذشت ما را به سرسختی گروهی از صحابه در مقابل دستورهای اکید پیامبر، رهبری می کند. در تاریخ اسلام، گواه های زیادی بر این مطلب هست و مرحوم شرف الدین عاملی کتاب ویژه ای، به نام النص و الاجتهاد در این مورد دارند.

۲- . مفید، الارشاد، ص ۹۲. کردار علی و امضای رسول گرامی، حاکی است که نیت اجمالی کافی است و هرگز لازم نیست که نیت کننده بر خصوصیات عمل خود آشنا باشد.

(نجران) طبق قرارداد روز (مباهله) گرفته بود، میان سربازان تقسیم شده و همگی آن ها را به عنوان لباس احرام بر تن کرده اند. علی از این کار که جانشین وی در غیاب او انجام داده بود، سخت ناراحت شد و به او گفت: چرا پارچه ها را پیش از آن که به پیامبر خدا تحویل دهیم در میان سربازان تقسیم کردی؟ وی گفت: آنان اصرار کردند که من پارچه ها را به طور امانت به آن ها بدهم و پس از انجام مراسم حج، از آنان پس بگیرم.

حضرت به وی گفت: تو چنین اختیاری نداشتی. سپس همه پارچه ها را از آنان گرفت و بسته بندی کرد و در مکه تحویل پیامبر داد.

گروهی که همیشه از عدل و دادگری و نظم و انضباط رنج می بردند و پیوسته می خواستند که امور طبق خواست های آنان بگردد، خدمت پیامبر رسیده و از علی درباره پس گرفتن پارچه ها ابراز ناراحتی کردند.

پیامبر از یکی از یاران خود خواست که در میان افراد شاکی برخیزد و پیام زیر را از طرف او به آنان برساند و بگوید: از بدگویی درباره علی علیه السلام دست بردارید. او در اجرای دستور خدا بی پروا است و اهل تملق و مداهنه نیست. (۱)

مراسم حج آغاز می گردد

اعمال عمره به پایان رسید. پیامبر راضی نبود که در فاصله عمره و اعمال حج، در خانه کسی به سر ببرد. از این رو، دستور داد که خیمه او را در بیرون مکه بزنند.

روز هشتم ذی الحجه فرا رسید- زائران خانه خدا، همان روز از مکه به جانب عرفات حرکت می کنند تا در عرفه، از ظهر روز نهم تا غروب آن روز توقف کنند.-

پیامبر- روز هشتم ذی الحجه که روز (ترویج) نیز می گویند- از طریق (منی) عازم عرفات شد و تا طلوع آفتاب روز نهم در (منی) ماند. سپس بر شتر خود سوار شد و راه

۱- . ارفعوا ألسنتکم عن علی؛ فإنه خشن فی ذات الله، غیر مداهن فی دینه. (بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۵).

(عرفات) را پیش گرفت و در محلی به نام (نمره) که خیمه آن حضرت را در آنجا زده بودند، فرود آمد. در آن اجتماع با شکوه، در حالی که روی شتر قرار گرفته بود، سخنان تاریخی خود را ایراد فرمود.

سخنان تاریخی پیامبر در حجه الوداع

... در آن روز، سرزمین عرفه شاهد اجتماعی عظیم و با شکوه بود و ملت حجاز تا به آن روز، چنین اجتماعی را به یاد نداشت. ندای توحید و شعار یگانه پرستی در آن سرزمین طنین انداز بود. محلی که تا چندی پیش، اقامتگاه مشرکان و بت پرستان بود، برای ابد پایگاه رجال توحید و خداپرستان گردید. پیامبر، نماز ظهر و عصر را در سرزمین عرفات با صد هزار تن به جا آورد. سپس خطبه تاریخی خود را در آن روز، در حالی که روی شتر قرار گرفته بود، ایراد فرمود و یکی از یاران او - که صدای بلند و رسایی داشت - سخنان او را تکرار کرده و به گوش افراد دور دست می رسانید.

او در آن روز سخنان خود را چنین آغاز کرد و گفت:

ای مردم! سخنان مرا بشنوید، شاید پس از این، شما را در این نقطه ملاقات نکنم.

ای مردم! خون ها و اموال (۱) شما بر یک دیگر تا روزی که خدا را ملاقات کنید، مانند امروز و این ماه، محترم و هر نوع تجاوز به آن ها حرام است.

پیامبر برای اینکه از رسوخ و تأثیر پیام خود درباره احترام جان و مال مسلمانان مطمئن شود به (ربیعہ بن امیہ) فرمود:

از آنان چند مطلب زیر را پرس و بگو: این ماه چه ماهی است؟ همگی گفتند: ماه حرام است و جنگ و خون ریزی در این ماه ممنوع و قدغن است. پیامبر به ربیعہ گفت، به آنان بگو: خداوند خون ها و مال های شما را بر یک دیگر تا روزی که رخت از این جهان بربندید؛ مانند این ماه، حرام کرده و محترم شمرده است.

۱- و نوامیس و اعراض. (ر. ک: صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۸۴).

باز فرمود از آنان پرس: این سرزمین، چه سرزمینی است؟ همگی گفتند: سرزمین محترم و خون ریزی و تجاوز در آن، شدیداً ممنوع است. فرمود: به آنان برسان که خون و مال شما، بسان این سرزمین محترم و هر نوع تجاوز به آن ها ممنوع است.

حضرت باز فرمود از آنان سؤال کن: امروز چه روزی است؟ گفتند: حج اکبر است.

فرمود: به ایشان ابلاغ کن خون و مال شما بسان امروز محترم است. (۱)

هان ای مردم! بدانید خون هایی که در دوران جاهلیت ریخته شده، همگی باید به دست فراموشی سپرده شود و قابل تعقیب نیست. حتی خون (ابن ربیعہ) (یکی از نزدیکان پیامبر) نیز باید فراموش گردد.

شما به زودی به جانب خدا باز می گردید. در آن جهان به اعمال نیک و بد شما رسیدگی می شود. من به شما ابلاغ می کنم: هر کس امانتی نزد او باشد باید آن را به صاحبش بازگرداند.

هان ای مردم! بدانید ربا در آیین اسلام شدیداً حرام است. کسانی که سرمایه های خود را در راه اخذ ربا به کار انداخته اند، فقط می توانند سرمایه های خود را بازستانند. نه ستم کنند و نه ستم بکشند و ربی که عباس قبل از اسلام از بدهکاران خود می خواست، اکنون ساقط است و حق مطالبه ندارد.

ای مردم! شیطان از اینکه در سرزمین شما پرستش شود نومید گشته، ولی اگر در امور کوچک از او پیروی کنید، از شما راضی و خرسند می گردد. از پیروی شیطان پرهیزید.

تغییر و تبدیل (۲) ماه های حرام ناشی از افراط در کفر است و افراد کافری که با ماه های حرام آشنایی ندارند، بر اثر این تبدیل گمراه می شوند و این تغییر باعث می شود که ماه حرام، یک سال ماه حلال گردد و سال دیگر ماه حرام شود. آنان بدانند که با این عمل، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می کنند.

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰۵.

۲- متولیان کعبه با گرفتن پول از قبایلی که اندیشه جنگ و خونریزی در ماه های حرام را در مغز داشتند، ماه های حرام را تغییر داده؛ به جای آن ها، ماه های دیگری را ماه حرام اعلام می کردند.

باید ترتیب ماه های حلال و حرام در سال، بسان روزی باشد که خداوند در آن روز آسمان و زمین و ماه و خورشید را آفرید. شماره ماه ها نزد خدا دوازده تا است که خداوند چهار ماه از آن را حرام قرار داده است. این چهار ماه عبارتند از: ذی القعدة، ذی الحجه و محرم که پشت سر هم قرار دارند و ماه رجب.

هان ای مردم! زنان شما بر شما حق دارند. شما نیز به گردن آنان حق دارید. حق شما این است که بدون رضایت شما، کسی را به خانه نپذیرند و مرتکب خلافی نشوند. در غیر این صورت، خدا به شما اذن داده که بستر آن ها را ترک کنید و آنان را تأدیب کنید و اگر به راه حق باز گشتند، سایه لطف و محبت خود را بر بستر آن ها بيفکنید و وسایل زندگی آن ها را به طور مرفه فراهم سازید.

من در این سرزمین به شما سفارش می کنم که به زنان نیکی کنید، زیرا آنان امانت های الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده اند.

هان ای مردم! در سخنان من دقت کنید و بیندیشید. من در میان شما دو چیز به یادگار می گذارم که اگر به آن ها چنگ بزنید گمراه نمی شوید: یکی کتاب خدا و دیگری سنت و گفتار من است. (۱)

هان ای مردم! سخنان مرا بشنوید و درباره آن ها فکر کنید. هر مسلمانی با مسلمان دیگر برادر است و همه مسلمانان جهان با یک دیگر برادرند و چیزی از اموال مسلمانان برای مسلمانی حلال نیست، مگر اینکه آن را به طیب خاطر به دست آورده باشد. (۲)

۱- . پیامبر در این خطبه تاریخی، قرآن و سنت را به مردم توصیه نموده و در خطبه غدیر، و روزهای رحلت خود کتاب خدا و عترت خویش را سفارش کرده، و این دو حدیث از آنجا که در دو واقعه وارد شده اند، با یک دیگر منافاتی ندارند، زیرا هیچ مانعی ندارد که پیامبر در یک واقعه، سنت را معادل قرآن قرار داده و به یادگار بگذارد و در مورد دیگر، خاندان و جانشینان خود را توصیه نماید و پیروی از آنان را که در حقیقت پیروی از خود او و سنت نیز هست، تأکید کند. برخی از علمای اهل تسنن مانند شیخ شلتوت، در تفسیر خود تصور کرده که پیامبر فقط در یک واقعه سخن گفته؛ و در پاورقی، لفظ (عترت) را به عنوان نسخه بدل ذکر کرده است. در صورتی که ما نیازی به چنین تصحیحی نداریم، زیرا اصولاً تعارضی میان دو نقل نیست تا از این طریق مطلب را حل کنیم.

۲- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰۵.

هان ای مردم! حاضران به غایبان برسانند، بعد از من پیامبری نیست و پس از شما مسلمانان امتی نیست. (۱)

ای مردم! بدانید من امروز اعلام می کنم که کلیه مراسم و عقاید دوران جاهلی را زیر پای خود نهاده، بطلان آن را به اطلاع شما می رسانم. (۲)

در این موقع پیامبر سخنان خود را قطع کرد و در حالی که با انگشت سبابه (انگشت شهادت) به آسمان اشاره می کرد، گفت: بار الها پیام های تو را رسانیدم. سپس پیامبر با گفتن سه بار (اللهم اشهد) گفتار خود را به پایان رسانید.

پیامبر، تا غروب روز نهم در عرفه توقف کرد. وقتی خورشید در افق مغرب پنهان گشت و هوا کمی تاریک شد بر شتر خود سوار شد و قسمتی از شب را در (مزدلفه) و فاصله طلوع فجر و آفتاب را در مشعر به سر برد. روز دهم، رهسپار (منی) گردید و مراسم (رمی جمره)، قربانی و (تقصیر) را انجام داده، برای انجام مراسم دیگر حج عازم مکه گردید و بدین وسیله مناسک حج را به مردم آموخت. گاهی در لسان حدیث و تاریخ، این سفر تاریخی را (حج وداع) و گاهی (حج بلاغ) و (حج اسلام) می نامند و هر کدام از این نام ها روی مناسبتی است که وجه آن برای افراد بصیر پنهان نیست.

در پایان، این نکته را متذکر می شویم که مشهور میان محدثان این است که پیامبر این خطبه را در روز عرفه ایراد فرموده است، ولی برخی (۳) معتقدند که این خطبه در روز دهم (ذی الحجه) ایراد شده است.

تکمیل دین

خلافت از نظر دانشمندان شیعه، یک منصب الهی است که از جانب خداوند به بافضیلت ترین و شایسته ترین و داناترین امت داده می شود. مرز روشن و حد

۱- . صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۸۴.

۲- . بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۰۵.

۳- . الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۴.

واضحی که میان امام و نبی موجود است، این است که پیامبر پایه گذار شریعت و طرف نزول وحی و دارنده کتاب است. امام، اگر چه واجد هیچ کدام از این شئون نیست، علاوه بر شئون حکومت و زمامداری، مبین و بازگو کننده آن قسمت از آیین است که پیامبر خدا، بر اثر نبودن فرصت و یا نامساعد بودن شرایط، موفق به بیان آن ها نشده و بیان آن را به عهده اوصیای خود نهاده است.

بنابراین، خلیفه از نظر مکتب شیعه، نه تنها حاکم وقت و زمامدار اسلام، مجری قوانین و حافظ حقوق و نگهبان ثغور و مرزهای کشور است، بلکه علاوه بر این مقام، روشن گر نقاط پیچیده مذهب و مکمل آن قسمت از احکام و قوانین است که به عللی، بنیان گذار آیین آن را بیان نکرده است.

اما خلافت از نظر دانشمندان اهل تسنن، یک منصب عرفی و عادی است و هدف از آفریدن این مقام، چیزی جز حفظ کیان ظاهری و شئون مادی مسلمانان نیست و خلیفه وقت از طریق مراجعه به افکار عمومی برای اداره امور سیاسی و قضایی و اقتصادی انتخاب می شود و شئون دیگر و بیان آن قسمت از احکامی که به طور اجمال در زمان حضرت رسول تشریع شده، ولی پیامبر به عللی به بیان آن ها موفق نگردیده است، مربوط به علما و دانشمندان اسلام است که اینگونه مشکلات و گره ها را از طریق اجتهاد حل و فصل کنند.

روی این اختلاف نظر، در حقیقت خلافت دو جناح مختلف در میان مسلمانان پدید آمد و آنان را به دو دسته تقسیم نمود و تا به امروز این اختلاف باقی است.

روی نظر اول، امام در قسمتی از شئون با پیامبر شریک و یکسان است و شرایطی که برای پیامبر لازم است، برای امام نیز لازم است. این شرایط عبارتند از:

۱. پیامبر باید معصوم باشد، یعنی در دوران عمرش، گرد گناه نگردد و در بیان احکام و حقایق آیین و پاسخ به پرسش های مذهبی مردم دچار خطا و اشتباه نشود.

امام نیز باید چنین باشد و دلیل هر دو طرف یکی است.

۲. پیامبر، باید داناترین فرد به شریعت باشد و هیچ نقطه ای از نقاط مذهب برای او

مخفی نباشد. امام نیز از آنجا که مکمل و یا مبین آن قسمت از شریعت است که در زمان پیامبر گفته نشده است، باید داناترین فرد، به احکام و مسائل دین باشد.

۳. نبوت یک مقام انتصابی است نه انتخابی و پیامبر را باید خدا معرفی کند و از طرف او به مقام نبوت منصوب گردد، زیرا تنها او است که معصوم را از غیر معصوم تمیز می دهد و تنها او آن کسی را می شناسد که در پرتو عنایات غیبی او، به مقامی رسیده است که بر تمام جزئیات آیین واقف است.

این شرایط سه گانه، همان طور که در پیامبر معتبر است، در امام و جانشین او نیز معتبر می باشد.

ولی بنا به نظر دوم، هیچ کدام از شرایط نبوت در امام لازم نیست. نه عصمت و نه عدالت، نه علم لازم است و نه احاطه بر شریعت، نه انتصاب شرط است و نه ارتباط با عالم غیب، بلکه کافی است که در سایه هوش خود و مشاوره با مسلمانان، شکوه و کیان اسلام را حفظ کند و با اجرای قوانین جزائی، امنیت منطقه را حفظ نماید و در پرتو دعوت به جهاد، در گسترش خاک اسلام بکوشد. ما اکنون این مسأله را (که آیا مقام امامت، یک مقام تنصیف است یا یک مقام انتخابی و گزینشی؟ و آیا لازم بود که پیامبر شخصا جانشین خود را تعیین کند یا بر عهده امت بگذارد) با یک رشته محاسبات اجتماعی حل می کنیم و شما به روشنی لمس خواهید کرد که شرایط ایجاب می کرد که خود پیامبر، در حال حیات خود، مشکل جانشینی را حل کند و آن را بر انتخاب امت واگذار نکند. در اینجا به توضیح این بخش می پردازیم:

محاسبات اجتماعی در مسئله جانشینی

اشاره

شکی نیست که آیین اسلام، جهانی و آیین خاتم است و تا رسول خدا در قید حیات است، رهبری مردم بر عهده او است و پس از درگذشت وی باید مقام رهبری به شایسته ترین فرد از امت واگذار گردد.

در اینکه آیا مقام رهبری پس از پیامبر، یک مقام تنصیفی است یا انتخابی، دو نظر

وجود دارد: شیعیان معتقدند که مقام رهبری مقام تنصیصی است و باید جانشین پیامبر، از جانب خدا تعیین گردد، در حالی که اهل سنت معتقدند که این مقام، مقام انتخابی و گزینشی است و امت باید فردی را پس از پیامبر برای اداره امور کشور برگزیند. هر کدام برای نظریه های خود دلایل و وجوهی را یادآور شده اند که در کتاب های عقاید مذکور است، ولی آنچه می تواند در اینجا مطرح باشد تجزیه و تحلیل شرایط حاکم بر عصر رسالت است که می تواند یکی از دو نظریه را ثابت کند.

بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت، ایجاب می کرد که خدا جانشین پیامبر را از طریق خود پیامبر تعیین کند، زیرا جامعه اسلامی پیوسته از جانب یک خطر مثلث (روم، ایران و منافقان) به جنگ، افساد و ایجاد اختلاف تهدید می شد.

هم چنین، مصالح امت ایجاب می کرد که پیامبر با تعیین رهبر سیاسی، همه امت را در برابر دشمن خارجی در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلط او را- که اختلاف های داخلی به آن کمک می کند- از بین ببرد.

یک ضلع از این مثلث خطرناک را امپراتوری روم تشکیل می داد. این قدرت بزرگ در شمال جزیره مستقر بود و پیوسته فکر پیامبر را به خود مشغول کرده و آن حضرت تا لحظه مرگ، از فکر روم بیرون نرفت. نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم، در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود. این برخورد به قتل سه فرمانده، به نام های (جعفر طیار)، (زید بن حارثه) و (عبد الله بن رواحه) و شکست ناگوار ارتش اسلام منتهی گردید.

عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر، مایه جرأت ارتش قیصر گردید و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گیرد. از این جهت، پیامبر در سال نهم هجرت، با ارتش گران و سنگینی به جانب کرانه های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصا رهبری کند. در این مسافرت سراسر رنج و زحمت، ارتش اسلام توانست حیثیت دیرینه خود را بازیابد و حیات سیاسی خود را تجدید کند.

این پیروزی نسبی، پیامبر را قانع نساخت و چند روز پیش از بیماریش، خود، ارتش اسلام را به فرماندهی (اسامه) مأمور کرد که به کرانه های شام بروند و در صحنه حضور یابند.

ضلع دوم دشمن، امپراتوری ایران بود. تا آنجا که خسرو ایران از شدت ناراحتی نامه پیامبر را پاره کرد و سفیر پیامبر را با اهانت بیرون کرد و به استاندار یمن نامه نوشت که پیامبر را دست گیر کند و در صورت امتناع او را بکشد.

خسرو پرویز، در زمان رسول خدا در گذشت، اما موضوع استقلال ناحیه یمن - که مدت ها مستعمره دولت ایران بود - از چشم انداز خسروان ایران دور نبود و هرگز کبر و نخوت، به سیاست مداران ایران اجازه نمی داد که وجود چنین قدرتی را حمل کنند. خطر سوم، خطر حزب منافق بود که پیوسته به صورت ستون پنجم در میان مسلمانان مشغول کار و تلاش بودند، تا آنجا که قصد جان پیامبر را کرده و خواستند او را در راه تبوک به مدینه ترور کنند. گروهی از آنان با خود زمزمه می کردند که با مرگ رسول خدا، نهضت اسلامی پایان می گیرد و همگی آسوده می شوند. (۱)

پس از در گذشت پیامبر، ابو سفیان دست به ترفند شومی زد و خواست از طریق بیعت با علی، مسلمانان را به صورت دو جناح، رو در روی هم قرار دهد تا از آب گل آلود استفاده کند. علی علیه السلام با هشیاری خاصی از تیت پلید او آگاه شد و دست رد بر سینه او زد و به او گفت:

به خدا سوگند تو جز فتنه و فساد هدف دیگری نداری و تنها امروز نیست که می خواهی آتش فتنه را بیفروزی، بلکه به طور مکرر خواسته ای شری را برپا کنی. بدان مرا نیازی به تو نیست. (۲)

قدرت تخریبی منافقان به پایه ای بود که قرآن از آن ها در سوره های آل عمران، نساء،

۱- . طور (۵۲) آیه ۳۰.

۲- . الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۰ و العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹.

مائده، انفال، توبه، عنكبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند.

آیا با وجود چنین دشمنان نیرومندی که در کمین اسلام نشسته بودند، صحیح است که پیامبر اسلام برای جامعه نوبنیاد اسلامی، جانشینی برای رهبری دینی-سیاسی و ... تعیین نکنند؟ محاسبات اجتماعی می گوید که پیامبر باید با تعیین زعیم و رهبر، از بروز هر نوع اختلاف پس از خود جلوگیری کرده و با پدید آوردن یک خط دفاعی محکم و استوار وحدت اسلامی را بیمه سازد. پیشگیری از هر نوع حوادث بد و ناگوار و اینکه پس از درگذشت رسول گرامی، هر گروهی بگوید باید امیر از ما باشد، جز با تعیین رهبر امکان پذیر نبود.

این محاسبه اجتماعی، ما را به صحت و استواری نظریه (تنصیصی بودن مقام رهبری پس از پیامبر) هدایت می کند. شاید روی این جهت و دلایل دیگر بود که پیامبر از نخستین روزهای بعثت تا دم واپسین حیات، مسئله جانشینی را مطرح کرده و جانشین خود را، هم در آغاز رسالت و هم در پایان آن معین کرده است.

۱. نبوت و امامت توأم بودند

قطع نظر از دلایل عقلی و فلسفی بر محاسبه اجتماعی که حقانیت نظر اول را قطعی می سازند، اخبار و روایاتی که از پیامبر وارد شده، نظریه علمای شیعه را تصدیق می کند. پیامبر در دوران رسالت خود، به طور مکرر وصی و جانشین خود را تعیین کرده و موضوع امامت را، از قلمرو (انتخاب) و مراجعه به آرای عمومی بیرون برده است.

او نه تنها در اواخر عمر جانشین خود را تعیین کرد، بلکه در آغاز رسالت که هنوز جز صد نفر کسی به او نگرویده بود، وصی و جانشین خود را به مردم معرفی نمود.

روزی از طرف خداوند جهان مأمور شد که خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترساند و آنان را پیش از دعوت عمومی، به آیین توحید دعوت کند. در مجمعی

که ۴۵ تن از سران بنی هاشم را در برداشت، چنین گفت: نخستین کسی که از شما مرا یاری کند، او برادر و وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود. هنگامی که علی از آن میان برخاست و او را به رسالت تصدیق نمود، او رو به مردم کرد و گفت: این جوان برادر و وصی و جانشین من است. (۱)

این حدیث در میان مفسران و محدثان به نام (حدیث یوم الدار) و (حدیث بدء الدعوه) اشتهار کامل دارد.

پیامبر، نه تنها در آغاز رسالت، بلکه به مناسبت های مختلف، در سفر و حضر به ولایت و جانشینی علی علیه السلام تصریح کرده، ولی هیچ کدام از آن ها از نظر عظمت، صراحت و قاطعیت و عمومیت به پایه حدیث (غدیر) نمی رسد.

۲. سرگذشت غدیر

مراسم حج به پایان رسید. مسلمانان، اعمال حج را از پیامبر عالی قدر آموختند. در این هنگام، پیامبر گرامی تصمیم گرفت که مکه را به عزم مدینه ترک گوید. فرمان حرکت صادر گردید. هنگامی که کاروان به سرزمین (رابع) (۲) - که در سه میلی (جحفه) (۳) قرار دارد- رسید؛ امین وحی در محلی به نام (غدیر خم) فرود آمد و او را با آیه زیر خطاب کرد:

بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ (۴)؛ آنچه که از طرف خدا فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را تکمیل نکرده ای، خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند.

لحن آیه حاکی است که خداوند انجام امر خطیری را به عهده پیامبر گذاشته است.

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۶ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۱۰.

۲- (رابع)، هم اکنون بر سر راه مکه به مدینه است.

۳- یکی از (میقات های) احرام است و راه اهل مدینه و مصر و عراق از آنجا منشعب می شد.

۴- مائده (۵) آیه ۶۷.

چه امر خطیری بالاتر از اینکه در برابر دیدگان صد هزار نفر، علی را به مقام خلافت و وصایت و جانشینی نصب کند. از این نظر، دستور توقف صادر شد. کسانی که جلو کاروان بودند، از حرکت بازایستادند و آن ها که دنبال کاروان بودند، به آنان پیوستند.

وقت ظهر هوا به شدت گرم بود. مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا می افکندند. برای پیامبر با چادری که روی درخت افکنده بودند سایبانی درست کردند. پیامبر نماز ظهر را با جماعت خواند. سپس در حالی که جمعیت گرد او حلقه زده بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند، قرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه ای خواند.

خطبه پیامبر در غدیر خم

حمد و ثنا مخصوص خدا است. از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم. از بدی های خود و اعمال ناشایست خود به او پناه می بریم. خدایی که جز او هادی و راهنمایی نیست. هر کس را که هدایت نمود، گمراه کننده ای برای او نخواهد بود. گواهی می دهم که جز او معبودی نیست و محمد بنده و پیامبر او است.

هان ای مردم! نزدیک است من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم. من مسئولم و شما نیز مسئولید، درباره من چه فکر می کنید؟ در این موقع صدای جمعیت به تصدیق بلند شد و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و کوشیدی، خدا تو را پاداش نیک دهد.

پیامبر فرمود: آیا گواهی می دهید که معبود جهان یکی است و محمد بنده خدا و پیامبر او است و بهشت و دوزخ و زندگی جاویدان در سرای دیگر جای تردید نیست؟ همگی گفتند: صحیح است و گواهی می دهیم.

سپس فرمود: مردم! من دو چیز نفیس و گران مایه در میان شما می گذارم، ببینیم چگونه با دو یادگار من رفتار می کنید؟ در این وقت یک نفر برخاست و با صدای بلند گفت: منظور از این دو چیز نفیس چیست؟ پیامبر فرمود: یکی کتاب خدا که یک

طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است و دیگری عترت و اهل بیت من. خداوند به من خبر داده که این دو یادگار، هرگز از هم جدا نخواهند شد.

هان ای مردم! بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به هر دو، کوتاهی نورزید که هلاک می شوید.

در این لحظه دست علی را گرفت و آن قدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت و او را به همه مردم معرفی نمود. سپس فرمود: سزاوارتر بر مؤمنان از خود آن ها کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند. پیامبر فرمود:

خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آن ها از خودشان اولی و سزاوارترم.

هان ای مردم! من کنت مولاه فهذا علی مولاه، (۱) اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و أحب من أحبه، و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و أدر الحق معه حيث دار؛ هر کس را من مولایم، علی مولی او است. خداوند! کسانی که علی را دوست دارند، آنان را دوست بدار و کسانی که او را دشمن بدارند، دشمن دار.

خدایا! یاران علی را یاری کن، دشمنان علی را خوار و ذلیل کن و او را محور حق قرار بده.

جاودانگی واقعه غدیر

اراده حکیمانه خداوند بر آن تعلق گرفته است که واقعه تاریخی غدیر، در تمام قرون و اعصار به صورت یک تاریخ زنده که قلبها به طرف آن جذب می شوند، بماند و نویسندگان اسلامی در هر عصر و زمانی در کتاب های تفسیر، تاریخ، حدیث و کلام درباره آن سخن بگویند و گویندگان مذهبی در مجالس وعظ و خطابه درباره آن سخن دهند و آن را از فضایل غیر قابل انکار امام بشمارند. نه تنها خطیبان و گویندگان، بلکه شاعران و سرایندگان، از این واقعه الهام گرفته و ذوق ادبی خود را از تفکر و

۱- . پیامبر برای اطمینان خاطر این جمله را سه بار تکرار کرد که مبدا بعدها اشتباهی رخ دهد.

اندیشه در مورد این حادثه و از مزید اخلاص به صاحب ولایت مشتعل سازند و عالی ترین قطعاتی را به صورت های گوناگون و به زبان های مختلف از خود به یادگار بگذارد.

از این رو، کمتر واقعه تاریخی در جهان، بسان رویداد (غدیر) مورد توجه طبقات مختلف، از محدث و مفسر و از متکلم و فیلسوف، از خطیب و شاعر و از مورخ و سیره نویس قرار گرفته و این اندازه درباره آن عنایت مبذول شده است.

یکی از علل ابدیت و جاودانگی بودن این حدیث، نزول دو آیه (۱) از آیات قرآن درباره این واقعه است و تا روزی که قرآن ابدی و جاودانی است، این واقعه تاریخی نیز ابدی بوده و از خاطره ها محو نخواهد شد.

از آنجا که جامعه اسلامی در اعصار دیرینه و هم اکنون جامعه شیعه، آن را یکی از اعیاد مذهبی می شمارند و مراسمی را که در دیگر اعیاد اسلامی برپا می دارند، در این روز نیز انجام می دهند، طبعاً واقعه تاریخی غدیر رنگ جاودانگی به خود گرفته و هیچ گاه از خاطره ها فراموش نمی شود.

از مراجعه به تاریخ، به خوبی معلوم می شود که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام، در میان مسلمانان به نام روز (عید غدیر) معروف بود، تا آنجا که (ابن خلکان) درباره (المستعلی بن المستنصر) می گوید: در سال ۴۸۷ در روز عید غدیر خم که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام است، مردم با او بیعت کردند. (۲)

و درباره المستنصر بالله العبیدی می نویسد: وی در سال ۴۸۷ در گذشت که دوازده شب به آخر ماه ذی الحجه باقی مانده بود. این شب همان شب هیجدهم ماه ذی الحجه، (عید غدیر) است. (۳)

(ابو ریحان بیرونی) در کتاب الآثار الباقیه، عید غدیر را از عیدهای شمرده که همه

۱- . مائده (۵) آیه ۳ و ۶۷.

۲- . وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۰.

۳- . همان، ج ۲، ص ۲۲۳.

مسلمانان، برپا می داشتند و جشن می گرفتند. (۱)

نه تنها ابن خلکان و ابو ریحان بیرونی، این روز را عید می نامند، بلکه (ثعالبی) نیز، این شب را از شب های معروف در میان امت اسلامی شمرده است. (۲)

ریشه این عید اسلامی به خود روز غدیر بازمی گردد، زیرا در آن روز پیامبر به مهاجران و انصار، بلکه به همسران خود دستور داد که بر علی وارد شوند و به او در مورد چنین فضیلتی بزرگ تبریک بگویند.

(زید بن ارقم) می گوید: از مهاجران: ابو بکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر، نخستین کسانی بودند که با علی دست بیعت دادند و مراسم تبریک و بیعت تا مغرب ادامه داشت.

دلایل دیگر ابدیت این واقعه

در اهمیت این رویداد تاریخی، همین اندازه کافی است که این واقعه تاریخی را ۱۱۰ صحابی نقل کرده اند. البته این جمله نه به آن معنا است که از آن گروه زیاد تنها همین افراد، این حادثه را نقل کرده اند، بلکه تنها در کتاب های دانشمندان اهل تسنن، نام ۱۱۰ تن به چشم می خورد. درست است که پیامبر سخنان خود را در جامعه صد هزار نفری القا نمود، ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودند که از آنان حدیثی نقل نشده است و گروهی از آن ها این واقعه را نقل کرده اند، اما تاریخ موفق به درج نام آنان نگردیده است و اگر هم ثبت کرده است، به دست ما نرسیده است.

در قرن دوم اسلامی که عصر تابعان است، هشتاد و نه تن از آنان به نقل این حدیث پرداخته اند.

راویان حدیث غدیر، در قرنهای بعدی همگی عالمان و دانشمندان اهل تسنن می باشند.

۱- ترجمه الآثار الباقیه، ص ۳۹۵ و الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲- ثمار القلوب، ص ۵۱۱.

۳۶۰ تن از آنان این حدیث را در کتاب های خود گرد آورده و گروه زیادی به صحت و استواری آن ها اعتراف نموده اند.

در قرن سوم ۹۲ دانشمند، در قرن چهارم ۴۳، در قرن پنجم ۲۴، در قرن ششم بیست، در قرن هفتم ۲۱، در قرن هشتم هیجده، در قرن نهم شانزده، در قرن دهم چهارده، در قرن یازدهم دوازده، در قرن دوازدهم سیزده، در قرن سیزدهم دوازده، و در قرن چهاردهم بیست دانشمند، این حدیث را نقل کرده اند.

گروهی تنها به نقل این حدیث اکتفا نکرده، بلکه درباره اسناد و مفاد آن به طور مستقل کتاب هایی نوشته اند.

مورخ بزرگ اسلامی، طبری کتابی به نام الولاية فی طرق حدیث الغدير نوشته و این حدیث را از ۷۲ طریق از پیامبر نقل کرده است.

ابن عقده کوفی، در رساله ولایت این حدیث را از ۱۰۵ تن نقل کرده است.

ابو بکر محمد بن عمر بغدادی، معروف به جمعی، این حدیث را از ۲۵ طریق نقل نموده است.

از بزرگان حدیث:

احمد بن حنبل شیبانی به چهل سند نقل کرده است.

ابن حجر عسقلانی به ۲۵ سند نقل کرده است.

جزری شافعی به هشتاد سند نقل کرده است.

ابو سعید سجستانی به ۱۲۰ سند نقل کرده است.

امیر محمد یمنی به چهل سند نقل کرده است.

نسائی به ۲۵۰ سند نقل کرده است.

ابو العلاء همدانی به صد سند نقل کرده است.

ابو العرفان حبان به سی سند نقل کرده است.

تعداد کسانی که مستقلاً درباره خصوصیات این واقعه تاریخی کتاب نوشته اند، ۲۶ نفر است و شاید کسانی باشند که در مورد این رویداد رساله و کتاب نوشته اند که

تاریخ نام آن ها را ضبط نکرده است. (۱)

دانشمندان شیعه، در خصوص این واقعیت تاریخی، کتاب های ارزنده ای نوشته اند.

جامع ترین آن ها کتاب تاریخی الغدير است که به خامه توانای نویسنده نامی اسلامی، علامه مجاهد مرحوم آیه الله امینی نگارش یافته است.

آن گاه فرمود:

مردم! اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (۲)؛ امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آیین انتخاب کردم.

در این موقع صدای تکبیر پیامبر بلند شد. سپس فرمود:

خدا را شپاس گزارم که آیین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از من خشنود گشت. سپس پیامبر از نقطه مرتفع فرود آمد و به علی فرمود: در زیر خیمه ای بنشیند، تا سران و شخصیت های بارز اسلام با علی مصافحه کرده و به او تبریک گویند.

پیش از همه، شیخین به علی تبریک گفتند و او را مولای خود خواندند.

حسان بن ثابت، فرصت را مغتنم شمرد، با کسب اجازه از محضر پیامبر، اشعاری چند سرود و در آنجا برابر پیامبر اکرم خواند که ما دو بیت آن را در اینجا نقل می کنیم:

فقال لهم: قم يا علي، فإنني رضيتك من بعدى إماما و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليه فكونوا له أتباع صدق مواليا

۱- . مجموع این آمارها از کتاب الغدير، ج ۱، گرفته شده است که در نگارش این بخش از این کتاب استفاده فراوانی به عمل آمد.

۲- . مائده (۵) آیه ۳.

- به علی فرمود: برخیز که من تو را برای جانشینی و راهنمایی مردم پس از خویش انتخاب کردم.

- من مولای هر کسی باشم علی ولی او است. شما در حالی که او را از صمیم دل دوست می دارید، از پیروان او باشید.

این حدیث در طول تاریخ، بزرگ ترین سند بر فضیلت و برتری امام علی بر تمام صحابه اسلام بوده است. حتی امیر مؤمنان، در جلسه شورای خلافت- که پس از درگذشت خلیفه دوم منعقد گردید- و در دوران خلافت عثمان و ایام خلافت خویش، با آن احتجاج کرده است. از این گذشته، شخصیت های بزرگی از مسلمانان، همواره با این حدیث در برابر مخالفان و منکران حقوق علی علیه السلام احتجاج کرده اند.

مدعیان دروغ گو اندیشه درباره رومیان

مدعیان دروغ گو (۱) اندیشه درباره رومیان

پس از پایان مراسم تعیین جانشین، در سرزمین (غدیر خم) کسانی که از ناحیه شام و مصر در برگزاری مراسم (حج وداع) شرکت کرده بودند، همگی در سرزمین (جحفه) از پیامبر جدا شده، رهسپار زادگاه خود گردیدند.

افرادی هم که از (حضر موت) و (یمن) آمده بودند، در این نقطه یا در نقطه پیش از آن، از کاروان حج جدا شده، راه وطن را پیش گرفتند، ولی گروه ده هزار نفری که از (مدینه) همراه پیامبر گرامی آمده بودند، همگی در رکاب وی راه مدینه را پیش گرفتند.

هنوز سال دهم به پایان نرسیده بود که وارد مدینه شدند.

پیامبر و مسلمانان از انتشار اسلام در سرتاسر عربستان و از اینکه به حکومت شرک و بت پرستی در همه نقاط حجاز، پایان داده و هر نوع مانع از نفوذ اسلام و گرویدن مردم به آیین توحید برطرف گردیده است، مسرور و خوش حال بودند.

هنوز ماه (ذی الحجه) سال دهم به پایان نرسیده بود که دو نفر از (یمامه) وارد مدینه

۱- . نامه نگاری مسیلمه، در اواخر سال دهم هجرت بود، و هم چنین است ادعای نبوت (اسود عنسی) و به خاطر تقلیل در فصول کتاب، این بخش را در حوادث سال یازدهم ادغام کردیم.

شدند و نامه ای از (مسيلمه) - که بعدها به (مسيلمه کذاب) معروف گرديد - تسليم حضور پيامبر نمودند.

يکي از ديبران پيامبر اسلام، نامه را باز کرد و آن را برای او خواند. نامه حاکی از اين بود که شخصی به نام (مسيلمه) در يمامه، ادعای نبوت نموده و خود را شريك و انباز پيامبر می داند و از طريق نامه خواسته است که او را از وضع و شرکت خود در نبوت آگاه سازد.

متن نامه او در کتاب های سیره و تواریخ اسلامی مضبوط است. جمله بندی نامه حاکی است که نویسنده می خواهد از روش قرآن تقلید کند، ولی این تقلید آنچنان نامه او را بی روح و بی ارزش کرده که سایر سخنان عادی او، به مراتب از آن بهتر است.

او در نامه خود به پيامبر چنین نوشته بود: [\(۱\)](#)

أما بعد، فَإِنِّي قد أشركت في الأمر معك و أَنّ لنا نصف الأرض و لقريش نصف الأرض و لكن قريشا قوم يعتدون؛ من در امر نبوت، شريك تو قرار داده شده ام. نیمی از زمین متعلق به ما است و نیمی دیگر متعلق به قريش است، ولی طایفه قريش، با عدالت رفتار نمی کنند.

وقتی پيامبر از مضمون نامه آگاه شد، رو به آورندگان نامه کرد و فرمود: اگر شما سفير و قاصد نبودید، به کشتن شما فرمان می دادم، زیرا شما در گذشته اسلام آورده و آيين توحيد و رسالت مرا پذيرفته بودید. چرا و به چه دليل از چنین مرد تهی مغزی پیروی کرده و از آيين پاک اسلام دست برداشته اید.

پيامبر، دبیر خود را خواست و نامه کوتاه، ولی پرمحتوا و دندان شکنی را املا نمود تا در پاسخ او نوشته شود.

بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله إلى مسيلمه الكذاب، السلام على من اتبع الهدى. أما بعد: فَإِنَّ الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبه

۱- . وی از فرط نادانی، نامه خود را با نام خدا آغاز نکرده، و حتی به اندازه مشرکان دوران جاهلیت در این مورد شعور نداشته است.

للمتقين؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، [نامه ای است] از محمد رسول خدا به (مسيلمه) دروغ گو. سلام بر پيروان هدايت. زمين متعلق به خدا است و به هر كس از بندگان صالح خود بخواهد واگذار مي كند و سرانجام نيك از آن پرهيزكاران است.

(۱)

زندگی نامه اجمالی مسيلمه

وی از کسانی است که در سال دهم هجرت به مدینه آمد و اسلام آورد. ولی پس از مراجعت به زادگاه خود، ادعای پیامبری کرد و گروهی ساده لوح و احیاناً متعصب به ندای او پاسخ گفتند. گسترش شخصیت او در (یمامه) نشانه شخصیت واقعی وی نبود، بلکه گروهی با اینکه می دانستند که او یک فرد دروغ گو است، دور او را گرفته و منطق آنان این بود: (دروغ گوی یمامه بهتر از راست گوی حجاز است). این جمله را یکی از طرفداران مسيلمه، وقتی گفت که از او پرسید: آیا فرشته ای بر تو نازل می شود؟ گفت: آری به نام (رحمان). گفت: آن فرشته در نور است یا در ظلمت؟ گفت در ظلمت. گفت: گواهی می دهم که تو کاذب و دروغ گویی، ولی دروغ گوی قبیله ربیعہ (یمامه) بهتر از راست گوی قبیله (مضر) (۲) حجاز است.

آنچه مسلم است اینکه این مرد ادعای نبوت نموده و گروهی را به دور خود گرد آورده بود، ولی هرگز ثابت نشده است که وی در صدد معارضه با قرآن برآمده است و جمله ها و آیه هایی در متون تاریخی که از او در مقام معارضه با قرآن نقل شده، نمی تواند منطق و گفتار مرد فصیحی مانند (مسيلمه) باشد، زیرا که جمله های عادی و سخنان دیگر او در غایت متانت و اتقان است. از این نظر، می توان گفت آنچه به او نسبت داده شده، بسان جمله هایی است که به معاصر او (اسود بن کعب العنسی)- که در (یمن) مقارن با ادعای مسيلمه، ادعای نبوت کرد- (۳) نسبت داده شده

۱- . سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۶۰۰-۶۰۱. در تطبیق مضامین دو نامه، شخصیت هر دو نامه نگار روشن می گردد.

۲- . مقصود از راست گوی مضر، پیامبر اسلام است.

۳- . سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۹۹.

است و هیچ بعید نیست همه این ها پیرایه هایی باشند که روی عللی به آن ها بسته شده اند.

زیرا عظمت قرآن و بلاغت فوق العاده آن، به حدی است که کسی به خود جرأت نمی دهد که به فکر مقابله با آن بیفتد و هر عربی به حکم فطرت پاک و خدادادی خود می دانست که این سبک و گیرایی بیان و عظمت معانی و استواری جمله های آن، از حدود و توانایی بشر بیرون است.

پس از درگذشت پیامبر، معارضه با مرتدان عرب، نخستین برنامه خلافت اسلامی بود، به همین دلیل، منطقه نفوذ مسیلمه، با سربازان اسلام در محاصره قرار گرفت.

هنگامی که دایره محاصره تنگ گردید و شکست این مدعی دروغ گو روشن شد، برخی از یاران ساده لوح وی به او گفتند، نصر و کمک غیبی که ما را به آن امیدوار می ساختی چه شد؟ مسیلمه در پاسخ وی گفت: (أما الدین فلا دین، قاتلوا عن أحسابکم؛ از آیین و کمک غیبی خبری نیست و یک وعده دروغی بود که من به شما می دادم، ولی بر شماست از کرامت و شرافت خود دفاع کنید).

ولی دفاع از حسب و کرامت، اثری نبخشید. او و گروهی از یارانش، در محوطه باغی کشته شدند و بساط نبوت دروغین او برچیده شد.

همین جمله کوتاه حاکی است که او یک مرد فصیح و بلیغی بوده است و هرگز گوینده آن جمله های خنک و بی روح نیست که در تاریخ به عنوان مقابله با قرآن به او بسته شده است.

اندیشه درباره رومیان

با اینکه ظهور چنین مدعیان دروغ گویی در نقاط مختلف عربستان، خطری برای اتحاد مذهبی عربستان بود، با این حال، پیامبر بیشتر درباره رومیان - که شامات و فلسطین جزو مستعمره های آن ها بود - می اندیشید، زیرا می دانست که فرمان داران لایق و شایسته (یمامه) و (یمن) از عهده معارضه با مدعیان نبوت به خوبی برمی آیند.

از این رو (اسود عنسی) دومین متنبی زمان پیامبر، به تدبیر فرمان دار یمن، یک روز پیش از رحلت پیامبر کشته شد.

پیامبر مطمئن بود که دولت نیرومند روم که شاهد نفوذ روزافزون دولت اسلامی است، از اینکه پیامبر یهودیت را از عربستان برانداخته و گروهی از مسیحیان را باجگزار دولت اسلامی کرده، سخت ناراحت است. او مدت ها بود که خطر رومیان را جدی تلقی کرده و برای همین نظر در سال هشتم هجرت، سپاهی را به فرماندهی (جعفر بن ابی طالب)، (زید بن حارثه) و (عبد الله بن رواحه) روانه سرزمین رومیان کرد. در این نبرد، هر سه فرمانده کشته شده و سپاه اسلام، در نتیجه تدبیر خالد، بدون پیروزی به مدینه بازگشت.

در سال نهم هجرت، وقتی خبر آمادگی رومیان برای حمله به سرزمین حجاز، در مدینه انتشار یافت، پیامبر شخصا با سی هزار تن عازم (تبوک) گردید و بدون جنگ و برخورد با دشمن به مدینه بازگشت.

از این نظر، احتمال خطر در نظر پیامبر فوق العاده جدی بود. به همین دلیل، پس از بازگشت از حجه الوداع و ورود به مدینه، سپاهی منظم از مهاجران و انصار که در آن افراد سرشناسی، مانند ابو بکر، عمر، ابی عبیده، سعد وقاص و ... نیز شرکت داشتند ترتیب داد. هم چنین، دستور داد آن گروه از مهاجران که پیش از دیگران به مدینه هجرت کرده بودند، همگی در این نبرد شرکت کنند. (۱)

پیامبر برای تحریک احساسات مذهبی مجاهدان، با دست خود پرچمی برای اسامه بست (۲) و به او چنین دستور داد:

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۴۲، والنص والاجتهاد، ص ۱۲.

۲- منابع اهل سنت، تاریخ بستن پرچم را ۲۶ صفر تعیین کرده اند و از آنجا که آنان وفات پیامبر را در روز ۱۲ ربیع الاول می دانند، همه این حوادث که به تدریج از نظر خوانندگان خواهد گذشت، می تواند در ظرف شانزده روز رخ دهد. ولی از آنجا که دانشمندان شیعه به پیروی از فرزندان گرامی خود پیامبر، روز وفات پیامبر را روز ۲۸ صفر می دانند، ناچار باید این حوادث زیاد، چند روزی جلوتر از ۲۸ صفر انجام گیرد.

به نام خدا و در راه خدا نبرد کن، با دشمنان خدا پیکار بنما، سحرگاهان بر اهالی انبا (۱) حمله ببر و این مسافت را آنچنان سریع طی کن که پیش از آن که خبر حرکت تو به آنجا برسد، خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید.

(اسامه) پرچم را به (بریده) داد و (جرف) (۲) را اردوگاه خود قرار داد تا سربازان اسلام دسته دسته به آنجا بیایند و همگی در وقت معینی حرکت کنند.

پیامبر، از اینکه جوان نوری را برای فرماندهی انتخاب نموده و بزرگانی از مهاجران و انصار را زیر دست او قرار داد، دو نظر داشت:

نخست خواست از این طریق مصیبتی را که متوجه (اسامه) شده بود، جبران کند و شخصیت او را بالا ببرد، زیرا او پدرش را در جنگ با رومیان از دست داده بود.

در درجه دوم خواست قانون (تقسیم کار و مقام) بر (اساس شخصیت و لیاقت) را زنده کند و آشکارا برساند، مقام و موقعیت های اجتماعی چیز دیگری جز لیاقت و کاردانی نمی خواهد و هیچ گاه در گرو سن نیست، تا جوانانی که دارای لیاقت و شایستگی اند، خود را برای یک سلسله مسئولیت های سنگین اجتماعی آماده سازند و بدانند در آیین اسلام، مقام و موقعیت، رابطه مستقیم با لیاقت و کاردانی دارد نه با سن و سال.

اسلام واقعی، همان انضباط شدید در برابر تعالیم عالی خدا است و مسلمان حقیقی کسی است که بسان سرباز جبهه جنگ، در برابر دستورهای او تسلیم گردد و همه را از جان و دل بپذیرد: خواه به سود او تمام شود، یا به زیان وی، خواه مطابق تمایلات و خواسته های درونی او باشد، یا مخالف آن.

امیر مؤمنان علیه السلام در جمله ای کوتاه اما بسیار پرمحتوا، حقیقت اسلام را چنین تعریف می فرماید: (الاسلام هو التسليم؛ (۳) آیین اسلام چیزی جز تسلیم در برابر

۱- . به ضم همزه، جزئی از خاک (بلقاء)، واقع در سرزمین سوریه است و در نزدیکی (موته) میان (عسقلان) و (رملة) قرار دارد.

۲- . نقطه وسیعی است در سه میلی مدینه به سمت شام، اول آن مضموم و دوم آن ساکن است.

۳- . نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۲۵.

دستورهای آن، چیزی نیست).

کسانی که در انجام دستورهای اسلام، راه تبعیض را پیش می گیرند و هر جا که آن را مخالف خواسته های درونی خود می یابند، فوراً زبان به اعتراض گشوده و به بهانه های مختلفی از آن شانه خالی می کنند، چنین گروهی فاقد انضباط اسلامی بوده و دارای تسلیم واقعی - که اساس و ریشه اسلام است - نیستند.

فرماندهی جوان نرسی به نام (اسامه بن زید) که بیش از بیست (۱) سال نداشت، گواه زنده گویایی برای موضوع ما است، زیرا ریاست وی بر گروهی از صحابه که از نظر سن چند برابر او بودند، بسیار سخت و گران آمد. آنان، زبان به طعن و اعتراض گشودند و سخنانی گفتند که همگی حاکی از فقدان روح تسلیم و نداشتن انضباط سربازی در برابر فرمانده کل قوای اسلام (پیامبر) بود. محور گفتار آنان این بود که پیامبر، جوان کم سنی را بر بزرگی از صحابه فرمانده قرار داده است. (۲)

ولی آنان از نکات و مصالح ارزنده این کار غافل بوده و همه کارها را با عقل کوچک خود سنجیده و با مقیاس های شخصی خود، اندازه گیری می کردند.

با اینکه آنان از نزدیک احساس می نمودند که پیامبر در بسیج کردن این سپاه می کوشد، ولی دست های مرموزی حرکت سپاه را از لشکرگاه (جرف) به تأخیر می انداخت و به طور پنهانی کارشکنی می کرد.

روزی که پیامبر پرچم جنگ را برای (اسامه) بست، فردای آن روز با سر درد سخت و تب شدیدی در بستر افتاد. این بیماری، چند روزی ادامه داشت که سرانجام به رحلت آن حضرت انجامید.

پیامبر در بستر بیماری بود که آگاه شد در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی هایی می شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می زنند. وی از این جریان، سخت

۱- برخی از سیره نویسان مانند حلبی، سن او را هفده نوشته و برخی دیگر هیجده نوشته اند. بالأخره همگی اتفاق دارند که سن او در این روز از بیست سال متجاوز نبود.

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲.

خشمگین گردید، در حالی که حوله ای بر دوش انداخته و دستمالی بر سر بسته بود، آهنگ مسجد کرد تا از نزدیک با مسلمانان سخن بگوید و آنان را از خطر این تخلف بیم دهد. وی با آن تب شدید بالای منبر قرار گرفت و پس از ادای مراسم حمد و ثنای خدا چنین فرمود:

هان ای مردم! من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم. گویا فرماندهی (اسامه) بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده اید، ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد، قبلاً از فرماندهی پدر او (زید) انتقاد می کردید. به خدا سوگند، هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است. من او را بسیار دوست دارم. مردم! درباره او نیکی کنید و دیگران را در حق او به نیکی سفارش کنید، او از نیکان شما است.

پیامبر سخنان خود را در همین جا به پایان رسانید و از منبر پایین آمد و با تب شدید و بدن سنگین در بستر بیماری افتاد. او به کسانی که از بزرگان صحابه به عیادت وی می آمدند، مرتب سفارش می کرد و می فرمود: (انفذوا بعث أسامه؛ سپاه اسامه را حرکت دهید). (۱)

پیامبر به قدری اصرار به حرکت سپاه اسامه داشت که در همان بستر بیماری وقتی به یاران می فرمود: سپاه اسامه را آماده حرکت کنید به دنبال آن، به کسانی که می خواستند از سپاه او جدا شوند و در مدینه بمانند، لعنت می فرستاد. (۲)

این سفارش ها سبب شد که گروه مهاجر و انصار، به عنوان تودیع حضور پیامبر برسند و خواه ناخواه از مدینه حرکت کنند و به سپاه (اسامه) در لشکرگاه مدینه (جرف) پیوندند.

در آن دو سه روزی که (اسامه) مشغول تنظیم مقدمات حرکت سپاه بود، گزارش هایی از مدینه درباره وخامت وضع پیامبر به آن ها می رسید و تصمیم آنان را

۱- همان، ج ۲، ص ۱۹۰. و گاهی می فرمود: جهّزوا جيش أسامه و یا: أرسلوا بعث أسامه.

۲- شهرستانی، الملل و النحل، مقدمه چهارم، ص ۲۹ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰.

برای حرکت سست می کرد. تا آن که روز دوشنبه، فرمانده سپاه برای تودیع حضور پیامبر رسید و آثار بهبودی را در قیافه او احساس نمود.

پیامبر فرمود: هرچه زودتر به سوی مقصد حرکت کن. او به لشکرگاه بازگشت و فرمان حرکت را صادر کرد. هنوز سپاه از (جرف) (مرکز سپاه) حرکت نکرده بود، گزارشی از مدینه رسید که پیامبر در حال احتضار است. بعضی که به دنبال بهانه بودند و شانزده روز تمام حرکت سپاه را به عنوان های گوناگون عقب انداخته بودند، بار دیگر وضع وخیم حال پیامبر را دست آویز قرار داده به مدینه بازگشتند. به دنبال آن ها، همه افراد سپاه راه مدینه را پیش گرفتند و یکی از آمال بزرگ پیامبر بر اثر بی انضباطی برخی از سران سپاه، در حال حیات او عملی نشد. (۱)

پوزش های غیر موجه

چنین خطا و اشتباهی را از جانب برخی که بعدها زمام خلافت را به دست گرفتند و خود را خلیفه پیامبر نامیدند، نمی توان توجیه نمود. گروهی از دانشمندان اهل تسنن، خواسته اند تخلف آنان را، به طرق گوناگونی توجیه کنند، ولی هرچه دست و پا کرده اند، نتوانسته اند عذر موجهی برای متخلفان بیاورند. (۲)

طلب آمرزش برای اهل بقیع

گروهی از سیره نویسان می نویسند: نیمه شب آن روزی که پیامبر به شدت تب کرد و در بستر بیماری افتاد، همراه خدمت کار خود (ابی مویهبه) (۳) برای طلب آمرزش به قبرستان بقیع رفت.

ولی مورخان شیعی معتقدند: روزی که پیامبر احساس بیماری کرد، دست علی را

۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- برای اطلاع بیشتر از پوزش های آنان (ر. ک: المراجعات، ص ۳۰-۳۱ و النص والاجتهاد، ص ۱۵-۱۹).

۳- برخی می گویند: با ابو رافع و یا بریره خدمت کار عایشه، به قبرستان بقیع رفت. (الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۴).

گرفت و با گروهی که به دنبال وی بودند به جانب قبرستان بقیع حرکت کرد و به همراهانش گفت: از طرف خدا مأمورم که برای اهل بقیع طلب آمرزش کنم. هنگامی که گام به بقیع نهاد، بر اهل قبور سلام کرد و سخنان خود را چنین آغاز کرد: سلام من بر شما ای کسانی که زیر خاک قرار گرفته اید. حالتی که در آن قرار دارید، بر شما خوش و گوارا باد. فتنه ها مانند پاره های شب تاریک، روی آورده و یکی به دیگری پیوسته است. سپس برای اهل بقیع طلب آمرزش کرد. بعداً رو به علی علیه السلام کرد و گفت: کلید گنج های دنیا و زندگی ممتد در آن را به من عرضه داشته اند و مرا میان آن و ملاقات پروردگار و دخول به بهشت، مخیر ساخته اند، ولی من ملاقات پروردگار و ورود به بهشت را ترجیح داده ام. (۱)

فرشته وحی، هر سال قرآن را یک بار به من عرضه می داشت، ولی امسال دو بار آن را برایم عرضه داشت و جهتی ندارد جز اینکه اجلم فرا رسیده است. (۲)

کسانی که به جهان آفرینش از دیدگاه مادی گری می نگرند و دایره هستی را چیزی جز ماده و آثار آن نمی دانند، شاید در این باره تردید ورزند و با خود بگویند: چگونه می توان با ارواح سخن گفت؟ و چگونه می شود با آن ها ارتباط برقرار ساخت؟ چه طور انسان می تواند از مرگ خود آگاه گردد؟ اما این موضوع برای کسانی که حصار مادی گری را شکسته اند و به وجود روان مجرد از بدن عنصری معتقدند، هرگز ارتباط با ارواح را انکار نکرده (۳) و آن را کاملاً امری ممکن و واقعی تلقی می کنند.

پیامبری که با عالم وحی و عوالم دیگر مجرد از ماده و مصون از خطا مربوط است، به طور مسلم می تواند از فرا رسیدن اجل خود به فرمان خدا گزارش دهد.

۱- به نقل نویسندگان الطبقات و غیره رو به (ابی مویهبه) نمود.

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۴ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۶.

۳- ولی همان طور که در بحث های مربوط به ارتباط با ارواح نیز گفته شده است، هرگز نباید به قول هر مدعی در این باره گوش داد و به قول معروف (نه هر که آئینه سازد سکندری داند). برای آگاهی از غیب و ارتباط با جهان ارواح به کتاب های آگاهی سوم و اصالت روح از نظر قرآن مراجعه بفرمایید.

حوادث سال یازدهم

نامه ای که نوشته نشد

آخرین روزهای زندگانی پیامبر از فصول بسیار حساس و دقیق تاریخ اسلام است. اسلام و مسلمانان در آن روزها، ساعات دردناکی را می گذراندند. مخالفت علنی برخی از صحابه و سرپیچی آنان از شرکت در سپاه اسامه، حاکی از یک سلسله فعالیت های زیرزمینی و تصمیم جدی آنان بود که پس از درگذشت پیامبر، حکومت و فرمان روایی و امور سیاسی اسلام را قبضه کنند و جانشین رسمی پیامبر را که در روز (غدیر) تعیین گردیده بود، عقب بزنند.

پیامبر نیز از منویات آنان به طور اجمال آگاهی داشت. از این رو، برای خنثی کردن فعالیت آنان اصرار می کرد که تمام سران صحابه در سپاه (اسامه) شرکت کنند و هرچه زودتر سرزمین مدینه را به قصد نبرد با رومیان ترک گویند، ولی بازی گران صحنه سیاست، برای اجرای نقشه های خود، به عللی از شرکت در سپاه (اسامه) اعتذار جسته و حتی سپاه را از حرکت بازداشتند، تا روزی که پیامبر اسلام درگذشت.

سرانجام پس از شانزده روز توقف و معطلی بر اثر انتشار وفات پیامبر، دو مرتبه به مدینه بازگشتند. آنچه منظور پیامبر بود که در روز وفات وی، سرزمین مدینه از رجال سیاسی و مزاحم- که ممکن است بر ضد جانشین بلافصل وی دست به تحریکات بزنند- خالی باشد، عملی نشد. آنان نه تنها مدینه را ترک نگفتند، بلکه

کوشیدند که جلو هر نوع فعالیت و کاری را که مربوط به تحکیم موقعیت امیر مؤمنان علی علیه السلام، وصی بلا فصل وی باشد، بگیرند و به عناوین مختلفی پیامبر را از مذاکره و گفت و گو درباره این موضوع منصرف سازند.

پیامبر از حرکت های زننده و فعالیت های سری برخی دختران آنان- که از همسران خود وی به شمار می رفتند- آگاه گردید و با تبی شدید، وارد مسجد شد و در کنار منبر ایستاد و با صدای بلند، به طوری که صدای وی از بیرون مسجد شنیده می شد، رو به مردم کرد و گفت:

أيها الناس، سعرت النار، وأقبلت الفتن، كقطع الليل المظلم، وإنني والله ما تمسكون عليّ بشيء، إني لم أحلّ إلّا ما أحلّ القرآن و لم أحرم إلّا ما حرم القرآن؛ (۱) ای مردم! آتش [فتنه] برافروخته شده و فتنه مانند پاره های شب تاریک، روی آورده و شما هیچ نوع دست آویزی بر ضد من ندارید. من حلال ننمودم مگر آنچه را که قرآن حلال کرده و تحریم ننمودم، مگر آنچه را که قرآن تحریم کرده است.

این جمله حاکی از نگرانی شدید پیامبر از آینده و سرنوشت اسلام پس از درگذشت وی بود. مقصود از آتشی که می فرماید (شعله ور) کدام آتش است؟ آیا جز آتش فتنه و افتراق و دودستگی است که در کمین مسلمانان قرار گرفته بود و پس از درگذشت پیامبر شعله ور گردید و زبانه کشید و هنوز که هنوز است شعله های آن خاموش نگشته و در حال اشتعال است؟

قلم و دوات بیاورید تا نامه ای بنویسم

پیامبر گرامی از فعالیت هایی که در خارج از خانه او برای قبضه کردن موضوع خلافت انجام می گرفت، آگاه بود. از این رو، برای پیش گیری از انحراف مسئله خلاف از محور اصلی خود و جلوگیری از بروز اختلاف و دودستگی، تصمیم گرفت که

۱- . سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۴ و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱۶.

موقعیت خلافت امیر مؤمنان و اهل بیت خود را به طور کتبی تحکیم کرده، سندی زنده درباره موضوع خلافت به یادگار بگذارد.

از این رو، روزی که سران صحابه برای عیادت آمده بودند، کمی سر به زیر افکند و مقداری فکر کرد؛ سپس رو به آنان کرد و فرمود: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. (۱) در این لحظه، خلیفه دوم سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده، قرآن پیش شما است، کتاب آسمانی ما را کافی است.

درباره نظر خلیفه گفت و گو شد: گروهی با وی مخالفت کرده، گفتند حتما باید دستور پیامبر اجرا گردد. بروید قلم و کاغذی بیاورید تا آنچه مورد نظر اوست، نوشته شود و برخی جانب خلیفه را گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند. پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و گفت: برخیزید و خانه را ترک کنید.

ابن عباس، پس از نقل این واقعه می گوید: بزرگ ترین مصیبت برای اسلام این بود که اختلاف و مجادله گروهی از صحابه، مانع از آن شد که پیامبر نامه مورد نظر خود را بنویسد. (۲)

این واقعه تاریخی را، گروهی از محدثان و مورخان سنی و شیعه نقل کرده و از نظر فن حدیث شناسی در عداد روایات معتبر و صحیح می دانند. چیزی که هست، غالباً، محدثان اهل تسنن، گفتار عمر را نقل به معنا کرده و متن عبارت جسارت آمیز او را بازگو ننموده اند. ناگفته پیداست خودداری از نقل عبارت او، نه برای این است که بیان جسارت، خود نیز یک نوع جسارت به آستان مقدس پیامبر است، بلکه تصرف در

۱- . ایتونی بدواه و صحیفه اکتب لکم کتابا لا تضلّون بعده. ناگفته پیدا است منظور این بود که نامه را املا کند و یکی از دبیران آن حضرت بنویسد، وگرنه نه پیامبر اسلام تا آخرین لحظه زندگی قلم بدست نگرفته و خطی ننوشته بود. برای توضیح بیشتر به کتاب در مکتب وحی به قلم نگارنده مراجعه فرمایید.

۲- . صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۲، و ج ۲، ص ۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵، و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴.

گفتار خلیفه به منظور حفظ مقام و موقعیت او بوده که مبادا آیندگان از شنیدن جمله توهین آمیز وی، به او بدبین شوند.

از این نظر، هنگامی که ابو بکر جوهری، مؤلف کتاب السقیفه، در کتاب خود به این جریان می‌رسد، در نقل گفتار عمر چنین می‌گوید: و قال عمر کلمه معناها أنّ الوجد قد غلب علی رسول الله؛ عمر سخنی گفت که مفاد آن این است که بیماری بر پیامبر پیروز گردیده است. (۱)

ولی برخی از آنان هنگامی که می‌خواهند متن عبارت خلیفه را نقل کنند، برای حفظ مقام او از تصریح به نام وی خودداری کرده و همین مقدار می‌نویسند: فقالوا:

هجر رسول الله. (۲)

به طور مسلم چنین جمله زشت و زننده‌ای از هر شخصیتی سر بزند، هرگز قابل عفو و بخشش نیست، زیرا پیامبر به تصریح قرآن از هر نوع اشتباه و خطا مصون بوده و جز از طریق وحی سخنی نمی‌گوید.

اختلاف صحابه در حضور پیامبر معصوم، آنچنان زننده و ناراحت کننده بود که برخی از همسران رسول خدا که در پشت پرده بودند، به لحن اعتراض گفتند: چرا از دستور پیامبر سرپیچی می‌کنید، خلیفه برای ساکت نمودن آنان پاسخ داد که شما زنان یاران یوسف هستید. هر موقع پیامبر بیمار شود، دیدگان خود را برای او می‌فشرید و وقتی بهبودی پیدا کرد بر او مسلط می‌گردید. (۳)

گروهی از متعصبان، در ظاهر برای مخالفت خلیفه پوزش‌هایی تراشیده‌اند، (۴) ولی از نظر منطق او را تخطئه و گفتار او را (حسبنا کتاب الله؛ قرآن ما را کافی است) بی‌اساس

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴ و مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵.

۳- کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۸ و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴.

۴- مرحوم علامه مجاهد شرف الدین، در کتاب المراجعات، همه این پوزش‌ها را آورده و به طرز جالبی رد کرده است.

دانسته اند و همگی تصریح کرده اند که دومین رکن اساسی اسلام همان سنت پیامبر اسلام است و هرگز کتاب خدا، امت را از گفتارهای پیامبر اسلام بی نیاز نمی سازد.

ولی شگفت آور اینکه دکتر هیکل، نویسنده کتاب حیاة محمد، به طور ضمنی به طرف داری از خلیفه برخاسته و می نویسد: پس از واقعه، ابن عباس معتقد بود مسلمانان به واسطه ننوشتن مطلبی که پیامبر می خواست، چیز مهمی را از میان بردند، ولی عمر به عقیده خود باقی بود. زیرا خداوند در قرآن مجید گفته: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما در قرآن از (بیان) چیزی فروگذار نکردیم. (۱)

اگر ایشان قبل و بعد از آیه را ملاحظه می کرد، هرگز چنین تفسیر ناروایی برای آیه نمی کرد و به تأیید خلیفه در برابر تصریح پیامبر معصوم بر نمی خاست، زیرا منظور از کتاب در آیه، همان کتاب تکوینی و صفحه های هستی است و هر نوعی از انواع در جهان هستی، صفحه ای است از کتاب صنع و همگی صفحه های کتاب هستی را تشکیل می دهند.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۲)؛ هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر امت و جمعیت هایی مانند شما هستند. در کتاب چیزی را فروگذار نکردیم و همگی به جانب پروردگار خویش بازمی گردند.

از اینکه قبل از جمله مورد استدلال، مربوط به خلقت جنبندگان و پرندگان و بعد از آن مربوط به موضوع حشر در روز رستاخیز است، به طور قطع می توان گفت که منظور از (کتاب) در این آیه که چیزی در آن فروگذار نشده است، همان کتاب تکوینی و صفحه آفرینش است.

گذشته از این، تازه اگر بپذیریم که منظور از کتاب در این آیه، همان قرآن مجید است، به طور مسلم فهم این کتاب به تصریح خود قرآن، به بیان و راهنمایی پیامبر نیاز

۱- . حیاة محمد، ص ۴۷۵.

۲- . انعام (۶) آیه ۳۸.

دارد. چنان که می فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (۱)؛ قرآن را به سوی تو فرستادیم تا آنچه را که برای مردم فرستاده ایم بیان کنی.

آنچه قابل تأمل است اینکه خداوند در این آیه نمی فرماید: (لتقرأ) یعنی بخوانی، بلکه صریحا می فرماید (لتبیین) یعنی بیان کنی و توضیحی دهی. بنابراین، اگر کتاب خدا برای امت کافی باشد، به بیان و توضیح پیامبر نیاز شدید دارد. (۲)

اگر به راستی امت اسلامی از چنین نامه ای بی نیاز بودند، چرا ابن عباس دانشمند معروف اسلام در حالی که دانه های اشک بسان مروارید بر روی گونه اش می غلتید، می گفت:

يوم الخميس و ما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رؤيت على خديهِ كأنَّها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله: (ايتوني بالكثف و الدواه، أو اللوح و الدواه أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا) فقالوا ... (۳).

مروارید بر گونه اش می غلتید، می گفت: روز پنجشنبه چه روز دردناکی بود؟

هنگامی که پیامبر فرمود: برای من استخوان شانه و دوات و یا کاغذ و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعدها گمراه نشوید. گروهی گفتند که رسول خدا ...

آیا چنین تأثر شدیدی که ابن عباس اظهار می دارد و با اصراری که خود پیامبر داشت، چطور می توان گفت که قرآن امت اسلامی را از این نامه بی نیاز ساخته است.

اکنون که پیامبر موفق به املای چنین نامه ای نشد، آیا می توان از روی قراین قطعی حدس زد که منظور پیامبر از این نامه چه بود؟

۱- . نحل (۱۶) آیه ۴۴.

۲- . بیان حدود نیاز به قرآن به بیان پیامبر، از حوصله بحث ما بیرون است و ما به طور مشروح در این باره، در کتاب تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن و جلد سوم منشور جاوید گفت و گو نموده ایم.

۳- . مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵.

هدف از نامه چه بود؟!

شیوه نو و استوار در تفسیر آیات قرآن مجید که هم اکنون مورد توجه و عنایت محققان و دانشمندان عصر حاضر است؛ اینکه ابهام و اجمال آیه ای را که درباره موضوعی وارد شده، با آیه دیگری که در مورد همان موضوع نیز وارد شده، ولی از نظر دلالت روشن تر از اولی است، برطرف سازیم و به اصطلاح آیه را به کمک آیه دیگر تفسیر کنیم.

این روش، اختصاص به تفسیر آیات قرآن ندارد، بلکه در احادیث اسلامی نیز حکم فرما است و می توان به کمک حدیثی، اجمال حدیث مشابه را برطرف کرد. زیرا پیشوایان بزرگ ما در موضوعات حساس و قابل توجه، بیانات مؤکد و مکرری ایراد فرموده اند که دلالت آن ها بر مقصود یک نواخت و در یک سطح نیست: گاهی دلالت آن ها بر مقصود واضح و روشن است و گاهی روی مقتضیاتی، مقصود با اشاره و کنایه بیان شده است.

گفته شد که پیامبر در بستر بیماری از یارانش خواست که قلم و کاغذی بیاورند، تا مطلبی را املا کند و یادآور شد که این نامه موجب می شود که آنان هیچ گاه به گمراهی و ضلالت نیفتند. (۱) سپس اختلاف حاضران در مجلس پیامبر، سبب شد که پیامبر از نوشتن نامه منصرف گردد.

ممکن است سؤال شود: نامه ای که پیامبر می خواست بنویسد درباره چه موضوعی بوده است؟ پاسخ این سؤال روشن است، زیرا با توجه به اصلی که در آغاز بحث یادآور شدیم، باید گفت: هدف پیامبر چیزی جز تحکیم وصایت و خلافت امیر مؤمنان و لزوم پیروی از اهل بیت خود نبود و این مطلب از ملاحظه حدیث (ثقلین) که مورد اتفاق جامعه محدثان از اهل تسنن و شیعه است به دست می آید، زیرا

۱- . اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا. چنانچه ملاحظه می فرمایید پیامبر علت نوشتن نامه را با جمله (لن تضلوا) بیان فرموده است.

درباره نامه ای که می خواست بنویسد، چنین فرمود: این نامه را برای آن می نویسم که پس از من گمراه نشوید و در حدیث (ثقلین) عین همین جمله را آورده و علت پیروی از کتاب و اهل بیت خود را این دانسته که پیروی از این دو (ثقل) سبب می شود که هیچ گاه گمراه نشوید.

إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمَا بَعْدَهُمَا لَنْ تَضَلُّوْا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی؛ من در میان شما، دو چیز گرانبها می گذارم، تا از آن دو پیروی می کنید هرگز گمراه نمی شوید. این دو چیز گرانبها عبارتند از: کتاب خدا (قرآن) و عترت و اهل بیت من.

آیا با ملا حظة الفاظ این دو حدیث و تشابهی که میان آن ها حکم فرماست، نمی توان حدس قطعی زد که هدف پیامبر از خواستن قلم و کاغذ، نوشتن مضمون حدیث ثقلین و یا قدری هم بالاتر از آنچه حدیث ثقلین آن را می رساند؛ بوده است و آن همان، تحکیم ولایت و وصایت وصی بلا فصل خود بوده که در هیجدهم ذی الحجة، در نقطه افتراق حجاج عراقی و مصری و حجازی (غدیر خم) به طور شفاهی اعلام گردید؟.

گذشته از این، مخالفت سرسختانه کسی که بلافاصله پس از درگذشت پیامبر، در سقیفه بنی ساعده شورای خلافت تشکیل داد و رفیق دیرینه خود را با وضع خاصی برای خلافت کاندیدا کرد و او نیز پاداش خدمت او را هنگام مرگ به طور نقد پرداخت کرد و او را بر خلاف تمام اصول، برای خلافت تعیین کرد، گواه بر این است که قرآینی در مجلس و گفتار پیامبر وجود داشت که حاکی از این بود که پیامبر می خواهد مطلبی درباره خلافت و زمامداری مسلمانان املا کند. از این رو، سرسختانه با آوردن قلم و کاغذ، مخالفت ورزید و گر نه جهت نداشت تا این حد پافشاری کند.

چرا در نوشتن نامه پافشاری نمود؟!

پیامبر که می توانست علی رغم مخالفت آن ها، دبیر خود را احضار کند و نامه مورد نظر خود را بنویسد، پس چرا از اعمال، قدرت، خودداری فرمود؟

پاسخ آن نیز روشن است، زیرا اگر پیامبر در نوشتن نامه اصرار می ورزید، آنان نیز در اسائه ادب به پیامبر که می گفتند بیماری بر او غلبه نموده است: بیشتر اصرار می ورزیدند و هواداران آن ها نیز آن را اشاعه داده، برای اثبات مدعای خود می کوشیدند در این صورت علاوه بر اینکه، اسائه ادب به ساحت پیامبر گسترش و ادامه می یافت، نامه نیز اثر خود را از دست می داد. از این رو، هنگامی که برخی به عنوان جبران بدرفتاری، به پیامبر عرض کردند آیا می خواهید که قلم و کاغذ بیاوریم، چهره او برافروخت و سخت برآشفته و فرمود:

پس از آن همه گفت و گوها می خواهید قلم و کاغذ بیاورید؟ همین اندازه توصیه می کنم که با عترت من به نیکی رفتار کنید. این را گفت سپس چهره از حصار برتافت و آنان نیز جز علی و عباس و فضل، همگی برخاستند و متفرق شدند. (۱)

جبران موضوع

مخالفت علنی برخی از صحابه، اگر چه پیامبر را از نوشتن نامه منصرف ساخت، ولی مقصود خود را از طریق دیگر ابلاغ کرد و به گواهی تاریخ در حالی که رنج و درد بیماری سخت او را می فشرد، یک دست بر شانه علی و دست دیگر بر شانه (میمونه) گذاشته آهنگ مسجد نمود و با تحمل رنج و درد توان فرسا خود را پای منبر رسانید و بر روی آن قرار گرفت. اشک در دیدگان مردم حلقه زده و سکوت مطلق بر اهل مسجد حکم فرما بود. مردم انتظار داشتند که آخرین سخنان و وصایای پیامبر را بشنوند. پیامبر سکوت مجلس را شکست و فرمود: من میان شما دو چیز گرانبها می گذارم؛ در این لحظه مردی برخاست و پرسید مقصود از دو چیز گرانبها چیست؟

چهره پیامبر برافروخت و گفت من خودم شرح می دهم جای پرسش نیست. سپس افزود: یکی قرآن و دیگری همان عترت من است. (۲)

۱- . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۹، نقل از: مفید، الارشاد و طبرسی، اعلام الوری.

۲- . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۶.

ابن حجر عسقلانی، موضوع جبران را طور دیگر نقل کرده و منافات ندارد که هر دو صحیح باشد. وی می گوید: پیامبر در یکی از روزهای بیماری خود در حالی که اطراف بستر او را یاران احاطه کرده بودند، رو به آن ها نمود و فرمود: مردم! اجل من فرا رسیده و به همین زودی از میان شما می روم. آگاه باشید، در میان شما کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را ترک می گویم. سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود:

هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان؛ (۱) علی با قرآن است، و قرآن با علی همراه است، هرگز میان این دو، تا روز رستاخیز جدایی نیست.

با اینکه پیامبر، پیش از بیماری خود، در مواقع مختلفی (۲) حدیث ثقلین را به الفاظ گوناگونی بیان نموده و توجه مردم را به اهمیت این دو ثقل جلب کرده بود، ولی از اینکه در بستر بیماری بار دیگر به همبستگی کتاب و عترت توجه فرمود و در حضور همان افرادی که با نوشتن نامه وی مخالفت ورزیده بودند، اهمیت کتاب و عترت را یادآور گردید؛ می توان حدس زد که هدف از تکرار آن جبران نامه ای بود که موفق به نوشتن آن نگردید.

تقسیم دینارها

روش پیامبر درباره (بیت المال) این بود که در نخستین فرصت مناسب، آن را در میان طبقه مستمند قسمت می کرد و از نگهداری طولانی بیت المال ابا می ورزید. از

۱- الصواعق المحرقة، باب ۹ از ص ۵۷ و کشف الغمه، ص ۴۳.

۲- حدیث ثقلین، از روایات مورد اتفاق جامعه محدثان از اهل تسنن و شیعه می باشد. این حدیث به بیش از شصت طریق از صحابه پیامبر اکرم نقل گردیده است. ابن حجر عسقلانی، در الصواعق المحرقة ص ۱۳۶ می نویسد: پیامبر توجه مردم را به همبستگی کتاب و عترت در موارد مختلفی در روز عرفه، روز غدیر، پس از بازگشت از طائف و حتی در بستر بیماری جلب نموده است. مرحوم میر حامد حسین هندی، قسمتی از کتاب خود را به بیان اسناد و دلالت حدیث ثقلین اختصاص داده است و مجموع آن ها اخیراً در شش جلد در اصفهان چاپ شده است. از طرف مؤسسه دارالتقریب مصر، در سال ۱۳۷۴، رساله ای پیرامون این حدیث انتشار یافته؛ در آن رساله اهمیت این حدیث از نظر اسناد، و عنایت محدثان در تمام قرون اسلامی به نقل آن، به طور اجمال بیان شده است.

این نظر، وقتی در بستر بیماری به خاطر آورد که دیناری چند، پیش یکی از همسران خود دارد، فوراً از او خواست که آن‌ها را به حضور او بیاورد. وقتی دینارها را در برابر او گذاشتند، پیامبر آن‌ها را در دست گرفت و گفت: محمد به خدا چه گمانی دارد، اگر خدا را ملاقات کند و این‌ها پیش او باشد؟ (۱) سپس دستور داد که امیر مؤمنان آن‌ها را میان فقیران قسمت کند.

(۲)

خشم از دارویی که به پیامبر دادند

اسماء دختر عمیس که از خویشاوندان نزدیک (میمونه) همسر پیامبر بود؛ به هنگام اقامت خود در (حبشه) ترکیب دارویی را که عصاره چند گیاه است آموخته بود. وی تصور می‌کرد که بیماری پیامبر مربوط به (ذات الجنب) است و در سرزمین حبشه، یک چنین بیماری را با همان شربت مداوا می‌کردند. وی وقتی وضع پیامبر را بسیار وخیم دید، در موقعی که پیامبر از شدت درد بی‌حال شده بود، قدری از آن در دهان پیامبر ریخت. وقتی پیامبر به حال آمد و از جریان آگاه شد، سخت برآشفته و گفت: هرگز خدا رسول خود را به چنین بیماری ای دچار نمی‌سازد. (۳)

آخرین وداع با یاران

پیامبر، در طول بیماری خود گاه بیگانه‌ای به مسجدی می‌آمد و با مردم نماز می‌گزارد و برخی از موضوعات را تذکر می‌داد. در یکی از روزهای بیماری، در حالی که سرش را با پارچه‌ای بسته بود و علی علیه السلام و فضل بن عباس زیر بغلش را گرفته بودند و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد، وارد مسجد شد و روی منبر قرار گرفت و شروع به سخن فرمود و گفت: مردم! وقت آن

۱- (ما ظن محمد بالله لو لقی الله و هذه عنده؟)

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۸.

۳- همان، ص ۲۳۶.

رسیده است که من از میان شما غایب گردم. اگر به کسی وعده ای داده ام آماده ام انجام دهم و هر کس طلبی از من دارد بگوید تا پردازم. در این موقع مردی برخاست و عرض کرد: چندی قبل به من وعده دادید که اگر ازدواج کنم، مبلغی به من کمک کنید.

پیامبر فوراً به فضل دستور داد که مبلغ مورد نظر او را پردازد و از منبر پایین آمد و به خانه رفت. سپس روز جمعه سه روز پیش از وفات خود، بار دیگر به مسجد آمد و شروع به سخن کرد و در طی سخنان خود فرمود: هر کسی حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند، زیرا قصاص در این جهان آسان تر از قصاص در روز رستاخیز است. (۱)

در این موقع، (سواده بن قیس) برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد (طائف) در حالی که بر شتری سوار بودید، تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید، اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد. من اکنون آماده گرفتن قصاصم.

درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود، بلکه جدا مایل بود حتی یک چنین حقوقی را که هرگز مورد توجه مردم قرار نمی گیرد (۲) جبران کند. پیامبر دستور داد، بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند. سپس پیراهن خود را بالا زد تا (سواده) قصاص کند. یاران رسول خدا با دلی پرغم و دیدگانی اشک بار و گردن هایی کشیده و ناله هایی جان گداز منتظرند که جریان به کجا خاتمه می پذیرد. آیا (سواده) واقعا از در قصاص وارد می شود؟ ناگهان دیدند سواده بی اختیار شکم و سینه پیامبر را می بوسد. در این لحظه، پیامبر او را دعا کرده، گفت: خدایا! از (سواده) بگذر، همان طور که او از پیامبر اسلام در گذشت. (۳)

۱- (القصاص فی دار الدنیا أحبّ إلّی من القصاص فی دار الآخرة).

۲- گذشته از این، چون اصابت تازیانه بر شکم سواده، عمدی نبوده است؛ از این نظر حق قصاص نداشته است، بلکه با پرداخت دیه ای جبران می گردید. با این حال پیامبر، خواست، نظری را تأمین کند.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۴.

آخرین شعله های زندگی

اضطراب و دلهره سراسر (مدینه) را فرا گرفته بود. یاران پیامبر با دیدگانی اشک بار و دل هایی آکنده از اندوه دور خانه پیامبر گردآمده بودند، تا از سرانجام بیماری پیامبر آگاه شوند. گزارش هایی که از داخل خانه به بیرون می رسید، از وخامت وضع مزاجی آن حضرت حکایت می کرد و هر نوع امید به بهبودی را از بین می برد و مطمئن می ساخت که جز ساعاتی چند، از آخرین شعله های نشاط زندگی پیامبر باقی نمانده است.

گروهی از یاران آن حضرت علاقه مند بودند که از نزدیک رهبر عالی قدر خود را زیارت کنند، ولی وخامت وضع پیامبر اجازه نمی داد در اطاقی که وی در آن بستری گردیده بود، جز اهل بیت وی، کسی رفت و آمد کند.

دختر گرامی و یگانه یادگار پیامبر فاطمه علیها السلام، در کنار بستر پدر نشسته بود و بر چهره نورانی او نظاره می کرد. او که می دید که عرق مرگ، بسان دانه های مروارید، از پیشانی و صورت پدرش سرازیر می گردد. زهرا علیها السلام با قلبی فشرده و دیدگانی پر از اشک و گلوی گرفته، شعر زیر را که از سروده های ابو طالب درباره پیامبر عالی قدر بود زمزمه می کرد:

و ابیض یتسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمه للأرامل - چهره روشنی که به احترام آن، باران از ابر درخواست می شود، شخصیتی که پناهگاه یتیمان و نگهبان بیوه زنان است.

در این هنگام، پیامبر دیدگان خود را گشود و با صدای آهسته به دختر خود فرمود:

این شعری است که ابو طالب درباره من سروده است، ولی شایسته است به جای آن، آیه زیر را تلاوت کنند:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱)

محمد پیامبر خدا است و پیش از او پیامبرانی آمده و رفته اند. آیا هرگاه او فوت کند و یا کشته شود، به آیین گذشتگان خود باز می گردید؟ هر کس به آیین گذشتگان خود بازگردد، خدا را ضرر نمی رساند و خداوند سپاس گزاران را پاداش می دهد.

(۱)

پیامبر با دختر خود سخن می گوید

تجربه نشان می دهد که عواطف در شخصیت های بزرگ، بر اثر تراکم افکار و فعالیت های زیاد، نسبت به فرزندان خود کم فروغ می گردد، زیرا اهداف بزرگ و افکار جهانی آنچنان آنان را به خود مشغول می سازد که دیگر عاطفه و علاقه به فرزندان، مجال برای بروز و ظهور خود نمی یابد، ولی شخصیت های بزرگ معنوی و روحانی از این قاعده مستثنی هستند. آنان با داشتن بزرگ ترین اهداف و ایده های جهانی و مشاغل روزافزون، روح وسیع و روان بزرگی دارند که گرایش به یک قسمت، آن ها را از قسمت دیگر باز نمی دارد.

پیامبر علاقه یگانه فرزند خود، از عالی ترین تجلی عواطف انسانی بود تا آنجا که پیامبر هیچ گاه بدون وداع با دختر خود، مسافرت نمی رفت و هنگام مراجعت از سفر قبل از همه به دیدن او می شتافت. در برابر همسران خود، از وی احترام شایسته ای عمل می آورد و به یاران خود می فرمود: پیامبر با دختر خود سخن می گوید ص :

۹۶۷

پارفطنه من است. خشنودی وی خشنودی من و خشم او خشم من است. (۲) —

حضرت ائمه را، او را به یاد پاک ترین و عطوف ترین زنان جهان، (خدیجه) می انداخت که در راه هدف مقدس شوهر، به سختی های عجیبی تن داد و ثروت و مکت خود را در آن راه بذل نمود.

در تمام روزهایی که پیامبر بستری بود، فاطمه علیها السلام در کنار بستر پیامبر نشسته و لحظه ای از او دور نمی شد. ناگاه پیامبر به دختر خود اشاره کرد که با او سخن بگوید.

۱- . مفید، الارشاد، ص ۹۸.

۲- . صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱.

دختر پیامبر قدری خم شد و سر را نزدیک پیامبر آورد. آن گاه پیامبر با او به طور آهسته سخن گفت. کسانی که در کنار بستر پیامبر بودند، از حقیقت گفت و گوی آن ها آگاه نشدند. وقتی سخن پیامبر به پایان رسید، زهرا سخت گریست و سیلاب اشک از دیدگان او جاری گردید، ولی مقارن همین وضع، پیامبر بار دیگر به او اشاره نمود و آهسته با او سخن گفت. این بار زهرا با چهره ای باز و قیافه ای خندان و لبان پرتبسم سر برداشت. وجود این دو حالت متضاد در دو وقت مقارن، حاضران را به تعجب واداشت. آنان از دختر پیامبر خواستند که از حقیقت گفتار پیامبر آگاهشان سازد و علت بروز این دو حالت مختلف را، برای آنان روشن سازد. زهرا فرمود: من راز رسول خدا را فاش نمی کنم.

پس از درگذشت پیامبر، زهرا علیها السلام روی اصرار (عایشه) آنان را از حقیقت ماجرا آگاه ساخت و فرمود: پدرم در نخستین بار مرا از مرگ خود مطلع کرد و اظهار نمود که من از این بیماری بهبودی نمی یابم. برای همین جهت، گریه و ناله به من دست داد، ولی بار دیگر به من گفت که تو نخستین کسی هستی از اهل بیت من، به من ملحق می شوی. این خبر به من نشاط و سرور بخشید و فهمیدم که پس از اندکی به پدر ملحق می گردم. (۱)

مسواک دندان

پیامبر شب ها پیش از خواب و پس از بیداری مسواک می فرمود. مسواک پیامبر، همان چوب (اراک) بود که در محکم کردن لثه های دندان و زدودن چرک و بقایای غذا، نقش مؤثری دارد. روزی (عبد الرحمن) برادر عایشه در حالی که چوب سبز و تازه ای در دست داشت، برای عیادت پیامبر آمد. عایشه از نگاه های پیامبر دریافت که پیامبر می خواهد با آن چوب مسواک کند. از این جهت، فوراً آن را

۱- . الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۷ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۹.

گرفت و در اختیار پیامبر گذاشت و پیامبر، با دقت دندان های خود را مسواک کرد. (۱)

وصیت های پیامبر

پیامبر در دوران بیماری خود، به تذکر امور لازم بیشتر اهمیت می داد و در آخرین روزهای بیماری خود، نماز و رعایت حال بردگان را زیاد سفارش می کرد و می فرمود:

با بردگان به نیکی رفتار کنید و در خوراک و پوشاک آن ها دقت کنید و با آنان به نرمی سخن بگویید و حسن معاشرت را پیشه خود سازید.

روزی (کعب احبار) از خلیفه دوم پرسید، پیامبر در موقع احتضار چه گفت. خلیفه به امیر مؤمنان علیه السلام که در آن مجلس حاضر بود، اشاره کرد و گفت: از او پرسید. وی فرمود: پیامبر در حالی که سر او روی شانه من بود، می فرمود:

(الصلاه الصلاه). در این موقع، کعب افزود که پیامبران گذشته نیز بر همین روش بودند. (۲)

در آخرین لحظه های زندگی، چشمان خود را باز کرد و گفت: برادرم را صدا بزنید تا بیاید در کنار بستر بنشیند. همه فهمیدند مقصودش علی است. علی در کنار بسترش نشست، ولی احساس کرد که پیامبر می خواهد از بستر برخیزد. علی پیامبر را از بستر بلند نمود و به سینه خود تکیه داد. (۳)

چیزی نگذشت که علایم احتضار، در وجود شریف او پدید آمد. شخصی از ابن عباس پرسید، پیامبر در آغوش چه کسی جان سپرد. ابن عباس گفت: پیامبر گرامی در حالی که سر او در آغوش علی بود، جان سپرد. همان شخص افزود که (عایشه) مدعی است که سر پیامبر بر سینه او بود که جان سپرد. ابن عباس گفته او را تکذیب

۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۴ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۴.

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳- همان، ص ۲۶۳.

کرد و گفت: پیامبر در آغوش علی علیه السلام جان داد، و علی و برادر من، (فضل) او را غسل دادند. (۱)

امیر مؤمنان، در یکی از خطبه های خود به این مطلب تصریح کرده می فرماید:

و لقد قبض رسول الله و إنّ رأسه لعلی صدری ... و لقد ولّیت غسله و الملائکه أعوانی (۲)؛ پیامبر در حالی که سر او بر سینه من بود، قبض روح شد. من او را در حالی که فرشتگان یاری ام می کردند، غسل دادم.

گروهی از محدثان نقل می کنند که آخرین جمله ای که پیامبر در آخرین لحظات زندگی خود فرمود، جمله (لا، مع الرفیق الأعلی) بوده است. گویا فرشته وحی او را در موقع قبض روح مخیر ساخته است که بهبودی یابد و بار دیگر به این جهان باز گردد و یا پیک الهی، روح او را قبض بکند و به سرای دیگر بشتابد. وی با گفتن جمله مزبور، به پیک الهی رسانیده است که می خواهد به سرای دیگر بشتابد و با کسانی که در آیه زیر به آن ها اشاره شده، به سر ببرد.

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۳). اعلام الوری، ص ۸۳ (۴)؛ آنان با کسانی اند که خداوند به آن ها نعمت بخشیده است: از پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان و این ها چه نیکو دوستان و رفیقانی هستند.

پیامبر این جمله را فرمود و دیدگان و لب های وی روی هم افتاد. (۴)

روز رحلت

روح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی، نیم روز دوشنبه در ۲۸ ماه صفر، (۵) به آشیان خلد

۱- همان.

۲- نهج البلاغه.

۳- نساء.

۴- آیه ۶۹.

۵- اتفاق محدثان و سیره نویسان شیعه، بر این است و در سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۸، به صورت قولی نقل شده است.

پرواز کرد. آن گاه پارچه ای یمنی بر روی جسد مطهر آن حضرت افکندند و برای مدت کوتاهی در گوشه اتاق گذاشتند. شیون زنان و گریه نزدیکان پیامبر، مردم بیرون، مردم بیرون را مطمئن ساخت که پیامبر گرامی در گذشته است. چیزی نگذشت که خبر رحلت وی در سرتاسر شهر پیچید.

خلیفه دوم، روی عللی در بیرون خانه فریاد زد که پیامبر فوت نکرده و بسان موسی پیش خدای خود رفته است و بیش از حد در این موضوع پافشاری می کرد و نزدیک بود که گروهی را با خود هم رأی سازد. در این میان، یک نفر از یاران (۱) رسول خدا این آیه را بر او خواند:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؛ محمد پیامبری است که پیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند. آیا هرگاه بمیرد و یا کشته شود، عقب گرد می کنید؟ وی با شنیدن این آیه، دست از مدعای خود برداشت و آرام گرفت. (۲)

امیر مؤمنان جسد مطهر پیامبر را غسل داد و کفن کرد، زیرا پیامبر فرموده بود که نزدیک ترین فرد مرا غسل خواهد داد (۳) و این شخص جز علی، کسی نبود. سپس چهره او را باز کرد و در حالی که سیلاب اشک از دیدگانش جاری بود؛ این جمله ها را گفت: پدر و مادرم فدای تو گردد، با فوت تو رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمان ها- که هرگز با مرگ کسی بریده نمی شود- قطع گردید. اگر نبود که ما را به شکیبایی در برابر ناگواری ها دعوت فرموده اید، آنچنان در فراق تو اشک می ریختم که سرچشمه اشک را می خشکانیدم، ولی حزن و اندوه ما در این راه پیوسته است و این اندازه در راه تو بسیار کم است و جز این چاره نیست. پدر و مادرم فدای تو باد ما را در سرای دیگر به یاد آر و در خاطر خود نگاه دار. (۴)

۱- بنا به نقل بخاری، ابو بکر بوده است.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ۶۵۶.

۳- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۷.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۳.

نخستین کسی که بر پیامبر گرامی نماز گزارد، امیر مؤمنان بود. سپس یاران پیامبر، دسته دسته بر جسد او نماز گزاردند و این مراسم تا ظهر روز سه شنبه ادامه داشت.

سپس تصمیم بر این شد که جسد مطهر پیامبر را در همان حجره ای که در گذشته بود، به خاک بسپارند. قبر آن حضرت را (ابو عبیده جراح) و (زید بن سهل) آماده کردند و امیر مؤمنان مراسم دفن را به کمک فضل و عباس انجام داد.

سرانجام، آفتاب زندگی شخصیتی که با فداکاریهای خستگی ناپذیر خود، سرنوشت بشر را دگرگون ساخت و صفحات نو و درخشانی از تمدن به روی انسان ها گشود، غروب کرد. با درگذشت وی، مشکلات فراوانی در ادامه رسالت و تعقیب اهداف او پدید آمد که بارزترین آن ها مسئله خلافت و موضوع رهبری جامعه اسلامی بود. پیش از درگذشت او نیز، آثار اختلاف و دودستگی در محافل مسلمانان واضح و آشکار بود.

این فصل، از فصول تاریخ اسلام، در عین اینکه بسیار حساس و حائز اهمیت است، از موضوع گفتار ما (تجزیه و تحلیل زندگی پیامبر عظیم الشان اسلام) بیرون است، سخن خود را در اینجا کوتاه می کنیم و خدا را در برابر این نعمت بزرگ سپاس گزاریم.

جعفر سبحانی شعبان ۱۳۹۰ برابر مهر ماه ۱۳۴۹